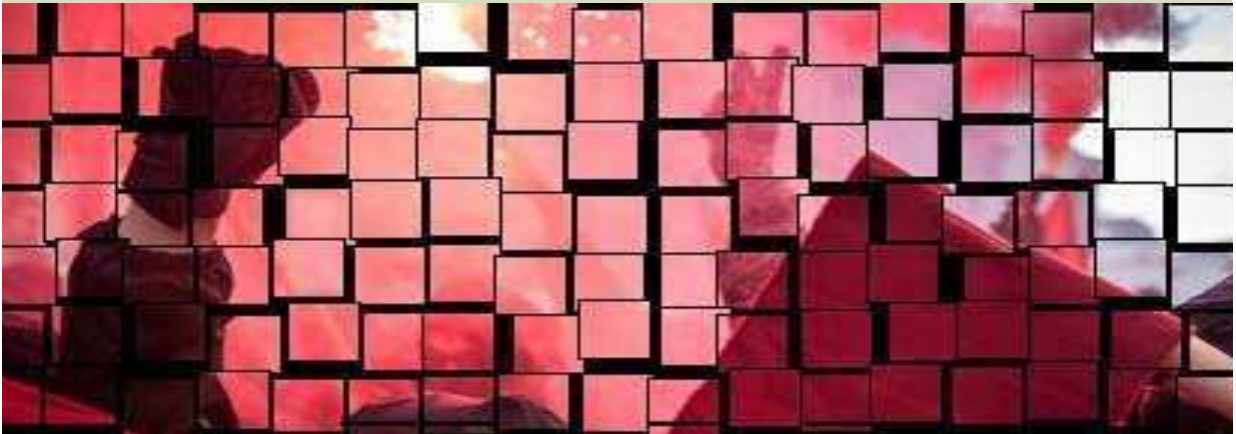


# آژیرها برای که به ندا در می آیند



دکتر بهروز آرمان

آزیرها

برای که به ندا در می آیند



آزیرها  
برای که به ندا در می آیند  
دکتر بهروز آرمان



**ABGIN PUBLISHING**

GERMANY

YEAR 2020

AJIRHA BARAYE KE BE NEDA DARMIAYAND

SOCIAL AND ECONOMIC BOOK

BEHROOZ ARMAN

ISBN: 978-3-9818306-5-1

انتشارات آبگین

شماره ثبت انتشارات در آلمان 09-160-65302 P16

آژیرها برای که به ندا در می آیند

اجتماعی-اقتصادی

بهروز آرمان

منتشر شده در آلمان فدرال

سال ۲۰۲۰ میلادی

سال ۱۳۹۹ خورشیدی

شماره شابک: ۹۷۸-۳-۹۸۱۸۳۰۶-۵-۱

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق به نویسنده است

[www.b-arman.com](http://www.b-arman.com)

[info@b-arman.com](mailto:info@b-arman.com)

آزیرها ها تنها در نروژ<sup>۱</sup> و در سوگ جوانانی که خواستار دگرگونی های دموکراتیک در اروپا و سامانه ای نوین در جهان بودند، به ندا درنیامدند، در اسپانیای آشوبیده نیز که جوانان در سرپیچی از پاپ به خیابان ها ریختند، ناقوس ها بلای و فاجعه ای بسان نروژ را، جار می زدند. درنگیدنی تر آن که، دبیریکم پیشین حزب دمکرات مسیحی آلمان در واکنش به واخواهی های فزاینده ی نیروهای دگراندیش کشورش، گفته های گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر را بازخواند: "آیا شما جنگی سراسره می خواهید". گوبلزها را، گویی "شبحی" تازه از خواب زمستانی بیدارانده است. این جنگ افروزان، آرام آرام جهان را به سوی پرتگاه های سده ی بیست میلادی می نزدیکانند.

تنها چند سال پس از کشتار نروژ، همانا سال دو هزار و هیجده میلادی، و در پی بمب گذاری های پرسش برانگیزی که به کنترل امنیتی بسابیشتر نهادهای اجتماعی و زندگی روزمره<sup>۲</sup> در متروپل های سرمایه داری انجامید، سرفرمانده پیشین ارتش امریکا در اروپا به روشنی همین سیاست خونبارانه ی کنسرن های جهانی به یاری "ناتو" را، برای چیره ماندن درازگاه سروران جهان بر گلوگاه های اقتصادی به فرتور کشید:

"این امر گریزناپذیر نیست، باری بسیار محتمل<sup>۳</sup> است، که ما پانزده سال دیگر با چین در

### جنگ باشیم".

<sup>۱</sup> آمازه و اشاره ایست به کشتار نزدیک به هفتاد جوان سوسیالیست در یک گردهمایی تابستانی، از سوی دست راستی های کشور نفتخیز و پرایلیگارش نروژ در آغاز سده ی بیست و یک میلادی.

<sup>۲</sup> به بهانه ی نبرد با "تروریسم" نه تنها نهادهای اجتماعی و بویژه سندیکاهای کارگری را از درون و برون ناکارتر می کردند، بلکه پهنه ی کنترل های نانهان و نهان بر زندگی توده ها را بیشاتر می گستردهند. تنها یک نمونه: در شهر بزرگ لندن برای هر چهارده تن یک دوربین خیابانی مدرن جاساختند. نیاز مالی برای نبرد با "تروریسم" در بخش های امنیتی-نظامی، هم چون گذشته، بیشتر از جیب لایه های پایینی و میانی اندوزش و تامین می شد. سود این سرمایه گذاری ها، بسپاره به جیب کمپلکس های نظامی-صنعتی و سهامداران میلیاردر و کلان-میلیونر کنسرن ها می رفت.

<sup>۳</sup> بازآمد درگیری های بزرگ و خونبار در خاور آسیا، مانند باختر آن، از آن میان، وابسته است به چندیابی و چگونگی چیرگی "پایینی ها" و ویژگان جنبش های کارگری-انقلابی این کشورها بر گلوگاه های سیاسی-اقتصادی.

"پایان سده ی پانزده، زمانی که زمین گرد شد، پس از چهارمین سفر کریستوف کلمب، کشتار همگانی آمریکای لاتین، سپس سیصد و پنجاه سال برده فروشی، سپس صد و پنجاه سال کشتار همگانی واره ی استعمار و به چنگ آوردن سرزمین ها، و امروز خودکامگی سرمایه مالی جهانی. پانصد تا از بزرگترین کنسرن های خصوصی جهان، بنا به آمار بانک جهانی، رویهم بر بیش از پنجاه و دو درصد تولید ملی جهان می چیریدند. این سرمایه ی مالی در دست چند تن الیگارش باختری چنان توانی دارد، که همسانش را پیش از این در تاریخ آدمیزادی هرگز هیچ شاهی، قیصری یا پاپی در دست نداشت. ملت های جنوب (افزوده ما: ملت های جهان) به این خودکامگی مالی به چشم واپسین واره ی بهره کشی و استراتژی سرکوب از سوی باختری ها (افزوده ما: الیگارش های باختر) می نگرند. برده داران امروز در بورس ها جاییده اند، بهای مواد خام را سفته بازان درمی اندازند و امروز - گرچه از دید همگان نهان است - بار گرسنگی صدها هزار تن را بردوش می کشند. هر پنج ثانیه یک کودک زیر ده سال از گرسنگی جان می بازد. برای نخستین بار شمار آدمیانی که بی گسست از بدخوراکی و سوء تغذیه می رنجند از مرز یک میلیارد گذشته است. آن هم در ستاره ای که دارای سرشاری دارد. امروز سُخْنِیدِن از واداشت و سرنوشت دیگر بی معناست، کودکی که از گرسنگی می میرد را کشته اند. این سامانه ی جهانی که باختر (یا کنسرن های جهانی) به این ستاره درمی تپانند، تئوری (ریاکارانه ی) ویژگان خویش را درمی اندازد."

<sup>1</sup> از ژان سیگلر، جامعه شناس سویسی

## فهرست

۹	پیش گفتار
۱۳	"آیا شما جنگی سراسره می خواهید؟"
۳۳	"انقلاب از بالای" اندیشکده های بورژوایی
۴۰	خاموش شیخ ها و شعب شیخ ها
۵۱	دغدغه هایی برای دگراندین های بنیادی در ایران
۶۳	پلیدی های "دست های پنهان"، گذشته های درگذشته
۷۴	بازاریان و اصلاح طلبان
۸۲	خاوری ها در موزاییک تازه ی اقتصادی-سیاسی جهان



۸۷	نیم-نگاهی به چهار دگردیسی آذرگون
۹۳	سامانه ی ناکارا، سودرسانِ "بالایی" ها
۹۸	برجامِ خون-انجام
۱۰۷	چه کسانی در مسلسل ها خشاب می نهند
۱۱۵	دگرنگاری ها
۱۲۹	از کتاب های نویسنده
۱۳۱	سرچشمه ها

## پیش گفتار

این کتاب گزیده ی ویراییده و روزآمد شده ایست از ارزیابی ها و نوشتارهایی که نویسنده، در کنار پژوهش پیرامون واره ی صفوی در بخش خاورمیانه ی دانشگاه آوستین تگزاس به عنوان استاد مهمان، کمی پس از خیزش هشتاد و هشت نگاشته است.

بدین نوشته ها که به دهه ی نخست سده ی بیست و یک میلادی ایران و جهان پردازیده اند، می توان ویژگیان از سه سوی درنگریست: نخست در راستای اندریافتِ ترفندهای نهان و ناهانِ یازندگان<sup>۱</sup> برون مرزی و ورزشندگان<sup>۲</sup> درون مرزی، دوم در پیوند با برنامه ها و پروریده های رسای و نارسای پیکارگران در کوران جنبش های مردمی و سرکوب های نامردمی، و سوم در پیوست با رویکردهای کارای و ناکارای سازمان ها و نهادهای "پایینی ها" در میدان های نبرد درونی و برونی.

رویدادهای دهه ی دوم سده ی بیست و یک میلادی در چارسوی سپهر، و نیز در خاوران نفتخیز، درستی به ندا درآوردن "آژیرها" در شماری از این ارزیابی ها را به پایایی و اثبات رسانده اند:

"دو جنگ جهانی سده ی بیست میلادی زمانی برپدیدند، که جهان به آشوبش ها و بحران های اقتصادی ژرف و کشاکش های سیاسی و سپاهی فراوان درافتاده، و رده آراییی ها و شانه کشی های نوینِ فراکشوری بر سر چیرگی

<sup>۱</sup> قصد و تمایل داشتن و تمایل دادن (یازیدن و یازاندن)

<sup>۲</sup> فعالان (ورزیدن و ورزشاندن)

بر بازارهای جهانی رو به پردازش بود. نشانه های درگیری های خونین میان داریان جهان از همان آغاز سده ی پیش برتابیده بود. واپسین آژیرهای درآویزی های خانمانسوز، نخست در خاور دور، و سپس در اسپانیا تنها یک سال پیش از آغاز جنگ جهانی دوم به ندا درآمدند. آن چه از رویدادهای آغاز سده ی بیست و یک میلادی برمی تابد نیز، نمایگر آن است که جهان در آستان رده آراییی ها و کشاکش های نوینی که ریشه در آشوبش ها و بحران های اقتصادی دارند، ایستاده است. تنش های تند و خونین این واره ی گذار را می توان آژییری دانست، برای بازخوانی احتمالی بلاهای سده ی پیشین. اگر چه این آژیرها هـنـوز از راه دور گوش می رسند، باری بجاست که جدی شان گیریم.<sup>1</sup>

با آرزوی آنکه داوران و آزادمدان و آشتیویشان ایران و جهان در کوران چرخش ها و دگرش های پیشاروی هموندانه تر کاربرزند، بازآیی "بهارهای" شقایق وار پیشین<sup>۲</sup> را دانشورانه تر جلوگیرند، و خونین-بار کارگران و رنجبران سده ی بیست میلادی را ورزنده تر به "نوسرزمین تاریخ آدمیزادی"<sup>۳</sup> رسانند.

<sup>1</sup> برگرفته از نخستین ارزیابی این کتاب

<sup>2</sup> اینجا به معنای خونبار: برگرفته از یک چکامه ای سروده شده در آستانه ی خیزش هشتاد و هشت و «بهار عربی»، ب. آ. از دفتر "سه نسل"

<sup>3</sup> ارایش هونکر واپسین رهبر آلمان دمکراتیک (که به ترفند داریان و سوداگرانی از آلمان باختزی، که آرزوی دستیابی به "ثروت های" صادره ی شده ی شان از سوی کارگران پس از جنگ جهانی دوم و خصوصی کردن گسترده ی اقتصاد هموندانه ی آلمان خاوری را داشتند، در همان زندانی تپانیده شد که در جوانی فاشیست ها او را چپانیده بودند) در کتاب ماندگار خود "درباره رویدادهای دراماتیک"، که بجاست آن را هر چه زودتر به زبان دری برگردانید، می نگارد: "رفرمیسم هم اینک انگیزه ی برجسته ی کژانش جنبش ما، بزرگترین آژییری است که می بایست خود را از آن رهانید، اگر خواستار گامیدن استواریم در گذار پیکار برای سوسیالیسم... ما کمونیست ها پایبندترین میهن پرستان بودیم و هستیم. هر کس که مردم را به جنگ و تاخت برای ستیز با دگر مردمان می راند، کینه با نژادها و ملت های دیگر را برمی انگیزد، دادخواست میهن پرستی را وانهاده است. طبقه ی کارگر آلمان پروایید به درآمدن به نوسرزمین تاریخ آدمیزادی. او دوباره خواهد پروایید."

جنگ اول و دوم جهانی را می شد جلوگیری، اگر که سوسیال دمکرات های جهان به جای پشت کردن به جنبش انقلابی کارگری، دست دوستی به سوی دادخواهان می یازیدند، به "راست" نمی غلتیدند، و سرکوب های خونین را عملاً زمینه نمی چیدند. در هر دو فاجعه ی سده ی بیست میلادی، زمینه ی توان گیری "راست های تندرو" را سوسیال دمکرات های آلمان و دیگر کشورهای اروپایی ورزمندهانه فراهماندند.

بزرگترین نشیب واره ای در پاریک کشور ما نیز (فروپاشی دیوان سالاری ساسانی و سده ها "خواری تاریخی")، کمابیش چون آلمان، در پیوند بوده است با سرکوب خونین دادخواهان مزدکی از سوی درگاهیان و بزرگزادگان زراندوز "هفت خاندانی" ساسانی.

هنگامه ی سیاسی آلمان کایزری در پایان سده ی نوزده و آغاز سده ی بیست میلادی، تا اندازه ای به روسیه تزاری می مانست در کوران جنگ جهانی اول، و چین و ایران پس از جنگ جهانی دوم. آلمان ها می توانستند از همتباران خود، پروس ها، بیاموزند که نیاموختند و کشورشان را دگربار به آتش سپردند. پروس ها را دشمنان بیرونی شان از نقشه ی اروپا "پاک نکردند". کارگران و دهقانان و فرهیختگان سرکوب شده ی "پایینی" بودند که به خرمن "بالایی" ها آتش انداختند و برای همیشه به زباله دان تاریخ شان افکندند.

آیا در سده ی بیست و یک میلادی کابوی های امریکایی و لردهای انگلیسی و کایزرهای آلمانی در گذار خونبار پروس ها گام خواهند نهاد؟ آیا سوسیال دمکرات ها "خیانت تاریخی" خود را بازخواهند خواند، به "جنون استعمارگری" و به "جنگ بر سر مستعمره ها" دامن خواهند

زد، و گیتی را به پرتگاه "جنگ جهانی سوم" نزدیک تر خواهند کرد؟ گذشته از آن که "بالایی" ها چه می جویند و چه می پویند، در هنگامه ی نوین جهانی "پایینی" ها می توانند به این نیروها ایست دهند و از بازخوانی فاجعه ها و شکست های پیشین جلوگیری، اگر که در گستره ی جهانی دست در دست هم نهند و "کارزار توده ای توانمندی" را در راستای دگرگونی های بنیادی بسامانند: نه در اتاق های سرد "بالایی ها"، بلکه بیشتر در خانه ها و کارخانه ها و خیابان ها و نهادهای گرم "پایینی ها".

در سیمایگیری موزاییک تازه ی اقتصادی-سیاسی جهان، "خاوری" ها با دستداشت هفتاد و پنج درصد از انباشته های نفتی و نزدیک به سی درصد از انباریهای گازی جهان، و هم چنین جاداشتن در دو گذرگاه درازبُردی (استراتژیک)، همانا تنگه ی هرمز و کانال سوئز، می توانند در اندازه نقش آفرینند.

اگر خیزش دادورانه و آزادمندانه ی "خاوری ها" بژرفد، می شود امیدوار بود که پس از پانصد سال، "مارهای مخوف" برآستی به آژیر و خطر افتند ("مارهای مخوف" ناموار و لقبی بود برای بازرگانان ونیزی در سده های میانه، که دستادست اسقف های کاتولیک روم سیصد سال انحصار داد و ستد با خاور را چنگ داشتند، و سپس بخش بزرگی از بازارها را به بازرگانان انگلیسی و دگره ی آراسته به "کشتی های توپدار" باختند).

در این کشاکش جهانی، اگر خاور خرافی از خواب چند صد ساله بیدارد، و به جای تنگ نگری و خشک اندیشی و تنش آفرینی بیهوده، خردمندانه و دادگرانه و دلاورانه بورزد، می توان چشم داشت که بامدادش بیاغازد، و با تابش نوشید بر این گاهوار دیرگاه فرهنگ آدمیزادی، گیتی مان نیز فروزان تر گردد.

<sup>1</sup> نوشید: نوخورشید

## "آیا شما جنگی سراسره می خواهید؟"<sup>۱</sup>

"فاشیسم؛ دیکتاتوری تروریستی آشکار ارتجاعی ترین، شوینیستی ترین، امپریالیستی ترین عناصر سرمایه مالی است. در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی، سامانه ی سرمایه داری بر نانسائی ترین نیروها، ویژگان نوافاشیسم و بنیادگرایان آیینی، استواریده است."

از کتاب "پیچی تاریخی"<sup>۲</sup>

ارنست همینگوی، نویسنده ی آدمی-دوست امریکایی، در کتاب "ناقوس ها برای که به صدا در می آیند"، گوشه ای از نبرد نیروهای دمکرات و دادخواه اسپانیا را در زمانی به فرتور کشید، که کشورهای صنعتی در اوج آشوبش و بحران اقتصادی، از یک سو، برای سرکوب نیروهای دمکرات درون مرزی و کژانش دیدگاه همگانی<sup>۱</sup>، و از دگرسو، برای پارکاری و تقسیم دوباره ی مستعمره ها و دست درازی به گلوگاه های اقتصادی جهان، زرادخانه های خود را با همه ی توان کار انداخته بودند.

سرکوب کردن جنبش دمکراتیک اسپانیا از سوی فاشیست ها در سال ۱۹۳۹، و خاموش ماندن در شماریده و حساب شده ی لردهای انگلیسی و

<sup>۱</sup> برگرفته است از گفته های گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر، سخنگوی بی پرده ی هارترین گروه بندی سرمایه داری جهانی.

<sup>۲</sup> انحراف افکار عمومی

کابوی های امریکایی، آژییری بود که جنگ دوم جهانی، بزرگترین بلای تاکنونی تاریخ آدمیزادی را، ندا می داد.

برآیند پنج سال جنگ خانمان سوز را، که سرآغازش تنش میان فاشیست های هیتلری و لردهای انگلیسی بر سر جایگاه آنان در اقتصاد جهان بود، می توان اینگون پرداز زد: پنجاه و پنج تا شصت میلیون کشته که بیشتر آنان را (چون جنگ های عراق و افغانستان و دگره) ناسپاهیان و غیرنظامیان درانداختند، میلیون ها دربندِ جنگی که نیمی از آنان در اردوگاه های بیگاری و در سیاهچال ها از گرسنگی و شکنجه جان دادند، و صدها هزار کشته در کوران انفجار بمب های اتمی در هیروشیما و ناکازاکی که پیامدهای درازگاهی داشتند.

جنگ جهانی دوم که با ازکاراندازی و سرکوبی نیروهای دمکرات و صلح دوست در درون کشورهای آشوب زده ی سرمایه داری زمینه سازی شد، پس از پنج سال پایانید، باری خواست فاشیست ها و لردها برای چیرگی بر جهان، با دگرگونی های نوین در چین و هند و اروپای خاوری، به کابوسی تلخ واگردید. چین برای دستیابی به خودایستایی<sup>۱</sup> و رهایی از بندهای استعماری، بساسنگین هزینه داد. در کوران جنگ جهانی دوم، این کشور (در کنار شوروی) تنها کشور درگیر در جنگ بود که شمار کشته هایش، از ده میلیون تن درگذرید.

باختر آسیا و در کانون آن ایران باری، نتوانست از این بزنگاه تاریخی بهره برد و خود را از بند کنسرن های نفتی-نظامی-مالی رهاند.

انگیزه ی شکست جنبش های باختر آسیا و افریقا و امریکای لاتین را می بایست نه تنها در برون، بلکه بویژه در درون، و از آن میان در چگونگی چینایی ها و آراییی های نیروهای ملی و دمکرات در آن واره، درکاوید.

<sup>۱</sup> استقلال

در این راستا می توان گفت، اندیشکده ها یا "اتاق های فکر" کشورهای بالنده (رو به رشد) بودند که در این نبرد دشوار، بازنده ی دکترین های "از ما بهتران" شدند. امروز نیز ستیز و پیکار راستین، میان همین اندیشکده ها روان است.

آماج لردها و کابوی ها و کایزرهای امروز جهان، هم چون گذشته، در گام نخست عبارت است از به کژراه کشاندن نیروهای ملی و دمکرات و دادخواه کشورهای بالنده، و بویژه، سازمان ها و نهادها و "خبرگان" نزدیک به آنان.

### نقشه ی "فدراسیون ترکیه بزرگ"

یکی از برنامه ها در آستان سده ی بیست و یک میلادی (در کنار برنامه ریزی پنتاگون برای پاره پاره کردن همه سویه ی باختر آسیا)، بازمی گشت به زمینه سازی برای تنش آفرینی های تازه در سوریه و برپایی "نقشه" نوین استعماری در کناره ی خاوری دریای مدیترانه، از جمله با یاری این "خبرگان"، و بنیاندن "فدراسیون ترکیه ی بزرگ": بنا بر داده های تارنمای

<sup>1</sup> نقشه "فدراسیون ترکیه بزرگ"، که گوییا نمایگری است از خواست کنسرن های اروپایی، بویژه تکابنگاه های آلمانی، همراه دیرینه ی عثمانیست های تندروی آناتولی.



نقشه "پنتاگون"، که به گمان فراوان بازتابی است از خواست انحصارهای امریکایی-انگلیسی، ویژگان کنسرن های نفتی.





"سیاست خارجی آلمان"<sup>۱</sup>، دربرگیرنده ی کردهای سوریه و عراق و ترکیه، و شاید ایران (همانا کنترل برجسته ترین راه بازرگانی زمینی ایران به مدیترانه، پس از چیرگی نظامی-اقتصادی-سیاسی کنسرن های جهانی بر گذرگاه های زمینی ایران رو به هندوستان و چین).

با همه ی تنش آفرینی ها و ترفندها و تنگناها، آزمون های تازه ی کشورهای منطقه نشان می دهند که پیروزی نیروهای ملی و دمکرات در پرتو "همبستگی دمکرات ها و دادخواه ها"، و برگرد شعارهای "استقلال، آزادی، و عدالت اقتصادی-اجتماعی"، دشوار، باری به دست آمدنی ست.

این "ورز و امر شدنی"، می تواند آغازی باشد برای رستاخیز تاریخی خاورزمین پس از تاوش و شکیبش<sup>۱</sup> پنج سده ددوشی و بربرگری ("توحش و بربریت") استعماری.

هنگامه ی جهانی و منطقه ای برای این دگرگشت تاریخی فراهم است، اگر که بتوانیم به جنگ افروزان رنگارنگ ایست دهیم. بویژه جناح چپ سوسیال دمکرات های منطقه و همتایان اروپایی آنان (با آموزش از اشتباه های تاریخی خود در سده ی بیست میلادی)، می توانند بازخوانی فاجعه ها و شکست های پیشین را جلوگیرند.

### "خیانت" تاریخی سوسیال دمکرات ها

جنگ اول و دوم جهانی را می شد جلوگرفت، اگر که سوسیال دمکرات های جهان به جای پشت کردن به جنبش انقلابی کارگری، دست دوستی به سوی دادخواهان می یازیدند، به "راست" نمی غلتیدند، و سرکوب های خونین را عملاً زمینه نمی چیدند. در هر دو فاجعه ی سده ی بیست میلادی، زمینه ی

<sup>۱</sup> تحمل کردن و طاقت آوردن (تاویدن و تاواندن، شکیبیدن و شکیباندن)

توان گیری "راست های تندرو" را سوسیال دمکرات های آلمان و دیگر کشورهای اروپایی کارمندان فراهماندند.

بزرگترین نشیب واره ای در پاریک<sup>۱</sup> کشور ما نیز (فروپاشی دیوان سالاری ساسانی و سده ها "خواری تاریخی")، کمابیش چون آلمان، در پیوند بوده است با سرکوب خونین دادخواهان مزدکی از سوی درگاهیان و بزرگزادگان زراندوز "هفت خاندانی" ساسانی.

هنگامه ی سیاسی آلمان کایزری در پایان سده ی نوزده و آغاز سده ی بیست میلادی، تا اندازه ای به روسیه تزاری می مانست در کوران جنگ جهانی اول، و چین و ایران پس از جنگ جهانی دوم.<sup>۲</sup> آلمان ها می توانستند از همتباران خود، پروس ها، بیاموزند که نیاموختند و کشورشان را دگربار به آتش سپردند. پروس ها را دشمنان بیرونی شان از نقشه ی اروپا "پاک نکردند". کارگران و دهقانان و فرهیختگان سرکوب شده ی "پایینی" بودند که به خرمن "بالایی" ها آتش انداختند و برای همیشه به زباله دان تاریخ شان افکندند.

آیا در سده ی بیست و یک میلادی کابوی های امریکایی و لردهای انگلیسی و کایزرهای آلمانی در گذار خونبار پروس ها گام خواهند نهاد؟ آیا سوسیال دمکرات ها "خیانت تاریخی" خود را بازخواهند خواند، به "جنون استعمارگری" و به "جنگ بر سر مستعمره ها" دامن خواهند زد، و گیتی را به پرتگاه "جنگ جهانی سوم" نزدیک تر خواهند کرد؟

<sup>۱</sup> پاریک یا پاریک برابر تاریخ، از پار (پارینه) و "یک" یا "یگ" که بیشتر پسوند پیوستگی یا نسبت است برای فریافته (مفهوم) یا پدیده ای: همسان با تار یا تیره، و برگرفته ی آن تاریک.  
<sup>۲</sup> در آغاز سده ی بیست میلادی، آلمان دارای بزرگترین و سامانیده ترین جنبش کارگری جهان بود، و نیز یکی از برجسته ترین کانون های کارگران و انقلابیان چپ جهان. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کانون جنبش کارگری گیتی به روسیه ی شوروی فرارفت. به بازگون روسیه، در آلمان انقلاب شورایی-کارگری به رهبری چپ ها در سال ۱۹۱۸ ناکام ماند و خونبارانه درهم شکانده شد، آنهم با یاری همه سویه ی سوسیال دمکرات ها به مال اندوزان کایزری.

گذشته از آن که "بالایی" ها چه می جویند و چه می پویند، در هنگامه ی نوین جهانی "پایینی" ها می توانند به این نیروها ایست دهند و از بازخوانی فاجعه ها و شکست های پیشین جلوگیری کنند، اگر که در گستره ی جهانی دست در دست هم نهند و "کارزار توده ای توانمندی" را در راستای دگرگونی های بنیادی<sup>۱</sup> بسامانند: نه در اتاق های سرد "بالایی ها"، بلکه بیشتر در خانه ها و کارخانه ها و خیابان ها و نهادهای گرم "پایینی ها".

آزیرهای هنوز از راه دور

دو جنگ جهانی سده ی بیست میلادی زمانی برپدیدند، که جهان به آشوبش ها و بحران های اقتصادی ژرف و کشاکش های سیاسی و سپاهی فراوان درافتاده، و رده آراییی ها و شانه کشی های نوین میاناکشوری<sup>۲</sup> بر سر چیرگی بر بازارهای جهانی رو به پردازش بود. نشانه های درگیری های خونین میان "دارایان جهان" از همان آغاز سده ی پیشین برتابیده بود. واپسین آزیرهای درآویزی های خانمانسوز، نخست در خاور دور، و سپس در اسپانیا تنها یک سال پیش از آغاز جنگ جهانی دوم به ندا درآمدند. آن چه از آغاز سده ی بیست و یک میلادی برمی تابد نیز، نمایگر آن است که جهان در آستان رده آراییی ها و کشاکش های نوینی که ریشه در آشوبش ها و بحران های اقتصادی دارند، ایستاده است. تنش های تند و خونین این واره ی گذار را می توان آزیری دانست، برای بازخوانی احتمالی بلاهای سده ی پیشین.

<sup>۱</sup> و در کانون آن، خلع مالکیت جنگ افروزان (ویژگان کمپلکس های صنعتی-نظامی و کانون های توانمند مالی پشتیبان آنان) و به مالکیت همگانی درآوردن دارایی های شان: چرا که آنانند دامن زننده و سرمایه گذارنده و سودبرنده ی جنگ های سرد و نیمه-گرم و گرم در چارکنج گیتی، و آفریننده ی پاسبانان تا دندان مسلح بهره کشان و استعمارگران در چارسوی سپهر.

<sup>۲</sup> میاناکشوری یا فراکشوری، برابر با بین المللی.

اگر چه این آزیرها هنوز از راه دور به گوش می رسند، باری می بایست جدی شان گرفت.

"قیصران جهان"، و در بالای آنان کنسرن های نفتی-نظامی-مالی، در کوران بلندترین بحران اقتصادی تاریخ سرمایه داری (که با بحران آغاز سده ی بیست همسانی هایی دارد)، نه تنها چندین جنگ سرای سوز به مردم جهان درتپانده اند، بلکه هم زمان با اوجش ناخرسندی ها در کشورهای متروپل، دست اندرکار تنش آفرینی های "مدل تازه" در پهنه های درون و برون مرزی هستند.

رویکردهای نوین هارترین جناح های سرمایه داری، هم برای کشورهای صنعتی، و هم برای کشورهای ناصنعتی فاجعه می آفریند. برای نمونه در هنگامه ای که کنسرن های نفتی و نظامی "سال های طلایی" را پشت سر می نهادند، و همزمان با اینکه درآمد دارمندترین کسان در امریکا در درازای سه سال سه برابر می شد، شمار نادارانی که در زیرمرز تهی دستی می زیستند، می بالید و به مرز یک پنجم جمعیت می رسید. این نابرابری های اقتصادی، در دیگر کشورهای صنعتی چون فرانسه و اسپانیا و ایتالیا و آلمان نیز فرامی فزود. شمار بیکاران را در اسپانیا، یکی از کلان-کانون های واخواست های مردمی، بیش از بیست و پنج درصد، و در میان جوانان در مرز چهل و پنج درصد می گمانیدند.

اعتصاب ها و اعتراض های گوناگون در این کشورها که در آنان، بنا به گزارش رسانه های گروهی، "بی چیزان" نقش دراندازنده و تعیین کننده می داشتند، خواب آرام "دارایان" را به کابوس وامی گردانید. کشتار جوانان نواندیش، ترورهای پرسش انگیز، آزیرهای گوبلزوار، و نیز امنیتی کردن بیشاتر فضای سیاسی در کشورهای اروپایی و امریکا، کوشش هایی بودند برای خاموشاندن ندای این "بی چیزان" و دادخواهان.

## برون رفت از بحران به هزینه ی کشورهای بالنده

"قیصران جهان" همزمان با کارسازی ها و تدبیرهای امنیتی و ناامنیتی برای ناکارا کردن و آراماندن نیروهای دمکرات و صلح دوست در کشورهای خویش، لبه ی تیز تازش های خود را به سوی کشورهای بالنده (رو به رشد) گرفته اند. گوبلزهای بی روبند و باروبند نوین، در کوران جنبش های ملی-دمکراتیک این کشورها، می کوشند از آبی که خود به گل آلوده اند برای اندوزش و تامین سودارهای شان، ماهی گیرند.

دستکاری در روند جنبش های مردمی در کشورهای پیشرفته و بالنده که درازپیشینه ای دارد، در واره ی کنونی چند آماج را پی می گیرد (دکترین هایی که پیاده سازی آنان بویژه وامی بندد به بهره ستانی از توانمندیهای رزمی ناتو، ترفندهای نهادهای امنیتی و حتی بزهکاری<sup>۱</sup>، دست مایه های مالی کشورهای صنعتی، و دلارهای ریزه خوارهای محلی).

نخست، کژانش و انحراف دیدگاه همگانی در کشورهای متروپل با بزرگ ورزی<sup>۲</sup> یا بزرگ نمایی "خطر تروریسم" و دگره،<sup>۳</sup> همزمان با اوجگیری

<sup>۱</sup> همکاری نهران و نانهان نهادهای امنیتی سرمایه داری و شبکه های بزهکار مافیایی برای سرکوب و کشتار دمکرات ها و چپ ها، تاریخی چند دهه ای دارد، آنها در چارسوی سپهر. در بالای شبکه های "همکار" بزهکار، "شعبان بی مخ" ها جاسازی می شوند.

<sup>۲</sup> در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی رییس جمهور وقت امریکا، ترامپ، اعتراف کرد که امریکا در توانگیری گروه های تروریستی ای چون "داعش"، نقشی برجست داشته است.

<sup>۳</sup> در سال دو هزار و بیست میلادی و کمابیش همزمان با تدارک بزرگترین رزمایش اروپایی ناتو پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم با همکاری سی و هفت هزار سرباز امریکایی، رزمایش بزرگ ناتویی ها در آسیای جنوب خاوری، بالاگرفتن درگیری ها میان ترکیه ی ناتویی و روسیه در سوریه (گاهنامه ی آلمانی یونگه ولت، درگیری های آن کشور را "جنگ کوچک جهانی" خوانده بود)، و ژرفیدن شتابان تر رکود درازگاه اقتصاد سرمایه داری (اقتصاد ایتالیا و بسیاری از دگرکشورهای اروپایی در پایان سال دو هزار و نوزده میلادی عملاً فروپاشیده بودند، و بخش تولیدی ناتسلیحاتی آلمان، توانمندترین اقتصاد بازار مشترک اروپا، چندین فصل در رکود فرورفته بود)، بیماری آژیرناک "کرونا" چین را درنوردید و گاماگام دگرکشورها را فراگرفت. در پی آن، پایش و کنترل امنیتی-سپاهی بر همگان چندباره گردید و در شماری از کشورها پارلمان ها ناکاره یا برچیده شدند، بار بحران ساختاری اقتصادی و بزرگترین ریزش

آشوبش ها و بحران های "خطرناک" اقتصادی (برگرفته از ارزیابی صندوق بین المللی پول در آستان سده ی بیست و یک میلادی) و افزایش روزافزون ناخرسندی اشکوبه ها و لایه های پایین اجتماعی. در کوران ناآرامی های اجتماعی در کشورهای متروپل، هواداران "دمکراسی" به همان شیوه های پایش و کنترل اینترنتی و مخابراتی رو آوردند، که پیشتر ملایان ایران و دیگر همتایانشان در کشورهای بالنده (رو به رشد)، کارایی آن را به پایایی و اثبات رسانده بودند. با همه ی اینگون پیشگیری ها، موج ناآرامی ها را پایانی نیست. در آلمان، کشور گویا پایا و باثبات اروپا، تنها در دو شهر بزرگ برلین و هامبورگ، جوانان نادار و ناخرسند در درازای یک هفته نزدیک به صد خودرو را در خیابان ها پنهان و ناپنهان به آتش کشیدند، و به گزارش روزنامه ی اشپیگل، پلیس شهری را برای نخستین بار به چالشی "تاریخی" کشاندند.<sup>۶</sup> کار به جایی رسید که داراییان از آوردن اتومبیل های گران-بهای خود به خیابان ها می هراسیدند.<sup>۷</sup> بیهوده نبود که زراندوزان، از یک سو گوبلزها، و از دگرسو مردگان سده های میانی (فراخواندن پاپ، یار "ملاباشی" های صفوی-خوی ایران، به پارلمان آلمان برای نخستین بار، که از سوی صد تن از نمایندگان سوسیال دمکرات و سبز و چپ، به گونه ی ریشخندآمیزی تحریم شد) را به یاری خواندند. هنگامه در دگرکشورها نیز کمابیش اینگون می بود.

دوم، کوشش برای برون-شد از تنگناهای مالی در کشورهای سرمایه داری، نه با دراندازی دگردیسی های ژرف زیربنایی و روبنایی، باری از راه تپانش و تحمیل هزینه های گزاف به کشورهای بالنده. تلاش برای درانداختن

---

بازار بورس پس از سال 1987 میلادی بر دوش بیماری "کرونا" نهاده شد، و سپسا، فشارهای اقتصادی دردناک تر به "پایینی" ها و "کمک" های مالی زفت تر به "بالایی" ها، افزایش داد. تنها در امریکا و آلمان، آنهم فقط در آغاز کار، برنامه ریزی برای "کمک" های چند هزار میلیارد دلاری به کنسرن ها.

دگرذیسی های گریزناپذیر در اقتصاد امریکا، کانون آشوبش و بحران اقتصاد جهان، همانگونه که از سوی پاره ای از کارشناسان به درستی پیش دیده شد، عملاً به بن بست رسیده است. در موزاییک سیاسی کنونی امریکا، بدون بودن نهادها و سازمان های توانمند و خودایستای "پایینی ها"، نمی توان به دگرگونی های چشمگیری در پهنه ی درونی امیدوارید.<sup>۱</sup> برآیند این بن بست اندرونی چیزی نبوده و نیست جز روآوری بیشتر به سیاست های تاختورانه و گستاخانه ی بیرونی. در این راستا بویژه آن دسته از کشورهای بالنده ای (رو به رشد) را نشانه رفته اند، که از اندوخته های نفتی-گازی-کانی سرشاری برخوردارند. از آن نمونه اند لیبی، دارنده ی بزرگترین انبارهای نفتی ارزان افریقا، و عربستان سعودی، یکی از بزرگترین صادر کنندگان نفت جهان. سه نمونه در بهره ستانی اقتصادی با نهان-نام یا اسم رمز کمک های "انسان دوستانه" به "بهار عربی"، این گون بودند: افزایش فروش جنگ-افزارها به عربستان سعودی از سوی کنسرن های نظامی امریکا از شصت به نود میلیارد دلار، بالش سی در صدی فروش رزم-ابزار انگلیسی به لیبی و بحرین، و ستیز میان کنسرن های نظامی اروپایی و امریکایی بر سر بهرا و سهم در فروش تانک ها و دیگر جنگ-افزارها به کشورهای نفتخیز منطقه.<sup>۲</sup>

سوم، کوشدن برای کژانش و انحراف دیدگاه همگانی در آن گروه از کشورهای "دوست" که با آشوبش ها و بحران های چشمگیر درونی روبرویند؛ بویژه عربستان و ترکیه.<sup>۲</sup> بنا بر داده های رسانه های آلمان، خرید

<sup>۱</sup> امیدوار بود (امیدواریدن - امیدواراندن)

<sup>۲</sup> سخنگویان حزب حاکم دمکرات مسیحی آلمان (حزبی که ناآشکار با حزب نیمه-فاشیستی آ-اف-د همکاری داشت، نمونه وار در شهر تورینگن)، بارها در رسانه ها بر این باریکه پافشردند که، ترکیه و عربستان دو همبست درازبرد (متحد استراتژیک) آن کشور در منطقه هستند. آنان با این جاگیری، نه تنها به سودارهای کنسرن های آلمانی، بلکه به منافع شرکت های فراملی اروپایی-امریکایی در خاورمیانه اندیشیده بودند. تاریخ بسیاری از تکابنگاه های آلمانی،

جنگ-افزارهای تازه از سوی عربستان سعودی، بیش از آن که آماجی رو به برون داشته باشد، سرکوب و اخواست ها و اعتصاب های اندرونی و شدنی آینده را نشانه گرفته است.<sup>۱</sup> ترکیه نیز که سال هاست با ناآرامی های درونی دست و پنجه نرم می کند و اقتصادش با آژیر کاهش سرمایه گذاری های جهانی در کنار بدهی های فزاینده ی برون مرزی روبروست، دستاست ولایی ها، عملاً جنگی تازه را در خاور و جنوب کشور خود درانداخته است. سران آن کشور نیز چون عربستان، می کوشند دیدگاه همگانی را از آشوبش و بحران بالنده ی اقتصادی، به گفتمان های برونی برگردانند. "اسلام سیاسی" گرایان ترکیه و عربستان<sup>۱۰</sup> (سامانه های "ایده آل" این واره ی

---

درآمیخته است با کشتارها و بهره کشی های دیووشانه ی فاشیست ها در جنگ دوم جهانی: بنگاه هایی که پس از جنگ، با "طرح مارشال" امریکا فربه تر و زفت تر شدند و سرمایه هایشان را با سوداگران آن کشور بیشتر درآمیزدند.

<sup>۱</sup> امریکا از "اوایل دهه ی سی به بعد، در عرصه ی سیاسی آشکارا اسلام را تبلیغ و ترویج کرده است. آیزنهاور، رئیس جمهور پیشین امریکا، در جایی این راز را چنین برملا کرد: "ما می خواستیم امکان مطرح کردن شاه سعود در برابر ناصر را بررسی کنیم... از این لحاظ، این شاه گزینشی منطقی بود؛ دست کم او آشکارا ضدکمونیست بود، و به لحاظ مذهبی نیز در میان همه ملت های عرب جایگاه والایی داشت". برای درک بهتر موقعیت محکمی که اسلام گراها امروزه به دست آورده اند، آگاهی از پیش زمینه اقتصادی موضوع اهمیت دارد. درآمدهای نفتی عظیم حکومت های خودکامه در کشورهای صادرکننده نفت از دهه چهل به بعد این پیامد را نیز داشت که روند صنعتی شدن، و در نتیجه زمینه رشد طبقه کارگر سازمان یافته را بیش از پیش به تأخیر انداخت. در عین حال، ثروت نفتی نخبگان زمینه لازم و مناسب را برای رشد سیاست های آمرانه از بالا به پایین در جامعه ای که جمعیت آن به سرعت در حال رشد و بسیار فقیر بود، ایجاد کرد. ارائه آموزش، خدمات اجتماعی، و خدمات رفاهی به مردم به طور مستقیم توسط دفاتر خیریه نهادهای دینی صورت می گرفت که همزمان تعالیمی از لحاظ اجتماعی ارتجاعی را اشاعه می دادند. این دگرگونی ها بعد بین المللی نیز داشت. با هدایت و نظارت عربستان سعودی، و از طریق شبکه ای از بانک ها که زیر کنترل محفل های راست گرای اسلامی و اخوان المسلمین بودند، پول های کلانی در سراسر منطقه پخش می شد. این بانک ها از شرکت های رسانه ای، حزب ها، و سیاستمدارانی که هم فکر و هم رأی آنها بودند، و نیز از صاحبان کسب و کار "مؤمن" در طبقه متوسط، حمایت مالی می کردند. اینها از تبار طبقات سوداگر بازار و "سوق" ها و تیمچه های سنتی و همچنین از میان کارشناسان حرفه ای ثروتمند تازه پدیدآمده ای بودند که از قبل درآمدهای سرشار شغل های تخصصی شان در کشورهای تولیدکننده نفت، پول هنگفتی در اختیار داشتند. اخوان المسلمین فعالیت شبکه های خود در مصر، کویت، پاکستان، ترکیه، و اردن را از طریق همین بانک ها تأمین مالی می کرد."



کنسرن های جهانی) دو کشوری هستند که بیش و پیش از دیگر کشورهای منطقه، از پیروزی نیروهای ملی-دمکرات در ایران و مصر، و کارآمدن رهبرانی از تبار مائوها و هوشی مین ها و مصدق ها و ناصرها و گاندی ها، زیان خواهند دید. سرنوشت آینده ی باختر آسیا و شمال افریقا را، برآیند این نبرد "پنهان"، شماره خواهد زد. در صورت پیروزی مردم مصر و ایران در نبردهای سخت در پیش، می توان چشم داشت که پس از پنج سده، نیروی سیاسی-اقتصادی از آناتولی (یا عثمانی پیشین) به مرکز آسیا (و ایران در کانون آن) و شمال افریقا (و مصر در میانه ی آن)، چون هزاره های پیشین واگردد. این به معنای دگرذیسی تند ترازش و توازن نیروها به سود کشورهای گستره ی خلیج فارس و مدیترانه، به گونه ای همگانی است. در این راستا آینده ی ترکیه و عربستان، برجسته ترین "پادوهای ناتو" در باختر آسیا (در کنار اسرائیل)، تا اندازه ی زیادی وامی بندد به برآیند نبرد مردم ما و مصر برای پایانندن به پیوستارها و مناسبات بهره کشانه-استعماری (نگریستن اینک احمدی نژاد، "پینوشه" ی ریش دار ایران در یکی از گفتگوهایش با رسانه ها پیرامون دگرذیسی های منطقه، به درستی خود را در کنار نظامی های مصر و شیخ های عربستان، واپس مانده ترین نیروهای خاورمیانه، نشانده بود).

انگیزه ی چهارم در پیوند است با همین نبرد پنهان منطقه ای، همانا جلوگیری از دگرسانی ترازش و توازن کنونی نیروها در منطقه. نگاهداشت ترازش تاکنونی وابسته است به ناکاراندن<sup>۱</sup> و بندکشاندن جنبش هایی که درون مایه ی نیرومند ملی-دمکراتیک دارند. اندیشکده ها و "اتاق های فکر" کنسرن ها، با ترساندن رزمندگان این کشورها از بازخوانی رویدادهایی همگون با بحرین و لیبی، از یک سو، دست اندرکاران جنبش را به سازش و

<sup>۱</sup> خنثی کردن (ناکاریدن و ناکاراندن)

آرامش فرامی خوانند، و از دگرسو، "پینوشه های" ریش دار و بی ریش را به جان شان می اندازند. سرکوب های درشماریده ی<sup>۱</sup> سپاهیان مصر و ایران، همسانی های شگفت انگیزی دارند. چرایی برگزینی این سیاست های سرکوبگرانه را، گفته های "البرادی" تا اندازه ای می آشکاراند. وی مصر را، در آستانه ی "انقلاب دوم" و "بر دهانه ی آتشفشان" می دید.<sup>۱۱</sup> به دگرگفت، مردم مصر چون مردم ما، خود را آرام آرام برای دگرخیزش توده ای می آموذند (نشانه های این خیزش های ملی-دمکراتیک در سوریه و عراق و لبنان، و حتی کمابیش در افغانستان و آذربایجان نیز دیده می شوند، و می توان چشم داشت که در ترکیه و عربستان نیز به گونه ای برتابند). این خیزش ها اگر بپیروزند و در کوران جنبش بژرفند، می توانند ترازش تاکنونی نیروها در منطقه را، به زیان "قیصران" ناتویی جهان و پادوها و هم کاسه های منطقه ای شان واگردانند. این گامی است بلند، نه تنها در گذار دگرگونی های سیاسی-اقتصادی بنیادین در خاورمیانه، بلکه در راه واگشتن موزاییک سیاسی جهان و پیداییدن سامانه ی نوین میاناکشوری و بین المللی.

پنجم، کم رنگاندن<sup>۲</sup> نشان گذاری نیروهای به راستی ملی و دمکرات در کوران خیزش هایی که علیرغم خواست "اتاق های فکر"، از پایش و "کنترل" برون شده و بربالیده اند. دکترین "قیصران جهان" در این دسته کشورها عبارت است از: انقلابی نمایی در کوران نبرد با دیکتاتورها، کوشش برای جاسازی نیروهای وابسته، و سپس، جاناندازی این دسته های سپاهی و ناسپاهی در کشورهای "رهایی یافته" به بهانه ی پاسداری از "آرامش" و فراگستری "دمکراسی". "آرامش و دمکراسی"، نهان-نام یا اسم رمزی است برای

<sup>۱</sup> حساب شده

<sup>۲</sup> کم رنگ کردن (کم رنگیدن و کم رنگاندن)

سرمایه گذاری ها و پیمان نامه های نوین و سودآور. انگاره و "طرح" سرمایه گذاری هایی در منطقه، پس از سخنرانی رییس جمهور امریکا در وزارت امور خارجه آن کشور، و بویژه پس از هماهنگی های بایسته با لردهای انگلیسی به بازه ی پیاده سازی نزدیک می شد. سرمایه گذاری های آغازین نهادهای میاناکشوری یا بین المللی و پادوهای منطقه ای آنان، ویژگان مصر و تونس را نشانه گرفته بودند.<sup>۱۲</sup> افزون بر سرمایه گذاری های امریکا و انگلستان و نهادهای مالی جهانی و دگره، چندین میلیارد دلار از سوی کشورهای جنوبی خلیج فارس برای "دمکراسی" های نوین در تونس و مصر و دگرکشورها نیز هزینه شده بود.

#### آماج هایی اندیشیده

این سرمایه گذاری ها، آماج های اقتصادی روشنی داشته و دارند: پیاده کردن "ارزش" های اروپایی-امریکایی در منطقه، یا نولیرالیسم اقتصادی وابسته به کنسرن های کشورهای متروپل، آنهم برای آمایاندن یا آماده کردن "بازارهای نوین".

این دگردیسی های دیکته شده از "بالا" نه تنها کشورهای "انقلابی" منطقه، بلکه کشورهای "در آثیر و خطر" را نیز نشانه گرفتند. عربستان سعودی در همان آغاز نزدیک به سی و شش میلیارد دلار در خدمات اجتماعی هزینه کرد و با دادن پروانه ی رانندگی به زنان، گویا رو به ساختن "زیباترین دمکراسی" جهان بود.<sup>۱۳</sup> ترکیه ی ناتویی نیز، با فرمان از "بالا"، ترمز ارتشیان کودتاچی را برای "چندی" کشیده بود، تا از آن پس "ارزش" های نوین، بیش از پیش در آن کشور روان گردند. "امپراتوری مرداک" در انگلستان هرآیین، برگ ناگشاییده ای از کتاب "ارزشمند" این مال اندوزان

جهان را، بسا هنگاموار به نمایش خندمند و کمدی نهاد. در عربستان وهابی و ترکیه ی اخوانی نیز، دیر یا زود، نمایش های خندمند این-چینی، به روی پرده خواهند آمد (که آمدند: تنها دو نمونه، "کودتای برقناک اردوغانی" در ترکیه، "پاکسازی پستناک سلمانی" در عربستان).

در کشورهای "رهایی یافته" ای که یا با انقلاب "استصوابی"، و یا با دست اندازی آشکار و ناآشکار سپاهیان و ناسپاهیان جاساخته شده و خواهند شد (پس از دست درازی ناتو در لیبی، "واشنگتن پست" با گستاخی ویژه ای به نمایندگی از کنسرن های نظامی، سخن از بازخوانی "مدل لیبی" در دگرکشورها به میان آورد<sup>۱</sup>)، هر چه همکاسه های محلی پراکنده تر و کوچک تر، سود کنسرن ها از سوداگری ها و سرمایه ریزی های سپسا انبودتر و بیشاتر. در عراق نگون بختی که کلینتون وزیر امور خارجه وقت امریکا، آن را "الگویی" سزیده برای دگرکشورهای منطقه می ارزیابد<sup>۲</sup>، پس از تپانش و تحمیل پیمان نامه های نابرابر نفتی به "جمهوری کردستان" و جاسازی یک بوروکراسی فاسد "خودی"<sup>۳</sup>، سپسا موج تازه ی رایزنی ها

<sup>۱</sup> معاون کمیته نفت و گاز در «پارلمان کردستان در آستان سده ی بیست و یک میلادی می گفت: "مقامات اقلیم از اواخر دهه ۱۹۹۰ مشغول راه اندازی بخش نفت شدند و به طور منظم شروع به ملاقات و مذاکره با آمریکایی ها و انگلیسی ها کردند." دقیقاً یکسال قبل از حمله آمریکا به عراق، وزارت امور خارجه آمریکا مطالعه بر روی یک سیاست توسعه ای را با عنوان "پروژه آینده عراق" آغاز کرد. گروه کاری شامل مجموعه ای از روشنفکران عراقی و مشاوران سیاستهای توسعه عراق در بخش های "انسان دوستانه"، مالی و نفتی بودند. یکی از این کمیته ها به توسعه یک پروتکل کمک نمود و در نهایت آن را به قانون تبدیل کرد. طبق این قانون کنترل ۸۱ درصد از میداین توسعه نیافته نفتی در عراق به شرکت های آمریکایی و بریتانیایی سپرده می شد. همزمانی منافع شرکتهای آمریکایی با حمله آمریکا در ۲۰۰۳ باعث مطرح شدن سوالات اخلاقی فراوانی شد. شاید پرسش برانگیزترین سرمایه گذاری آمریکایی ها در کردستان عراق در دوره جنگ و اشغال عراق، توسط "ری هانت" سوداگر نفتی ایالت تگزاس صورت گرفته باشد. سرمایه گذاری هانت در جریان یک سری تحقیقات ننگین در سال ۲۰۰۸ توسط "هنری واکسمن" رئیس آتی کمیته نظارت و اصلاحات دولت آمریکا لو رفت. ری هانت جزو مهمترین اسپانسر های بوش در طول مبارزات انتخاباتی و عضو پیشین هیئت مدیره شرکت هالیبرتون بود (هالیبرتون یکی از شرکت های نفتی آمریکایی بود که تا پیش از تحریم های ترامپ، رییس جمهور آمریکا، در جنوب نفتی ایران با ملایان همکاری داشت). او همچنین به عنوان یکی از اعضای مشاوران خارجی بوش نیز خدمت می کرد. مانند تمام نقاط دنیا، فساد

برای بستن قراردادهای نابرابر با همکاران شیعه ی جنوبی، و دور از چشم دولت مرکزی، روان بود<sup>۱۷</sup>، آن هم به گاهی که بر این کشور هنوز قانون جنگ و جنگ استعماری فرمان می راند.

"قیصران جهان" باری، چون خمینی، جنگ را "نعمت" می دانند؛ "نعمت" برای بالایی ها، و "نکبت" برای پایینی ها. "نعمت" خونین آنان را، پیمان های ارتشی دست درازانه پذیرفت و تضمین می کند.

واره ی تلخ استعمار و نواستعمار رو به پایان است

با این همه، واره ی آقای پانصد ساله ی اروپا (برای منطقه ما پس از گشودن بندرهای بازرگانی به کمک کشتی های توپدار پرتغال، و سپس کشتی های جنگی انگلیس و هلند و فرانسه و روسیه)، و برش صد ساله ی ابرتوانی امریکا در جهان (پس از پیروزی بر اسپانیا در جنگ ۱۸۹۸ و چنگ اندازی به مستعمره هایی چون فیلیپین<sup>۱۸</sup> و کوبا، و سپس فراگستری پهنه ی رخنه ی خود در کوران جنگ جهانی دوم)، رو به پایان است.

درآمدن به بازه ی تازه ی تاریخی و رها از پیوندها و مناسبات استثماراری و استعماری را، می توان با تنش های کمتری پشت سر نهاد، اگر که نیروهای آشتی جو و دمکرات و دادخواه جهان، دست در دست هم نهند و کارزاری فراکشوری در ستیز با جنگ افروزان و بهره کشان بی روبند و باروبند سپهر بسامانند؛ هم در کشورهای پیشرفته و هم در کشورهای بالنده.

---

از بالا شروع می شود. در عراق همیشه در راس همه امور آمریکایی ها قرار دارند، مقامات آمریکایی به بالاترین مقامات دولتی اقلیم کردستان عراق در روی آوردن به فساد کمک کرده اند و البته خود نیز از آن سود برده اند. پول حاصل از درآمد صنعت نفت در کردستان عراق هرگز به اقشار پایین جامعه سرازیر نشد؛ علت اصلی آن نیز فساد مقامات گرد است که ناشی از واقعیت کار آنها با آمریکایی هاست».

در این ستیز سخت با "قیصران جهان"، با نگاهی درستینه به ترازش کنونی نیروها، به رسایی می توان گفت که؛ نه آشتی دوست ها و آزادی خواه های کشورهای پیشرفته، و نه نوسامانه جوی ها و دادگسترهای کشورهای بالنده (رو به رشد)، به "تنهایی" می توانند بر تکابنگاه های فراملی، ویژگان کنسرن های نفتی-نظامی-مالی جهانی لگام زنند. پشتاپشت باری، می توان با تنش های کمتری به سوی سامانه ی نوین فراکشوری درنوردید، و همزمان، از بازخوانی بلاهای بسابزرگ جلوگیری.

شوربختانه، پس از یازده سپتامبر و با زمینه سازی های بسیار شمریده، نه تنها جنگی خانمان سوز به باختر آسیا تپانیده شد، بلکه موج نوینی از امنیتی کردن فضای سیاسی در کشورهای سرمایه داری بربالید.

در آن بازه، جنبش های دمکراتیک جهانی با پیش گرفتن روکردهای کمابیش کرختانه، پهنه را برای یکه تازی هارترین جرگه بندی های کشورهای صنعتی فراهماندند. بدین باره باری، جنبش "نان و آشتی" آگاهانه تر و کنشگرانه تر از گذشته، به گستره های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی پای نهاده است. آزیرهای گوناگون، برای به خون کشاندن این جنبش "پایینی" هاست، که به ندا درآمده اند.

آزیرها تنها در نروژ<sup>۱۹</sup> و در سوگ جوانانی که خواستار دگرگونی های دمکراتیک در اروپا و سامانه های نوین در جهان بودند، به ندا درنیامدند، در اسپانیای آشوبش و بحران زده نیز که جوانان در واکنش به پاپ، یار تاریخی "مارهای مخوف"<sup>۲۰</sup> مدیترانه ای (آموزه به بازرگانان ونیزی)، به خیابان ها ریختند، ناقوس ها نگونبختی و فاجعه ای چون نروژ را، فریاد می زدند<sup>۲۱</sup>. (پلیس اسپانیا کمی پیش از این گردهمایی، بمب جاساخته ای همسان با نروژ

<sup>۱</sup> آموزه و اشاره ایست به کشتار نزدیک به هفتاد جوان سوسیالیست در یک گردهمایی تابستانی، از سوی دست راستی های کشور نفتخیز و پراپیگارش نروژ در آغاز سده ی بیست و یک میلادی.

راه از کار انداخت) در انگلستان و امریکا نیز "سروران" جهان، برای خاموشاندن توده های ناخرسند، به همان شیوه های پایش و کنترل "مخابراتی" رومی آورند، که ملایان و هم تباران آنان در کشورهای بالنده (رو به رشد)، پیشتر آزموده اند.<sup>۲۲</sup>

درنگیدنی تر آن که، دبیریکم پیشین حزب دمکرات مسیحی آلمان در واکنش به واخواهی های فزاینده ی نیروهای دمکرات کشورش، گفته های گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر راه فریاد زد: "آیا شما جنگی سراسره می خواهید"<sup>۲۳</sup>.

گوبلزهای امروزی راه گویی "شبحی"<sup>۲۴</sup> تازه در جهان، از خواب زمستانی بیدارنده است. این جنگ افروزانِ باروبند و بی روبند، و برجسته ترین سخنگویان آنان، کابوی های امریکایی و لردهای انگلیسی، آرام آرام جهان را به سوی پرتگاه های سده ی بیست میلادی می نزدیکانند.

رویدادهای هُش دهنده ی جهان در هنگامه ای است که، از یک سو، جنگ افروزانِ "باروبند" جهان، پس از سکوت های معناوار خود در جریان جنگ های عراق و افغانستان، کانون های نفتی شمال افریقا و گلوگاه های اقتصادی خاور مدیترانه را نشانه می گرفتند، و از دگرسو، آتش افروزانِ "بی روبند" کنسرن ها، برای نشانیدن "بوش سوم"<sup>۱</sup> بر کرسی ریاست جمهوری امریکا، می خیزیدند.<sup>۲۵</sup> بدین گون برجسته ترین جرگه های نفتی-نظامی-مالی جهانی، گاماگام زمینه را برای کژانش دیدگاه همگانی در درون، و تنش آفرینی های نوین در برون می آمودند.

در این راستا هم جاگیری های امریکایی ها پیرامون بهره گیری بیشتر از "مدل لیبی"، و هم زمینه سازی کانون های سپاهی-مالی انگلستان از زبان "بلر" نخست وزیر پیشین انگلستان<sup>۲۶</sup> درنگریستی می بود.

<sup>۱</sup> "ترامپ"، راه می توان "بوش سومی" دانست که دست هایش برای گشودن دروازه ها بر روی ارابه های سترگ-جنگی تازه راه، "پایینی ها" و نه "بالایی ها"، تاکنون بسته اند.

## به سوی جهانی نو

این نوشتار را با ارزیابی کوتاهی از ژان سیگلر جامعه شناس سویسی، به انجام می‌رسانیم: "پایان سده ی پانزده، زمانی که زمین گرد شد، پس از چهارمین سفر کریستوف کلمب، کشتار همگانی آمریکای لاتین، سپس سیصد و پنجاه سال برده فروشی، سپس صد و پنجاه سال کشتار همگانی واره ی استعمار و به چنگ آوردن سرزمین ها، و امروز خودکامگی سرمایه مالی جهانی. پانصد تا از بزرگترین کنسرن های خصوصی جهان، بنا به آمار بانک جهانی، رویهم بر بیش از پنجاه و دو درصد تولید ملی جهان می‌چیریدند. این سرمایه ی مالی در دست چند تن الیگارش باختری چنان توانی دارد، که همسانش را پیش از این در تاریخ آدمیزادی هرگز هیچ شاهی، قیصری یا پاپی در دست نداشت. ملت های جنوب (افزوده ما: ملت های جهان) به این خودکامگی مالی به چشم واپسین واره ی بهره کشی و استراتژی سرکوب از سوی باختری ها (افزوده ما: الیگارش های باختر) می‌نگرند. برده داران امروز در بورس ها جاییده اند، بهای مواد خام را سفته بازان درمی‌اندازند و امروز - گرچه از دید همگان نهان است - بار گرسنگی صدها هزار تن را بردوش می‌کشند. هر پنج ثانیه یک کودک زیر ده سال از گرسنگی جان می‌بازد. برای نخستین بار شمار آدمیانی که بی گسست از بدخوراکی و سوء تغذیه می‌رنجند از مرز یک میلیارد گذشته است. آن هم در ستاره ای که دارایی سرشاری دارد. امروز سُخنیدن از واداشت<sup>۱</sup> و سرنوشت دیگر بی‌معناست، کودکی که از گرسنگی می‌میرد را کشته اند. این سامانه ی جهانی که باختر (یا کنسرن های جهانی) به این ستاره درمی‌تپانند، تئوری (ریاکارانه ی) ویژگان خویش را درمی‌اندازد.<sup>۲۷</sup>

<sup>۱</sup> جبر، زور، زورگمارد، زورنوشت



بخشی از یشتیبانان سودجو و پنهان "نظام" ولایی ایران را، با همه ی شعارهای "ضداستکباری"، می توان در لابلای گزارشی از "ایران اکونومیست" درجست: تحریم های جدید علیه ایران می تواند به شرکت هایی چون "اکسون موبیل و هالیبرتون"، و کلا به صادرات امریکا "25 میلیارد دلار زیان وارد آورد".

در آستانه ی یکی از انتخابات نیز سرکرده ی اتاق صنایع و بازرگانی آلمان و ایران، در پیوند با گسترش مناسبات اقتصادی "آشکار" امریکا و ایران که میان سال های 2007 تا 2008 سه برابر شد، گفته بود: "من شخصا اطلاع دارم که قراردادهای امریکاییان در این رابطه برای امضا آماده اند. طوری که طرف ایرانی فقط باید آن را تایید کند تا قرارداد رسمیت یابد ... شرکت ها می خواهند جای پای خود را در ایران سفت کنند".

## "انقلاب از بالای" اندیشکده های بورژوایی

"در سامانه های سرمایه سالارانه، "انقلاب از بالا" را کمابیش همیشه، بورژوازی بومی، دست‌دست بورژوازی جهانی-منطقه ای پرداز می زند تا از انقلاب راستین کارگران و رنجبران، ویژگیان جابجایی مالکیت ها و دارایی ها به سود "پایینی" ها، در گستره ی کشوری-فراکشوری جلوگیری کند."

برگرفته از گاهنامه داد

یکی از ترفندهای اندیشکده ها یا "اتاق های فکر" برون و درون مرز برای "عبور از بحران" ها در کشورهای بالنده، کوشش است در راستای دگرگونی های نیم بند از "بالا"، آن هم، با آماج پاسداری از پیوندارها و مناسبات سرمایه داری-استعماری. این دگردانیدن از "بالا" را "بالایی ها" برنگزیده اند، بلکه همانند بسیاری از دگرسانی های پیشین کشورهای پیشرفته در اروپا و امریکا، و نیز شماری از کشورهای آسیا و امریکای لاتین و افریقا، برآستی توده ها به سروران سپهر سرریزنده و دیکته کرده اند.

در "نظام" ولایی "ذوب" شده در سرمایه داری جهانی نیز، بنیادگرایان "مستکبر" ستیزی که با گذشت زمان درونه ی "بیست و هشت مردادی" خود را بیشاتر می آشکاراند، با مشیت و مسلسل، همان "انقلاب از بالایی" را زمینه می چینند که پیشتر در "اتاق های فکر" کنسرن های نفتی-نظامی-مالی

پردازیده، و در جامه ی "شاهانه" و نه "کاهنانه"، به مردم مان تپانیده شده بود.

با بهره گیری از اینگون ترفندها، پس از به شکست کشاندن انقلاب مشروطه و پیاده سازی کودتای رضاخانی، در گام نخست با "اصلاحات از بالا" سامانه ی ایلاتی-عشایری پدرشاهی فروپاشانده شد.

در گام دوم، با "انقلاب سفید" شاهانه پس از سرکوب جنبش ملی شدن نفت و کودتای بیست و هشت مردادی محمدرضاشاهی، بازمانده های پیوندارهای فنودالی درنور دیده شد.

پرده سوم این "انقلاب از بالا" را در "نظام" ولایی به نمایش آوردند. بدین سخن که پس از خیزش هشتاد و هشت و دگرذیسی های پیامد آن، "اتاق های فکر" کنسرن ها "به ناچار" بازار سنتی و دستیار تاریخی آن روحانیون را برای "تغییر" روش، آماجمندتر نشان گرفتند.

انگیزه ی آن چیزی نیست جز پایان "مصرف تاریخی" این نیروها به "شکل و شمایل" کنونی، به دنبال لرزه ها و پس-لرزه های خیزش سال هشتاد و هشت. "تاریخ مصرف" این نیروهای بالش-ستیز باری، نپایانیده است، تنها سخن است از امروزاندن<sup>۱</sup> این نیروها در چارچوب پیوندارهای هنوز استعماری، با بهره گیری از واپسین آموزه ها و آزموده ها در کشورهای بالنده و پیشرفته.

پردلانه می توان گفت، در صورت پیروزی انقلاب مشروطه در ایران، دو راهبند نخستین، همانا سامانه ی پدرشاهی و پیوندارهای فنودالی، با شتابی بیشتر و در برشی کوتاه تر به گورستان تاریخ سپرده می شدند، و جامعه ی ایران برای پرشی تاریخی زودتر آموده می شد.

<sup>1</sup> to update sth; to make sth up-to-date, to rework

در صورت پیروزی جنبش ملی شدن نفت نیز، می شد چشم داشت که در زمانی بساکوتاه تر "بازاریان سنتی" و کاتوزیان وابسته بدانان از پهنه های اقتصادی-اجتماعی رانده شوند و کناری نقش آفرینند.

انگیزه ی "انقلاب از بالا" در ایران و دیگر کشورهای مستعمره چیزی نبوده و نیست جز ناتوان سازی نیروهای راستین ملی-دمکرات، سازش ناآشکار و آشکار با نهادهای بازدارنده، و ابتدایی آنان به ارابه ی سرمایه داری جهانی و تقسیم کار بیدارانه ی میاناکشوری، جلوگیری از فرایش شتابان و پایدار نهادهای نوین اقتصادی-اجتماعی، کندسازی دگرگونی های گریزناپذیر تاریخی، و تاراج لگام گسیخته ی اندوخته های همگانی و فراتباری.

آن چه هشیواری بیشتر کوشندگان جنبش ملی-دمکراتیک ایران را درمی خواهد، در پیوند است با ستیزها و ستیزارهای کنسرن های نفتی-نظامی-مالی جهانی در باختر آسیا بر سر "سهم". خیزش های مردمی می بایست نه تنها در پهنه ی درونی از "ابزار" شدن در دست "سه پایه های ولایی"<sup>۱</sup> (همانا نمایندگان ناآشکار و آشکار بازاریان بزرگ و بنیاد-موقوفه خوارن فربه و پاسداران بالاجایگاه) بپرهیزند، بلکه هُش دارند تا در پهنه ی پرتنش بیرونی نیز به ابزاری در دست نیروهای بازدارنده، که برای پایش و کنترل دارایی های همگانی و پهنه های سرمایه گذاری و گذرگاه های درازبُردی (استراتژیک) در ستیزند، وانگردند و تبدیل نشود.

یک ترفند بیرونی، می تواند بازخوانی سناریوی تازه ای از جنگ ایران و عراق و تنش آفرینی های کوچک و بزرگ نوین برای تواندهی به "تندروان" در راستای سرکوب جنبش باشد، و در پیوند با آن، پایایی و تثبیت دوباره ی

<sup>۱</sup> همانگون که جداگانه آورده ایم، پس از سال هشتاد و چهار خورشیدی با بالا گرفتن موج خصوصی سازی ها، در کنار سه جرگه توانمند بازاری-کاتوزی-سپاهی، کانون های مالی-مونتازی نیز بیشابیش بالیدند، بدین روی در برش پسین "نظام" ولایی، می شد از «چهار سنگر» یا چهار لایه ی بورژوازی زمامدار سُنخند.

"نظام" استصوابی-انگلی کنونی. در یک ارزیابی آکادمیک در سال دو هزار و هفت میلادی که از پشتیبانی "مرکز تجزیه و تحلیل نیروی دریایی امریکا" نیز برخوردار گردید، پیش بینی شده بود، که "تحریم ها" در ستیز با جمهوری اسلامی، به توان گیری سپاهیان خواهد انجامید. به دگرگفت، می توان داوید و ادعا کرد که دامن زندگان به تنش ها از بیرون (همانند تنش آفرینان از درون)، آماج های نخستین شان عبارتند از: پایایی و تثبیت باندهای بالش-ستیز، سرکوب نیروهای راستین ملی-دمکرات، چپانش سپاهیگری و پیشی گیری جنگ-افزاری<sup>۱</sup>، و ویژگان، دنبالش اقتصادهای تک محصولی-نفتی در باختر آسیا.<sup>۲</sup> این کنسرن ها همه سویه می کوشند تا از بازخوانی رویدادهای خاور آسیا پس از جنگ جهانی دوم، و پیروزی راستین جنبش های رهایی بخش در منطقه ی نفتخیزمان جلوگیری (پیروزی هایی در خاور آسیا در واره ی ناتوانی استعمارگران پس از جنگ، که با ناتوانی های کنونی کشورهای متروپل در کوران آشوبش اقتصاد جهانی در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی، همسانی هایی دارد).

دومین ترفند، می تواند بازخوانی شگردهای واره ی جنبش ملی شدن نفت باشد: همانا بهره گیری ابزاری از واخواهی های توده ها و سرکوب بگاہ و به موقع آنان، تنها برای دستیابی به بهرا و سهم بیشتر از خوان یغمای ایران

<sup>1</sup> مسابقه ی تسلیحاتی

<sup>2</sup> دنبال گیری اقتصاد استعماری و تک محصولی-نفتی در کشورهای نفتخیز که با موج خصوصی سازی ها بویژه در بخش انرژی نیز درآمیزیده، بنا به نیازهای بازار جهانی سرمایه داری رو به دگرسانی است. برای نمونه در عربستان، پس از فروش بخشی از سهام شرکت دولتی آرامکو بویژه به شیخ های میلیاردی یا کلان-میلیونری، زیر نهان-نام نوسازی اقتصادی، بی درنگ زنگ سرمایه گذاری صد میلیارد دلاری دولت در میدان های گازی به ندا درآمد، تا در آینده گاز را جانشین نفت صادراتی کنند، چرا که میدان های نفتی آن کشور در درازنای چند دهه ی آینده - بنا بر ارزیابی کارشناسان نفتی - کمابیش تهی خواهند شد: به دگرگفت، در عربستان وهایی همانند دگرکشورهای نفتخیز، از انقلاب شتابان صنعتی و برون رفت از تقسیم کار بیدادگرانه جهانی چندان نشانی نبود.

نفتی-گازی. مانند آن چه پس از کودتای بیست و هشت مرداد رخ داد، همانا دگرگونی تنها در سهم کشورهای متروپل از بازار نفت ایران.<sup>۱</sup>

سومین ترفند بیرونی می تواند عبارت باشد از تبدیل سیاست های کمابیش کلاسیک استعماری (سیاست "کشتی های توپدار") بازخوانیده پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی، به رویکردهای پیشین نواستعماری در باختر آسیا (که "برجام" را می توان در این چارچوب گنجانید)، و در ایران، الگوبرداری از مصر و مالزی و ترکیه و آذربایجان، و نه حتی نگاه به کشورهای پیشرفته ای چون آلمان و فرانسه و انگلستان و سوئد. با بهره گیری از بخش هایی از دستگاه ولایی و همیاران پیدا و ناپیدای آنان در برون مرز، می تواند این گون "انقلاب از بالا" کاربردی شود.

این نوشتار را با بریده ای از روزنامه ی آلمانی تاتس در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی، و نیز ارزیابی رییس بانک مرکزی اروپا که نشانگر ژرفش آشوبش و بحران اقتصاد جهانی است، می پایانیم:

"رهبر سندیکای کارگری «وردی» در آلمان پس از ناآرامی های تازه در شهر اشتوتگارت (در آستان سده ی بیست و یک میلادی) یادآور شد که چنین رویدادهایی را از سال ۱۹۶۸ ندیده است".

"رییس بانک مرکزی اروپا، لרزه های اقتصادی سال دو هزار و هشت میلادی را بحرانی دانست که حتی می توانست «ابعادی بدتر از بحران سال

<sup>1</sup> از آغاز سده ی بیست میلادی "در ترکیب بازرگانی خارجی ایران يك دگرگونی جدي تاریخی رخ داد که همه ی تار و پود اقتصاد ایران را گام به گام دربرگرفت و آن کشف نفت در ایران و افزایش سهم و نقش آن نه تنها در بازرگانی خارجی و داخلی، بلکه گسترش نفوذ و تأثیر آن بر تمامی کنش و واکنش های اقتصادی کشور بود. از این تاریخ به بعد، اقتصاد ایران کم کم به اقتصاد تک محصولی و وابسته به نفت تبدیل شد. افزایش نقش نفت در اقتصاد ایران، به ویژه با سال های پس از 1953 و بازگشت دوباره ی شاه به ایران پس از کودتای نظامی در پیوند بود. تا سرنگونی شاه در سال 1979 استخراج و صادرات نفت عمدتاً زیر نفوذ و کنترل کنسرسیوم بین المللی با سهم تعیین کننده ی امریکا و انگلستان قرار داشت".

---

هزار و نهصد و بیست و شش» - که به جنگ دوم جهانی انجامید - پی داشته  
باشد.<sup>۳۰</sup>

"خاموش شیخ ها" (آمازه و اشاره ایست به میلیارد در بازاری "خاموشی"، و نیز اتاق بازرگانی که بیشتر زیردست هیات مؤتلفه ی اسلامی جاداشت و به چشم "با ثبات ترین" نهاد جمهوری اسلامی نگریسته می شد)، و نیز "شعب شیخ ها" (نگره به خاندان بازاری و بارخنه ی "شعب"، یا "مارهای مخوف مصری" است که دالان های نهان و ناهان اقتصاد مصر را، مانند "خاموشی" های ایران، در چنگ دارند، و بحران های اقتصادی مصر و بدهی چندده میلیارد دلاری، بویژه برآیند رویکردهای سودجویانه و ضد ملی آنهاست). آنان "خاموش شاهانی" هستند تبار در تبار دمساز با "ملاباشی ها" و دزدان زمامدار و فراماسونرها، و در عمل کنترل کننده ی بخش چشمگیری از اقتصاد انگلی-وارداتی کشورهای واپس مانده ای چون ایران و مصر.



## "خاموش شیخ ها" و "شعب شیخ ها"

در جنبشِ خلافت-ستیزِ مردم مان، سخن نه بر سر اصلاح "نظام"، بلکه بیشتر بر سر چگونگی گذار است از رژیم ولایی، یا به گفته ی کارگردانان امنیتی زبردست "ولی فقیه"، رده آرای "شفاف" تر نیروهای توده ای برای چینش موزاییک سیاسی-اجتماعی-اقتصادی آینده ی ایران.

ویژگی این بازه ی گذار در سنجش با واره های پیشین، سرشته ی "مطالبه محور" و "برنامه گرای" آن است. برای پرهیز از شکست های تلخ گذشته، و ویژگیان، جلوگیری از انحصار طلبی های خانمان سوزی که شوربختانه نشانه های آن هنوز می آشکارد، نگارنده بررسی سه برنامه ی پردازیده از سوی نیروهای "جبهه ای" و کمابیش "حاضر و غایب" در درون ایران را، به همه ی نیروهای ملی-دمکرات کشورمان پیش می نهد.

نخست، برنامه ی "گفتمان های مطالبه محور" است که رنگینه و طیف گسترده ای از نیروها را در برگرفته و بخش چشمگیری از درخواست های آن هنوز در دستور روز است. این برنامه، برآیندی بود از هشت ماه کار گروهی، پیش از انتخابات سال هشتاد و هشت.

دوم، برنامه ی "همبستگی برای دمکراسی و حقوق بشر در ایران" است که سرکردگانی از سازمان ها و گروه های گوناگون، از کانون نویسندگان و کمپین یک میلیون امضا و شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و جامعه حقوق

بشر کردستان، تا نیروهای ملی-مذهبی و جبهه ملی ایران را در برمی گیرد، و با همه ی فشاردگی، به بخشی از خواست های جنبش می پاسُخُد. سوم، برنامه ی "جنبش سبز، ویراست دوم" است که بیشتر آن بخش از نیروهای انبازشگر<sup>۱</sup> در جنبش را می پوشاند، که گام به گام به رده های برون از "نظام" نزدیکیده اند.

برای اینگون برنامه ریزی ها، و بویژه کوشش برای پیاده سازی آن ها، کنشگران هر سه گروه هزینه های فراوان داده اند.

سخنگویان و گردانندگان گروه یکم، نخستین قربانیان سرکوب های بساشماریده ی نیروهای امنیتی-سپاهی بودند. از سامانندگان<sup>۲</sup> گروه دوم، در همان آغاز ۳۵ تن راهی زندان شده، و بدین گون گردانندگان آن نزدیکاً همگی در پشت میله های زندان بوده اند. گروه سوم نیز آسیب های فراوان دیدند، و رهبران آن را زیر فشارهای بسیار نهادند.

شوربختانه کوشش هایی دیده می شود برای جاناندازی و تحمیل یک جریان، در واره ی گذار از "نظام" ولایی به سامانه ی سیاسی نوین، و بویژه، پیکردهی به سامانه ی اقتصادی.

در این راستا رویکردهای "اتاق های فکر" برون و درون مرز (که تازه نیز نیستند) از جمله عبارتند از: کوچک سازی و خُردنمایی "آلترناتیوهای نامطلوب"، و سترگ سازی و بزرگ نمایی "آلترناتیوهای مطلوب"، در همه ی گستره های فرهنگی-سیاسی-اجتماعی-سازمانی.

این ترفندهای ساخته و پاخته ی اندیشکده های سرمایه داری جهانی، با کمابیش تفاوت هایی، در کشورهای چون هند و افریقای جنوبی پیش تر کاررفته، و سپس در کشورهایمانند مصر و تونس رو به پیاده شدن اند.

<sup>۱</sup> شرکت کننده

<sup>۲</sup> سازمان دهندگان

آماج این رویکردها، دراندازیِ دگردیسی های اندکانه ی روبنایی است، برای جلوگیری از دگرگونی های زیربنایی و بنیادین. این دکترین ها بیشتر بر سازش میان لایه های انگلی بورژوازی بومی و تکابنگاه های نفتی-نظامی-مالی جهانی استوارند.

انقلاب بهمن، یکی از نمونه های جانداختن آلترناتیو "مطلوب" و "انقلابی"، در کوران جنبش ملی و دمکراتیک کشورمان بود. بدین گون که، نخست پیش از انقلاب با یاری سازمان های امنیتی برون و درون مرز نزدیکا همه ی نیروهای ملی و دمکرات از پهنه ی سیاسی سترده شدند تا سپس رهبری نیروهای واپس گرای اسلامی (زان میان، با یاری "حساب ۱۰۰" بازاری ها و استوار بر پنج هزار ساماننده ی دینی در مسجدها) بر جنبش مردمی برچیزد، و در پی آن، با دراندازی ماشین تازه ی سرکوب سپاهی-بسیجی و به بهانه ی جنگ با عراق، راه برای فرمانروایی سودجویان و تاریک اندیشان وابسته و پیوسته به سوداگران جهانی هموارد<sup>۱</sup>.

برآیند این "آلترناتیوسازی"، تنها در سال های نخست انقلاب، و با دنبالش ژاژگونه ی جنگ با عراق اینسان بود: زیان های زیرساختی و صنعتی به ایران بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار، و به عراق فزون بر ۴۰۰ میلیارد دلار. سنجه ای در این زمینه: همه ی درآمدهای نفتی هر دو کشور از آغاز بهره برداری نفت، ایران از سال ۱۹۱۹، و عراق از سال ۱۹۳۱، تا سال ۱۹۸۸ فقط نزدیک به ۴۰۰ میلیارد دلار بود.

در واره های گذار از "نظام" ولایی، گهگاه کوشش های آشکار و ناآشکاری برای جانداختن "آلترناتیوهای مطلوب"، از جمله، با کمک بخشی از نیروهای دینمند و تکاگر یا انحصار طلب دیده می شود. شماری از رزمندگان در ایران رویکردهای آنان را تلاشی برای "انقلابی استصوابی" دانسته اند، آن هم با

<sup>۱</sup> هموار کند (همواریدن و همواراندن)

آماج های روشن اقتصادی. علیرغم شعارهای گاه "انقلابی"، انگیزه ی برجسته ی شمار چشمگیری از آنانی که از درون "نظام" به برون پرتاب شده اند (باری هنوز با آنان در داد و ستدند)، چیزی نبوده است جز کوشش برای دستیابی به بهرا و سهم بیشتر از اقتصاد انگلی-وارداتی و تک محصولی-نفتی.

آنان بیشتر سخنگویان اصلاح طلب ها و پراگماتیست هایی هستند، که جنگ اقتصادی و پشت پرده ی میان "کوسه" ها<sup>۱</sup> را آفتابی می کنند، از آن میان، ستیز بر سر کنترل دالان ها و شبکه های آشکار و ناآشکار داد و ستدهای برون و درون مرزی.

شمار این دالان ها یا نهادها که نزدیک به چهل درصد از اقتصاد وارداتی ایران را زیردست دارند، بنا به داده های درون مرزی، نزدیک به "سی نهاد" است: دالان هایی هم در دست بازاری های بزرگ، و هم در دست کاتوزی ها و سپاهی ها و خصوصی ها و دیوانی های سترگ.

یکی از این جنگ ها میان "کوسه ها"، باز می گشت به انتخابات اتاق بازرگانی در اسفند هشتاد و نه، که در آن "خاموش شیخ ها" و نزدیکان به "موتلفه اسلامی"، دوباره بر "اصلاح طلب ها" (علیرغم یاری ستاندن از مجلس)، و نیز بر "سپاهی ها" (علیرغم یارگیری های دگرانه)، چیریدند.

"خاموش شیخ ها" (آموزه و اشاره ایست به میلیاردر بازاری "خاموشی"، و نیز اتاق بازرگانی که بیشتر زیردست هیات موتلفه ی اسلامی جاداشت و به چشم "با ثبات ترین" نهاد جمهوری اسلامی نگریسته می شد)، و نیز "شعب شیخ ها" (نگره به خاندان بازاری و بارخنه ی "شعب"، یا "مارهای مخوف

<sup>۱</sup> برگرفته از نوشتاری از گاهنامه آلمانی "اشپیگل" درباره ی "جنگ کوسه ها" (ریشحندی ژورنالیستی به "رفسنجانی" و خامنه ای و باندهای نزدیک آن ها) در رده های بالای جمهوری اسلامی.

مصری" است که دالان های نهان و ناهان اقتصاد مصر را، مانند "خاموشی" های ایران، در چنگ دارند، و بحران های اقتصادی مصر و بدهی چندده میلیارد دلاری، بویژه برآیند رویکردهای سودجویانه و ضد ملی آنهاست). آنان "خاموش شاهانی" هستند تبار در تبار دمساز با "ملاباشی ها" و دزدان زمامدار و فراماسونرها، و در عمل کنترل کننده ی بخش چشمگیری از اقتصاد انگلی-وارداتی کشورهای واپس مانده ای چون ایران و مصر.

نه تنها در واره ی هشت ساله ی دولت اصلاحات، بلکه در برش فرمانروایی چکمه پوشان نیز، این "مارهای مخوف" را براستی نچالشانند (در بازه ی ریاست جمهوری خاتمی نیز اصلاح طلبان نتوانستند بهرا و سهم بیشتری از دلارهای نفتی از "کانال" اتاق بازرگانی را آن خود کنند).

از بازخوانی اشتباه های نیروهای ملی-دمکرات در انقلاب بهمن، که در آن جنگ میان "کوسه ها" بر سر بهرا و سهم بیشتر از درآمدهای روزافزون نفتی، به "نبرد که بر که" برگردان شد، می توان خودداشت.<sup>۱</sup> برای روشناندن "خط قرمزها" میان نیروهای ملی-دمکرات راستین، و جریان های ضد-ملی راست و میانه و "چپ"، نگرش تیزبینانه به برنامه های اقتصادی یاری دهنده است.

در پهنه ی سیاسی، بخش چشمگیری از انحصار طلبی کمابیش ناآشکار نیروهای پراگماتیست و اصلاح طلب و هم کاسه های برون مرزی شان، باز می گردد به کوشش آنان برای ایجاد دگرذیسی های کنترل شده از "بالا"، آن هم با بهره گیری ابزاری از "پایین". این نیروهای پیوسته و وابسته به

<sup>۱</sup> خودداری کرد (خودداشتن و خود داراندن)

بورژوازی بومی، در گذار دگرگونی های بنیادینی که خواست توده هاست، پیدا و ناپیدای راهبند می آفرینند.

انگیزه های اینگون انحصار طلبی ها و "آلترناتیو سازی" ها را می توان، از آن میان، بدینگون برشمرد.

نخست اینکه، پاره ای از نیروهای دینمند که در جریان "پاک سازی های" آغاز انقلاب دست داشته اند، نمی توانند خود را از تنگ نگری های پارینه برهانند، و در این میان مال و جاه و نام نیز نقش می آفریند. شماری از آن ها هنوز هم در فراخنای ساختگی "عصر امام" می پروازند.<sup>۱</sup> اگر دیروز خواستار سکان داری "نظام" در جریان انتخاباتی "استصوابی" بودند، سپس (با خیزش دوباره ی توده ها)، خواستار انقلابی بودند "استصوابی".

دوم اینکه، نیروهای آیینمند اصلاح طلب و پراگماتیست، از پشتیبانی مادی و معنوی کمابیش خوب درون و برون مرزی برخوردارند. این پشتیبانی ها و "جایزه ها"، آنان را به بیماری "خودبزرگ بینی" می کشاند. اینان نمی خواهند این هستای و واقعیت را بنگرند که، "زمانی که سنگ را بسته و سگ را گشاده اند"، مردم ما به ناچار از برتاباندن روشن تر خواست های شان خودمی دارند، و کمابیش به بهره گیری ابزاری از "جنگ کوسه ها" روی می آورند. در این زمینه توده ها آزمونی دارند چند سده ای.

انگیزه ی سوم باشش گاه چشمگیر تکاگران و انحصارطلبان اسلامی در فراخنای فرهنگی-سیاسی-اجتماعی ایران را، می توان در آینه ی کم کاری و ناکارایی، یا بودایی نامستقل نیروهای ملی-دمکرات سکولار و بیگانه با بازار و بورژوازی بومی، درنگریست. برآیند آن اینکه، در کوران نبردهای دراندازنده و تعیین کننده نیز، کار راهبری و پیشرانی توده ها، به

<sup>۱</sup> پرواز می کنند (پروازیدن و پروازاندن)

رویکردهایی دنباله روانه می انجامد. این نارسایی ها، کار سازمانی را نیز دربرمی گیرد.

بدین گون کوشش برای چینش موزاییک سیاسی ای همسان با دهه ی پنجاه خورشیدی، پیش از بالاگیری کار بنیادگرایان، ناکام می ماند. (در کشور ما با اوج گیری سرکوب چپ ها و ملی ها، از پایان دهه ی چهل خورشیدی بود که بنیادگرایان نزدیک به بازاریان و کاتوزیان، کماکم توان گرفتند).

آنانی که پشت سنگر "مبارزه با دشمنان انقلاب" جامی گیرند تا تکاگری و انحصارطلبی خویش را بیوشانند، مانند آغاز انقلاب، نه هموردان و رقیبان "ضد انقلابی"، بلکه بیشتر، هموردان توانمند انقلابی را نشانه گرفته اند. آماج آنان، "سوار شدن" بر جنبش است در برش گذار، و پس از "عبور از بحران"، (و استوار بر دارایی های درونی ها و پشتیبانی های برونی ها)، ساختن "آلترناتیو کوچک و کنترل پذیری" است از "غیرخودی ها"، برای موزاییک اقتصادی-اجتماعی-سیاسی-فرهنگی آینده ی "غیرولایی"<sup>۱</sup>.

و اینجاست پرسش کلیدی در بازه ی گذار: آیا نیروهای مردمی، از "جنگ کوسه ها" بهره برداری ابزاری می کنند و بابک وار پرچم جنبش را به دست

<sup>۱</sup> یا تپانش و تحمیل پیمان های سیاسی با نمایندگان سرمایه داری بومی از نوع افریقای جنوبی پس از چیرگی "پایینی ها" بر دولت نژادپرست، که سندیکای "وردی" آلمان، بدرستی آن را "زندان همبستگی ابزاری" برای سندیکاهای کارگری و چپگراها خواند: چرا که رویکردهای اقتصادی این "پیمان همبستگی" از همان آغاز در چارچوب خواست های بهره کشانه ی سرمایه داری بومی و صندوق بین المللی پول و بانک جهانی "زندان" شده بود: حتی در واره ی ریاست جمهوری نلسون ماندلا که در آن پُست وزارتی نیز به نماینده ی سندیکاهای کارگری واگذارده بودند. پس از چیرگی بر رژیم نژادپرست افریقای جنوبی، دگرگونی بنیادی چندانی در داریک ها و مالکیت ها و ساختارهای اقتصادی، به سود "پایینی ها"، پدیدار نشد. به جای انباشت کلان سرمایه در دست دولت ملی-دمکراتیک-مردمی، تنها در یک قلم، زیان صد میلیارد دلاری بر دارایی ها و یکان های دولتی سربرآورد و فشار اقتصادی بر کارگران و مزدبگیران و رنجبران بیشتر شد.

می گیرند، و یا باز هم چون دهه ها و سده های پیشین، توشه ای می شوند در دهان "کوسه" هایی<sup>۱</sup> از تبار نوبختیان و برمکیان.

این نویسه را با دو رویکرد "ملکم خانی" و "نادری"، و یک ارزیابی تاریخی، می انجامانیم.

رویگرد "تقیه" گونه ی "ملکم خانی" آغاز سده ی بیست میلادی، در راستای "انقلاب از بالا" به سود بورژوازی بومی بازارگرای ایران، از درون دیوانسرای قاجاری :

"من به شما اطمینان می دهم، این پیشرفت محدودی نیز که در ایران و ترکیه می بینید، بویژه در ایران، بدین دلیل است که افرادی ایده های اروپایی را مطرح کرده و به جای آن که بگویند که این دیدگاه ها از انگلستان، فرانسه یا آلمان آمده، گفته اند: «ما به اروپایی ها کاری نداریم، اما این ها اصول مذهب ماست که اروپاییان از آن بهره گرفته اند». این شیوه تأثیری حیرت انگیز دارد." (ملکم خان که چندگاهی هموند فراماسونری بود نیز، چون گروه "امروزی" پنج نفره ی "نواندیش مسلمان"<sup>۲</sup>، برای پیکار با "مستبدین"، به "ملایان" ناخرسند رو آورد. یکی از هموندان این گروه "لندنی" و دانش آموخته ی "انگلستان"، به گفته ی گاهنامه ی آلمانی اشپیگل، از سامانندگان "انقلاب فرهنگی" پس از انقلاب بود، با آماج پاک سازی نیروهای چپ از دانشگاه ها).

رویگرد روشن "نادری" در سده ی هیجده میلادی:  
"نادرشاه نمایندگان روحانیت شیعه را پیش خود احضار کرده و از آنها می پرسد که درآمدهای سرشار موقوفات چگونه به مصرف می رسد. آنها اظهار می دارند که این درآمدها به مصرف مواجب روحانیون، نگهداری مدارس و

<sup>۱</sup> "کوسه" آموزه و اشاره ای است به ولاییانی از تبار رفسنجانی و خامنه ای، که آنان را کنار همتباران تاریخی شان، نوبختیان و برمکیان نشانده ایم.



مساجد متعدد می رسد. مساجدی که هر لحظه در آنها صدای دعا برای پیروزی دولت در جنگ و ترقی آن بلند است. نادر پاسخ می دهد که به احتمال قوی دعای آنها مستجاب نمی شود، زیرا پنجاه سال است که مملکت رو به زوال می رود. " نادر همزمان با مصادره ی بخش بزرگی از موقوفات اعلام کرد: "اگر مردم به خدمتگزاران دین احتیاج دارند، باید آنها را به حساب خود نگاهداری کنند." (و امروز افزون بر موقوفه ها، درآمدهای هنگفت نفتی و گازی مردم اند که "به مصرف مواجب روحانیون"، و همکاسه های بازاری-سپاهی-خصوصی-دیوانی آنان می رسند)

یک ارزیابی برگرفته از کتاب "هنوز تخمه زرتشت در دریاچه چیچسته است"، از همین نویسنده، پیرامون دشواری های گذار از پیوندارهای پیشاسرمایه داری:

"بازتاب دشواری های عمومی انباشت سرمایه و رشد صنعتی در کشورهای بالنده (رو به رشد)، در نمونه ی کشورمان با بودن انبوهی از «جانوران»<sup>۳۳</sup> اقتصادی-سیاسی دست زاد انبان دوزان برون و درون مرز، بدین گونه بود که در برش اول و دوم و سوم فرارویی پیوندارها و مناسبات سرمایه داری-استعماری، همانا واره ی قاجار در سده ی نوزده میلادی، پهلوی اول در دهه ی دوم فرمانروایی، و پهلوی دوم در پایان واره ی زمامداری (ما در این نوشتار به فرایند نوسازی اقتصادی آغازین در تاریخ ایران و پیدایی گام به گام پیوندارها و مناسبات سرمایه داری ناستعماری از سده ی شانزده میلادی و انباشت کلان سرمایه در آغاز سده ی هیجده میلادی، که در سنجشی جهانی انباشتی بود بسافزون تر از انباشت سرمایه در دو سده ی گذشته، نمی پردازیم<sup>۳۴</sup>)، سامانه ی میرنده ی فئودالی بسیار کند و با دشواری فراوان، و بویژه با ساخت و پاخت های پیاپی میان سرمایه داران نوین، که خود بیشتر ریشه در سازه های تجاری-صرافی-فئودالی داشتند،

توان سایید و در این راستا بر پیکر بازار سنتی و سازمان تودرتوی آن، و نیز پیوندارهای فنودالی، کوبه ی کاری فرونیامد، و بنابراین، نهادهای نوین اقتصادی-اجتماعی و روبنای پیشرفته ی بورژوایی نتوانستند همه سویه خودنمایند. برآیند آن اینکه، رویکردهای بلندپایگان دیوانی چون قائم مقام ها و امیرکبیر در سده ی نوزده میلادی برای ویرایی های (اصلاحات) اقتصادی-اجتماعی در چارچوب نهاد پادشاهی «از بالا»<sup>۳۵</sup>، با ترفندهای گوناگون برونی و درونی - و بر خلاف رفورم «از بالا» ی کاوور در ایتالیا، بیسمارک در آلمان، می جی در ژاپن<sup>۳۶</sup> - به شکست انجامیدند یا نیمه ماندند. سرشته هایی از باورهای پیش-سرمایه داری و واپسگرا - از آن میان آیینی - که بالش و فرایش آنان کمابیش به پشتیبانی مالی بازار سنتی وامی بست (وابسته بود) و در گدار نوسازی اقتصادی راهبند می آفرید را می شد واره ی قاجار در جنبش ناکام بابی ها، انقلاب مشروطه در تقلای کاتوزیان شیعه، و برش پهلوی دوم در جنبش واخواهانه ی خمینی درنگریست.<sup>۳۷</sup>

<sup>۱</sup> همانگونه که جداگانه آورده ایم، در سامانه ی سرمایه داری "انقلاب از بالا" را کمابیش همیشه، بورژوازی بومی دستادست بورژوازی منطقه ای-جهانی پرداز می زند تا از انقلاب راستین کارگران و مزدبگیران و رنجبران، ویژگیان جابجایی مالکیت ها و دارایی ها به سود "پایینی" ها، جلوگیری. این سان دگردیسی ها در کشورهای بالنده (رو به رشد)، می توانست در سده ی نوزده میلادی و نیز کمابیش تا میانه ی سده ی بیست میلادی بن مایه ای انقلابی در ستیز با پیوندارهای فنودالی داشته باشد، باری از نیمه ی دوم سده ی بیست، و ویژگیان از آغاز سده ی بیست و یک میلادی، دارای درون مایه ای است واپسگرایانه و ضدانقلابی.

"صدراعظم" واژه ای است که مینورسکی در پژوهش ارزنده اش از واره ی صفوی، در برابر "وزیر اعظم" یا "وزیرالوزرا"، و برای "وزیر موقوفه ها" یا "صدر خاصه و عامه"، و گاه "ملاباشی" کاربرده است.

برای آن که توان این "صدراعظم" ها و "ملاباشی" های آشکار و ناآشکار (یا "ولی فقیه" های کنونی) را در سنجش با "وزیران اعظم" (یا نخست وزیران و رئیس جمهوران امروزی) و مستوفیان (یا دولتمندان اینزمانی)، آشکارانیم، از کتاب "القاب و مواجب دوره ی سلاطین صفویه"، و جایگاه "وزیر موقوفات چهارده معصوم" نمونه ای می آوریم.

"شغل مشارالیه" با پیشه ی "ولی فقیه" امروزی که میلیاردها دلار را در "بیت رهبری" و دگره زبردست دارد، و همه ی فرهیختگان و دلسوزان را باری دشمن می انگارد، همسانی هایی دارد:

"شغل مشارالیه این است که کل املاک و مستغلات و دکاکین و خانات و محال موقوفات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین را هر سال ضبط و نسق نموده ... و خدمت مزبوره بسیار خطیر و معتبر بوده، خصوصاً در زمان اعلیحضرت گیتی ستانی، شاه عباس ماضی، نهایت استقلال داشت، «به حدی که با وزیر اعظم برابری می کرد»، مشهور است که روزی وزیر موقوفات چهارده معصوم با وزیر اعظم در حضور اشرف گفتگو نموده، به او می گوید که اگر تو وزیر یک معصومی، من وزیر چهارده معصومم."

## "دغدغه" هایی برای دگراندین های بنیادی در ایران

نمی توان در تاریخ نوین ایران به پژوهش اجتماعی-اقتصادی پرداخت، و از ارزیابی های فرهیختگانی چون عزت الله سبحانی چشم پوشید، همان گون که نمی توان به درگیرهای اقتصادی درون "نظام" ولایی نگرست و موشکافی های دلسوزانه ی بهمن احمدی عمویی را ندید.

کنکاش در کارهای عزت الله سبحانی مرا همواره به یاد مستوفی ها و "وزیراعظم" های دلسوزی می انداخت، که در سده های گذشته پیایی قربانی سلطان ها و "صدراعظم" ها شدند.

"صدراعظم" واژه ای است که مینورسکی در پژوهش ارزنده اش از واره ی صفوی، در برابر "وزیر اعظم" یا "وزیرالوزرا"، و برای "وزیر موقوفه ها" یا "صدر خاصه و عامه"، و گاه "ملاباشی" کاربرده است.

برای آن که توان این "صدراعظم" ها و "ملاباشی" های آشکار و ناآشکار (یا "ولی فقیه" های کنونی) را در سنجش با "وزیران اعظم" (یا نخست وزیران و رئیس جمهوران امروزی) و مستوفیان (یا دولتمندان اینزمانی)، آشکارانیم، از کتاب "القاب و مواجب دوره ی سلاطین صفویه"، و جایگاه "وزیر موقوفات چهارده معصوم" نمونه ای می آوریم.

"شغل مشارالیه" با پیشه‌ی "ولی فقیه" امروزی که میلیاردها دلار را در "بیت رهبری" و دگره زیردست دارد، و همه‌ی فرهیختگان و دلسوزانی از تبار "سحابی" را دشمن می‌انگارد، همسانی‌هایی دارد:

"شغل مشارالیه این است که کل املاک و مستغلات و دکاکین و خانات و محال موقوفات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین را هر سال ضبط و نسق نموده ... و خدمت مزبوره بسیار خطیر و معتبر بوده، خصوصاً در زمان اعلیحضرت گیتی ستانی، شاه عباس ماضی، نهایت استقلال داشت، «به حدی که با وزیر اعظم برابری می‌کرد»، مشهور است که روزی وزیر موقوفات چهارده معصوم با وزیر اعظم در حضور اشرف گفتگو نموده، به او می‌گوید که اگر تو وزیر یک معصومی، من وزیر چهارده معصومم."

"دغدغه‌های فردای ایران" کتاب ماندگار عزت الله سحابی، که گوشه‌هایی از آن را در سه بخش برگزیده ایم، فریادهای "وزیرانی" است دلسوز که قربانی خودبزرگ بینی‌ها و مال اندوزی‌های کسانی از تبار "ملاباشی"‌های صفوی شدند: چه "ولی فقیه" که در مرگ فرزندش کارگردانی کلانی داشت، و چه کهنه یارش رفسنجانی که در "کودتای بیست هشت مردادی سال ۱۳۶۷" و سرکوب‌ها و کشتارهای آغاز انقلاب، و نیز "کم کردن روی" رزمندگانی از کلاله‌ی "عزت الله سحابی"، برجست نقش آفرید.

نگارنده بویژه خواندن بخش دوم از ارزیابی‌های او را که درمی پیوندند با دگردیسی‌های "بنیادی" برای "فردای ایران"، به نیروهای ملی-دمکرات ایران پیش می‌نهد.

ارجمند

آزادگانِ پاک اند.

جهان را دوست می دارند

و آدمی را

در بستر آن.

جویای چشمه ها

از بندها رها.

مهر

در نگاه شان همیشگی ست،

و تو را

و خود را

آزاد می بینند.

ب. آرمان، از کتاب سه نسل

بخش یکم: گزیده ای از گفته های اندیشمندان و دلسوزانه ی عزت الله سبحانی

چرا انقلاب شد؟

فیلیپین و ایران تحت رژیم های مارکوس و پهلوی بکلی عقب ماندند. به رغم تمام داعیه ها و تبلیغات «تمدن بزرگ» و به رغم درآمد سرشار نفتی، در ایران کار به جایی رسید که از سال ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ آثار شکست در برنامه های توسعه ی اقتصادی آشکار گردید. شاه ناچار به تاسیس سازمان بازرسی شاهنشاهی از یک طرف، و حزب رستاخیز برای جذب وفاداری طبقه متوسط و تحصیلکرده از طرف دیگر، شد. وی هنوز نمی خواست بپذیرد که این ملت به قدر کافی رشد یافته است و برای اداره ی خود نیاز به

«یک نظام قیمومتی و آقابالاسری و القائنات تحت رهبری و سلطه‌ی پادشاهی» (یا شیخی و دگره: ب. آرمان) ندارد.

دلسوزی های پس از انقلاب

اکنون که ناکامی یا عقب ماندگی در بسیاری از اهداف انقلاب پیش آمده است، گروهی واپس نشسته، و بر این مدعایند که انقلاب علیه نظام شاهنشاهی فقط جنبه‌ی فرهنگی داشته و آن جنبه نیز به ظاهر پوشش و شعائر مذهبی خلاصه می شده است. غافل از اینکه رژیم گذشته، تنها یکی از معایب اساسی اش بیگانگی فرهنگی با مردم و ملت بود. اگر بر فرض رژیم شاه در همان سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ با روحانیت به توافق می رسید، و ظواهر و شعائر مذهبی را رعایت می کرد، آیا ضعف های بنیادی و کارکردی رژیمش نیز اصلاح می شد؟

دلارهای نفتی چه شدند؟

تا سال ۶۸ چیزی در حدود ۱۸۰ میلیارد دلار درآمد حاصل از صدور نفت به این کشور وارد شده بود (با احتساب ذخائر ارزی اول انقلاب) که کمی بیش از نصف آن مصرف هزینه‌ی سنگین جنگ یا واردات کالاهای اساسی شده و مابقی، برای جبران کسر بودجه های دولتی مصرف و در واقع تلف شده بود.

برای "دستیابی به یک ساختار اقتصادی تولیدی"

امید آن بود که پس از تجربه‌ی مخرب و بسیار پرهزینه‌ی صدور شتاب آلود انقلاب و شعارهایی چون محو استکبار جهانی و تسخیر قدس، استرداد و استیفای منافع ملی در راس برنامه ها قرار گیرد، و اهداف بلند و بالا و آرمانی دیگر را موکول به توسعه‌ی فرهنگ «مقاومت» در برابر استکبار، و

استغنا و خوداتکایی ملت ها نماییم و یک چند «نگاه به درون» را شعار خود سازیم و سر خود گیریم و به بازنگری و بازسازی در افکار و بینش ها، اخلاق و رفتار اجتماعی و روابط و مناسبات سیاسی و اجتماعی خود بپردازیم و و تا دستیابی به یک ساختار اقتصادی تولیدی و خوداتکا و خلاق و بسیج تمامی جامعه برای توسعه و تعالی، از جاه طلبی سیاسی و رقابت با قدرت های نظامی و اقتصادی جهان و حضور در همه جای دنیا خودداری کنیم که هزینه هایی بس سنگین و جبران ناپذیر برای منافع و مصالح ملی ما دارد و تاوان های عظیمی بر دوش ملت و میهن ما تحمیل می کند (افزوده ی نگارنده: همان راهی که چین چند دهه برگزید و بدین گونه ترفندهای کنسرن های نفتی-نظامی-مالی را با شکست روبرو ساخت).

از "لاف زنی و رجز خوانی" تا "گشودن بی و بند و بار و بی ضابطه ی درهای تجارت خارجی"

ما تا زمانی که نتوانیم به خودکفایی و استغنائی اقتصادی و تکنولوژیک دست یابیم، حداقل تا زمانی که نتوانیم سلاح دفاعی خود را خود تامین کنیم، دم زدن از رقابت با قدرت های جهان «بیشتر به لاف زنی و رجزخوانی برای مصرف داخلی و انزوای رقیبان و منتقدان» شباهت دارد. ما باید تا زمانی که حداقل با همسایگان وابسته یا غیروابسته خود که بعضا خرده-امپریالیست هستند، به حدودی از تعادل قوا و روابط سالم نائل نشویم، سخنان و شعارهای جاه طلبانه را رها کنیم، و در تدوین و تصویب و اجرای برنامه های اقتصادی و اجتماعی، راه عقلایی و علمی در یک کشور جنگ زده و خسارت دیده را در مورد جبران خسارات جنگی و هر نوع نوسازی یا تاسیسات در نظر گیریم. این راه همان پرهیز از ریخت و پاش، در حد خست، و تاکید بر تولید هر چه بیشتر و مصرف هر چه کمتر، و «اجتناب از گشودن



بی بند و بار و بی ضابطه ی درهای تجارت خارجی " می باشد (افزوده ی نگارنده: چین که با رشد تولید ناخالص ملی در مرز یازده درصد، علیرغم بحران اقتصاد جهانی، در جایگاه نخست جهانی از دیدگاه بالندگی اقتصادی جاگرفت، پیش از درآمدن به سازمان تجارت جهانی و گشودن بسیار شماریده و حساب شده ی درها، «سه دهه» زمینه چید).

ما و دیگر کشورهای رو به رشد

در هندوستان، جمعیتی ۸۰۰ میلیونی با وارداتی حدود ۲۰ میلیارد دلار زندگی می کنند. و ایران ما با جمعیتی حدود ۷ درصد جمعیت هند با همان میزان واردات ... هندی ها به ساختن راه و راه آهن و سایر امور زیربنایی توجه کرده و در میان جهان سومی ها از همه پیشرفته ترند، ولی ما به عوص پرداختن به این امور زیربنایی، به واردات اتومبیل پرداختیم (یا مونتاژ آن: ب. آرمان)

نظم نوین جهانی و امریکا

دولت ایالات متحده امریکا امروز مدعی پی ریزی «نظم نوین جهانی» است. اما چنین نظمی تا به امروز هیچ معنای عملی ای جز آشوب و هرج و مرج و اشغال و تجاوز نداشته است. هر جا که حضوری مستقیم و غیرمستقیم از امریکا و منافعش به چشم می خورد، آتش جنگ و ستیز است که زبانه می کشد، و این نظم نوین تا به امروز، چیزی جز بی نظمی به دنبال نداشته است. از سوی دیگر، داعیه ی نظم نوین جهانی به رهبری امریکا، با مجموعه ی اوضاع و موقعیت دولت و مردم امریکا نیز همخوانی ندارد. چرا که رهبری جهانی مستلزم شرایطی است که امریکا با آن فاصله ی زیادی دارد.

## بخش دوم: برای تغییرات "بنیادی"

یکم:

به نظر ما هر ملت، و یا دستگاه رهبری هر ملت (به نمایندگی از ملت)، می تواند و «می بایست» هر از گاهی، نسبت به اعمال و سیاست ها و بینش های خود در گذشته و حال، مواضع مراقبه، محاسبه، بازنگری، تصحیح و تغییر را داشته باشد.

دوم:

اما سوال اینجاست که اگر قرار بر اصلاحات و تغییرات «بنیادی» باشد، این تغییرات تا کجا می توانند پیش بروند که نتیجه ی آن صورت متعالی تر و مترقی تری داشته باشد؟

سوم:

هرگونه بازسازی و تغییر و تحول در سیاست ها، تنها زمانی مشروعیت خواهند داشت که نسبت به این حقیقت پایبند و متعهد باشند، و اما آن حقیقت: ۱- حق نیست ملتی تاریخی، کهن و صاحب فضیلت، و استعدادهای انسانی-طبیعی فراوان، و حامل هویت و فرهنگ عظیم و افتخارآمیز-ملتی که در گذشته ی تاریخی خویش خدمات و ارمغان هایی به جامعه ی بشریت ارائه داده است - «فنا» شود. بلکه می بایست در کنار ملل و ملت های دیگر جامعه ی بشری باقی بماند و فعالانه در کاروان تعالی و ترقی بشری شرکت جوید. ۲- بقا و استحکام ملت-کشور تنها در صورت استقلال و خودمختاری آن معنا می یابد.

۳- بقای ملت، مستلزم بقا و استحکام ظرف تاریخی-اجتماعی آن، یعنی مملکت یا وطن، وحدت، تمامیت و رضایت قاطبه ی شهروندان آن است.

۴- استقلال و خودمختاری یک ملت، یا اصل حاکمیت ملی، اولاً، در قالب حراست از هویت فرهنگی-تاریخی، یا ارزش های فراوانی که آن ملت برای آن ها ایثار نموده است، و ثانیاً، حراست از منافع و مصالح اقتصادی-سیاسی درازمدت آن قابل درک است. استقلال بدون حفظ هویت و یا بی‌اعتنایی به منافع درازمدت، چنانچه سیاست رژیم گذشته بر این منوال بود، بی‌معناست و به اضمحلال ملت می‌انجامد.

۵- رژیم های سیاسی، به هر میزان هم که مستقل و متکی به خود باشند، اگر به سرعت مستظهر به یک نظام اقتصادی-اجتماعی ملی، خوداتکا و پایدار نشوند، قادر نیستند برای درازمدت مستقل باقی بمانند.

چهارم:

با پذیرش و اتکا بر اصول فوق اعتقاد ما، با صمیمیت و تاکید، بر این است که: هرگونه تغییر و تحول یا تصحیح در بینش ها و روش ها، هرگز نباید موجب تفرقه ی بیشتر در وحدت ملی و تعمیق شکاف های طبقاتی، و گسترش «امتیازات گروهی» و نفی «اشتراک اقشار مفید» به استقلال و تمامیت و هویت ملی گردد. چرا که ورود این خصال در هر جامعه، ارکان آن را متزلزل خواهد ساخت ...

پنجم:

باید دید که در گذشته در کشور ما چه ضعف ها و خطاهای اساسی بینشی وجود داشته است که در سیاست های سال های بعد می‌بایستی متوجه اصلاح آن می‌بودیم.

ششم:

در این واقعیت تردیدی نیست که «استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی»، آرمان ها و تاکیدات اصلی انقلاب ایران را تشکیل داده اند. رژیم پهلوی و سیاست

ها و برنامه هایش در تقابل با این ارزش ها بود، به همین دلیل در حرکت انقلاب، از سوی مردم کنار گذاشته شد ...

هفتم:

ضعف و بیماری عمده ی جامعه ی انقلابی ما و نظام حاکم بر آن از دو عامل زیر نشات گرفته است:

۱- فضای سیاسی و اجتماعی که مشخصه ی اصلی آن عبارت بود از «انحصار سیاسی-اجتماعی»، در کنار دامن گرفتن تفرق و خصومت های روزافزون، و کم رنگ شدن وحدت و اقتدار ملی، فضایی که در آن نیروهای مولده، و اندیشمند جامعه منزوی و مهجور شدند، و احساسات و شعار، به جای عقلانیت و عبرت آموزی از تجارب دیگران رواج یافت.

۲- فرهنگ «تولید و کار خلاق» در زمینه های مادی و معنوی بی اعتبار شده و در همه ی زمینه ها، بازار دلالی و واسطه گری، و تکرار مکررات و عدم نوآوری و ابتکار، رونق گرفت. جامعه ار اکثر ثروت های طبیعی، اقتصادی، و انسانی خود خالی شد، و در مقابل تاسیسات زیربنایی و تولیدی، و نیروی انسانی کارشناس و کاردان که عناصر اصلی در رشد «سرمایه های ملی» هر جامعه را تشکیل می دهند، تکوین نیافت. به جای تمامی این ها، ما نقدینگی ای را داشتیم که بدون تناسب با تولید رشد کرد. نقدینگی ای که به صورت دارایی های پولی یا غیرمولد در نزد گروه های خاصی از مردم انباشته شد و به فعالیت «مخرب و فسادانگیز» (تاکیدها همه جا، از ب. آرمان) ادامه داد.

هشتم:

انتظار ملت ایران، و امید و آرزوی مردم این بوده و هست که هر اصلاح و تغییری که عنوان «بازسازی» را به خود می گیرد، در عین پایبندی به اصول و ارزش های فوق، نسبت به اصلاح دو عاملی که فترت و «رکود اجتماعی و اقتصادی» را باعث شده است، اقدامات جدی و عاجل به عمل آید ...

## بخش سوم: نگاهی به خطاها در نظام جمهوری اسلامی که هنوز ادامه دارند

- علیرغم این انتظارها، سیاست‌ها و بینش‌هایی که دنبال شدند:
- ۱- عدم تلاش در جهت افزایش مشارکت موثر اقشار و دستجات مختلف در تصمیمات و انتخاب‌های سیاسی جامعه، دامن گرفتن بیش از پیش خصوصیت‌ها و کینه‌های اجتماعی، ضعف و تزلزل در وحدت و وفاق ملی.
  - ۲- اتخاذ سیاست‌ها، خط‌مشی، و برنامه‌های اقتصادی، مالی و پولی بدون اعتنا و اتکا به مشارکت فعال و موثر نیروهای کارشناس دلسوز و مجرب داخلی، و پرداختن به امور جزئی، و صوری و کمتر «کلان و بنیادی».
  - ۳- تشویق و تحریص ولع و فرهنگ «مصرف» و افزایش بی‌رویه‌ی واردات انواع مصنوعات مصرفی خارجی، بدون ایجاد مجالی جهت تکوین و توسعه‌ی مستقل تولیدات ملی ...
  - ۴- هجوم حساب‌نشده، و بدون هیچ‌نوع عافیت‌اندیشی نسبت به امر «خصوصی‌سازی» و آزاد کردن قیمت‌های ریال و سعی در تکیه بر قانون عرضه و تقاضا در اقتصادی که در آن توان‌های تولیدی بسیار پایین، و فاصله‌ی درآمدی بین طبقات مختلف بسیار زیاد است، و تولیدات داخلی نیز به میزانی وسیع به واردات خارجی وابستگی دارند.
  - ۵- دعوت از «ایرانیان صاحب ثروت و فراری»، از موضعی خاضعانه، و پس گرفتن همه‌ی دعاوی ملت و مملکت نسبت به آن‌ها، و در عین حال بی‌اعتنایی به سرنوشت «ایرانیان غیرثروتمند» و آواره‌ی خارج از کشور و خودداری از تامین جانی و مالی آن‌ها.
  - ۶- دعوت از بیگانگان در مشارکت و سرمایه‌گذاری داخلی، و «عقد قراردادهای عجولانه» و نسنجیده، در شرایطی که توان‌های فنی و اجرایی

داخلی آن چنان سامان داده نشده که حاصل این مشارکت به نفع «اقتصاد ملی»، و افزایش قابلیت های علمی و فنی داخلی تمام شود.

۷- تلاش در افزایش «روابط سیاسی بین المللی»، به ویژه با قدرت های غربی، از موضع ضعف و احتیاج.

۸- رونق بیش از پیش بخش خدمات (تجارت، واردات، هزینه های عمومی لوکس، اعتبارات مالی فراوان خدماتی) در مقابل مضیقه و فشار بی سابقه بر سرمایه گذاری های تولیدی.

۹- کاهش شتابان کمی و کیفی طبقه ی متوسط اجتماعی-اقتصادی، و پیوستن بخش اعظم آن به طبقات فقیر و کم درآمد جامعه ...

(وقتی) بر فشار و «استبداد سیاسی-اجتماعی» می افزایند ... افقی جز تسلیم به حوادث و دشمنان دیرینه و بالاخره سکون و انحطاط نمی ماند. و این قانونمندی امور است و مستقل از نیات و جنبش ها و عقاید.

کشتن را گونه های فراوانی ست.  
می توان یکی را دشنه در شکم نشانند  
یکی را نان ربود  
یکی را از بیماری نرهاند  
یکی را در خانه ی پلشتی جایاند  
یکی را با کار، جان به لب رسانند  
یکی را به خودکشی کشاند  
یکی را به جنگ راند و ...

ناچیزند گونه هایی که  
ممنوعند در دولت ما.

## پلیدی های "دست های پنهان"، گذشته های درگذشته

"بر پایه ی پرونده‌ها و سندهایی که در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی، از آن میان، از سوی روزنامه دیلی مورنینگ افریقای جنوبی روبرداری شد، دستگاه های امنیتی و جاسوسی نیروهای باختری و منطقه ای، چون ام-آی-شش انگلستان و سازمان سیای امریکا، برای سرکوب و کشتار مخالفان خود، ویژگیان کنشگران و روشنگران چپ، از همان آغاز انقلاب بهمن پنجاه و هفت با سران جمهوری اسلامی همکاری داشتند، آنچه که در تاریخ ایران تازگی ندارد.<sup>۱ ۲۸</sup> چپ ها بدرستی دامنه ی این سرکوب ها

<sup>۱</sup> نمونه هایی تاریخی از آن، در پیوند با سده ی نوزده میلادی: «از جهت تحریک و انتریک از جانب انگلیس در کشور ما، تاریخ این دوران غنی است. از آن جمله در پشت رویدادهای مربوط به قتل گریبایدوف ادیب و شاعر بزرگ روس، مرگ مرموز و زودرس عباس میرزا نایب السلطنه، حوادث هرات، قتل قائم مقام و امیرکبیر، موافق اسناد و مدارک فراوان می توان بازی های چرکین دیپلماسی انگلستان (و امروز امریکا و انگلستان و "ناتو" یی های توپدار) را دید. "شعار استعماری" دفاع از هندوستان، کوشش انگلستان برای حفظ نظارت خود بر افغانستان (چون پیمان نامه های دازبُرد و استراتژیک امروزی)، تمایل انگلستان به تبدیل ایران به کشور دست نشانده و بازار فروش کالاهای خود (چون بازار مصرفی-نفتی کنونی)، شیوه های پلید فاسد کردن، رشوه دادن، شایعه افکندن، کشتن مخالفان آن هم با دشنه از پشت (مانند کشتارهای چند دهه ی گذشته با یاری جیره خواران و ماموران رنگارنگ و نهان خود)، چنین است پیش-درآمد ریشه آور سیاست های استعماری انگلستان در کشور ما ... قرارداد (ترکمن چای) از قرارداد گلستان به مراتب بدتر بود، ولی اقدامات کاملاً خبط و گاه فتنه انگیز سیاسی، مانند فتوای جهاد روحانیون علیه روسیه به تحریک عمال انگلستان، سپس اعلان جنگ از جانب ایران به روسیه به غرور برخی تجدید سازمان های سطحی در ارتش (کمابیش چون رجزخوانی های پاره ای از بلندپایگان سپاهی و ارتشی در رژیم و لایه)، علیرغم توصیه صریح میرزا ابوالقاسم قائم مقام پیشکار ولیعهد در جلسه مشورتی با حضور فتحعلیشاه در مورد خودداری از



در دهه ی شصت خورشیدی را "در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی جهان کم نظیر" دانستند. بنا بر این داده ها، اینک روشن تر می شود که "سربازان گمنام امام زمان"، همانا دست اندرکاران سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات در "خلافت نفتی ایران"، برای سرکوب و کشتار چپ ها از "کمک های بی دریغ سازمان های امنیتی غربی سود" می بردند. بنا بر روزنامه ی دیلی مورنینگ، پروانه ی همکاری سازمان اطلاعات و امنیت بریتانیا با سازمان سیای امریکا و رساندن اطلاعات به جمهوری اسلامی در آغاز انقلاب (که می تواند گوناگونه دنباله داشته باشد)، "به احتمال قوی توسط مارگارت تاچر، نخست وزیر وقت، فرانسیس پیم، وزیر امور خارجی، و کالین فیگرن، رییس ام-آی-شش، تایید شده بود، آنهم عملا به سود کمپلکس های نظامی-صنعتی، و بویژه کنسرن های نفتی-نظامی-مالی جهانی: چرا که چپ ها و کنشگرهای کارگری آشکارا در برابر سیاست های اقتصادی-اجتماعی راست روانه و بازارگرایانه ی بنیادگرایان اسلامی و نیز دنبال گیری جنگ با عراق پس از آزادی خرمشهر، رده های انبوه تری (ویژگان پس از همبستگی سازمانی فدایی ها و توده ای ها) آراسته بودند."

از گاهنامه داد، با بهره گیری از روزنامه دیلی مورنینگ افریقای جنوبی<sup>۳۹</sup>

در کوران پیکارهای در پیش می توان پردلانه گفت که رزمندگان ملی و دمکرات "نامطلوب" را - هم چنان که در دهه ها و سده های گذشته درنگریستیم - با یاری "دست های پنهان" (برگرفته از احمد کسروی)، پیشتر و بیشتر زیرخواهند فشرد، تا در چینش سیاسی، ویژگیان موزاییک اقتصادی-اجتماعی آینده ی کشورمان، جای کمتری داشته باشند.

---

تجدید جنگ با روسیه، ایران دوران فتحعلیشاه را به کاری که فاجعه آمیز بود، کشاند (فاجعه ای که می تواند بازخوانده شود).

این ترفندهای "پنهان"، هشیاری بیشتر، و کنش و واکنش کارا تر نیروهای مردمی را درمی خواهد.

از میان ترفندهای این-چینی، می توان بدین نمونه های تاکنونی نیم نگاهی انداخت: "تهدید" پاره ای از دست اندرکاران جنبش به "مرگ"، کوشش برای "سوءقصد" به جان پاره ای از زندانیان سیاسی مانند "اسانلو"، سوءقصد به دکتر معتمدی استاد دانشگاه، کشتن دو زندانی در یک "درگیری" در درون کشور، و "مرگ معماگونه" ی منصور خاکسار (به گفته ی کانون نویسندگان ایران) در برون مرز.

در اینگون واره ها بجاست که از یک سو، جنایت های "آشکار" مانند اعدام ها و سرکوب ها را همه سویه رسوا سازیم، و از دگرسو، ترفندهای "پنهان" مانند "تصادف ها" و "خودکشی ها" و "ناپدید شدن ها" و "درگیرهای ساخته ای" و دگره را، که به مرگ یا ناکارایی رزمندگان و فرهیختگان ملی و دمکرات می انجامند، هشیوارانه درنگریم.

در تب و تاب نبردهای دشخوار و خونبار با "بالایی" های ایران و جهان، باید دانست که، "از صحنه خارج کردن" شمردیده و حساب شده ی نیروهای "بالفعل" و "بالقوه" ی جنبش، که سرمایه های شناخته یا ناشناخته ی ملی هستند و می توانند کوتاه یا درازگاه سوی و پوی دگردیسی های اجتماعی-اقتصادی را به سود "پایینی" ها دراندازند، بسیار اندیشیده و پیشه گرانه رخ می دهد.

این سیاهکاری ها، آماج های روشن کوتا برد و دراز بردی<sup>۱</sup> دارند. اگر نیروهای واپسگرا و دستیاران برون مرزی شان، در آغاز انقلاب، کشتار های سال ۶۷ و در برش اصلاحات، "قتل های زنجیره ای" را برگزیدند، در

<sup>۱</sup> تاکتیکی و استراتژیکی

خیزش هشتاد و هشت در کنار سرکوب های آشکار، شیوه های تازه ای از "پاک سازی" ها را کارگرفتند.

می توان چشم داشت که با شتابگیری بیشتر جنبش، موج تازه ی "پاک سازی" ها بازخوانده شوند. برای ستیزیدن با این ترفندها باید از هم اکنون برنامه ریخت، و با واکنش های مورد پشتیبانی توده ها، آنان را درهم شکاند، یا کم گزند کرد.

نباید گذاشت با خون رزمندگان و فرهیختگان مان، آسیاب های زر و زور و تزویر، وشت تر و تندتر گردانده شوند. در فراپراکنی "فتوا" های نهان و ناهان در ستیز با دگراندیشان،<sup>۱</sup> زراندوزان کیشمند خاوری همچون انبان-توشان آیینوند باختری، آزمونی دارند چندهزاره ای.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> تنها یک نمونه از رویکردهای اقتصادی چند دهه ای بنیادگرایان خاوری، همانا وهابی های عربستان، که بلندپایگان آیینمندان در کوران "بهار عربی" فتواهای مرگ چندی، برای واخواهان سیاسی فراپراکنند: میان سال های ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۵ سعودی ها به تنهایی چیزی نزدیک به صد میلیارد دلار برای «کودتای فرهنگی» در ستیز با چپ ها و ملی ها در مناطق نفتخیز آسیا و افریقا هزینه کردند. دیگر همتایان آنان در منطقه، همانا ایران و ترکیه و پاکستان و مصر و اسرائیل نیز کمابیش در همین گدار گام نهادند. در سده ی بیست میلادی برنامه ی شرکت های فراملی باختری «برای مایه گذاری روی اسلام در شرق» (به زبان زیگنیو برژینسکی) عبارت بود از پشتیبانی واپسگرایان «دارالاسلام» در اندونزی، «اخوان المسلمین» در خاور عربی، و «جماعت اسلامی» در شبه جزیره هندوستان.

<sup>۲</sup> مولوی در "مثنوی" اش که "نظم" است و گهگاه چکامه یا شعر، آنهم بیشتر از تاریخ اسلام و دین ها، و جایای از اخلاق و فلسفه و دگره، دانسته یا نادانسته، شیوه های نبرد نهان و ناهان خشونتبار پذیرفته شده از سوی تندروان آیینی را که ریشه هایی نیز در "درخت" اسماعیلیان داشتند، ویژگی و پیژگان در دفتر یکم، به فرتور کشیده، و بر "نیکو" یی آن پافشرده است. زمینه های فرهنگی و "معنوی" پیدایی دوباره ی "خلافت" و "امامت" در باختر آسیا، چه در آناتولی و چه در ایران، همانا عثمانیان و صفویان را، بی گمان آیینمندان چون او و همتبارانش فراهماندند. در فلات ایران بازسازی "خلافت" عباسی زیر نام "امامت" صفوی، ویژگی برآیندی بود از همکاری صوفیان زمیندار شمال ایران ("صوفیان مُتشرع") و شیعیان فئودال خاور آناتولی (یا "قزلباشان شیعه"). آن هم کمابیش به گاهی که در اروپا و ویژگیان در جنوب آن، همزمان با پیدایی پیوندارها و مناسبات سرمایه داری، پرچم پیکار فرهنگی و "معنوی" با کلیسای کاتولیک روم به مثابه ی بزرگترین زمیندار اروپا دمام بلندتر افراشته می شد. بازه ی پیدایش پیوستارها و مناسبات سرمایه داری در باختر آسیا، با جنوب و سپس شمال اروپا، کمابیش همگام بود، بویژه در جنوب فلات ایران. برای نمونه، می توان در سده ی هفده و آغاز سده ی هیجده میلادی شمار کارگران و مزدگیران یکان های اقتصادی مانوفاکتوری و نامانوفاکتوری در اصفهان را میان دویست تا چهارصد هزار، و در سراسر کشور میان پانصد تا ششصد هزار تن،

برای نبرد با این گون "پاک سازی" ها و ترفندها، می بایست از هم اکنون زمینه چینی سازمانی کرد.

در کنار این تدارک های سازمانی، بجاست هم چون گذشته برای ناتوان ساختن سه پایه های اقتصادی<sup>۱</sup> "نظام" نیرو بسیجید: نخست، تندروان ولایی یا "تازه ثروتمندان نظام"، دوم، پراگماتیست های محافظه کار یا "کهنه ثروتمندان نظام"، و سوم، اصلاح طلبان حکومتی یا "نیمه-ثروتمندان نظام" و "اسب ترویایی" جنبش.

بخش "ساختارشکن" اصلاح طلبان که با افت و خیزهای فراوان روز به روز بیشتر به توده ها نزدیک می شود، بخشی از جنبش ملی و دمکراتیک ایران است، که نکوست همراه با بخش چشمگیری از ملی-مذهبی ها، (با همه ی اشتباه های بزرگ و تاریخی و "فراموش نشدنی" شان در سال های گذشته)، اینبار باری "یاری دهنده ی توده ها" باشند (و نه "سواری دهنده ی نظام" و "سوار" بر خیزش). طیف های گوناگون ملی-مذهبی مان، که

همانا کمابیش مانند فرانسه در آستان انقلاب بورژوایی، برآورد کرد. تنها در بخش نساجی اصفهان، نزدیک به بیست و پنج هزار کارگر به کار می پرداختند. این دگرذیبی های اقتصادی، ریشه در سده های چهارده تا شانزده میلادی داشتند، ویژگیان در شهرهایی چون شیراز و یزد و اصفهان و کرمان. در این واره ی تاریخی، پیدایی "زاهد" سنتیزانی که خود میان آسمان و زمین "سرگردان" بودند، چون حافظ و عبید زاکانی، و شماری از درگاهیان و دارایان جنوب پشتشان می داشتند، می تواند از آن میان، بازتابی باشد از نبرد دیوانیان و کارگاه داران بورژوا با کاتوزیان و زمینداران فنودال، در جنوب فلات ایران که در آن پیوندارها و مناسبات سرمایه داری پیشاتر و بیشتر سربرآورده بود.

<sup>۱</sup> پس از سال هشتاد و چهار خورشیدی با بالا گرفتن موج خصوصی سازی ها، در کنار سه نهاد توانمند بازاری-کاتوزی-سپاهی، کانون های مالی-مونتازی نیز بیشابیش بالیدند، بدین روی در برش پسین "نظام" ولایی، می شد از «چهار سنگر» یا چهار لایه ی بورژوازی زمامدار سُنخید. با «تدوین سیاست های کلی اصل چهل و چهار» از سوی "ولی فقیه" همزمان با افزایش بهای نفت، شمار فراوانی از یکان های تولیدی را بانک های خصوصی و نهادها و کس ها برداشتند و بسیاری شان را به ورشکستگی کشاندند. در پشت این «ورشکستگی ها»، جابجایی ارزان مالکیت ها در اندازه ی بزرگی پنهان بود. این یکی از شیوه های «خصوصی سازی خزنده» در ایران و جهان است.

شکست تاریخی خود را هنوز به سرسختی وازنش و انکار می کنند، بجاست که شتابان تر "تکلیف خودشان را با نظام مشخص کنند".

شتابگیری جدایی این بخش از "کل ولایت"، "سه پایه های نظام"، و به دگرگفت، همترازی و "تعادل" آن را برهم خواهد ریخت، و برای دگرگونی های ریشه ای، راه را کم سنگلاخ تر خواهد ساخت. بویژه این بخش از دینمندان می بایست خوب بداند که در این ساختار: از دیروز تا امروز، زیرپانهادن حقوق زنان، سرکوب آزادیخواهی جوانان و دانشجویان، سانسور هنرمندان و روشنگران، و ویژگیان فشار فزاینده به کارگران و رنجبران، پوششی بوده و هست برای چپاول درآمدهای ملی، آن هم در فراخه و فضایی آکنده از تنش و تندروی.

واره ی نوین جنبش راه، می شود برش سنگربندی گسترده تر نامید. به دگرگفت، پیوند زدن جنبش های خیابانی (یا "خیابان های رشگ برانگیز ایرانی") به یکان های دراندازنده و تعیین کننده ی اقتصادی (یا ستادهای "رشگ برانگیز" دادخواهی)، و زمینه چینی برای خشکاندن منابع مالی کودتاگران و دستیاران جهانی آنان.

بخشی از پشتیبانان سودجو و پنهان "نظام" راه، با همه ی شعارهای "ضداستکباری"، می توان در لابلای گزارشی از "ایران اکونومیست" درجست: تحریم های جدید علیه ایران می تواند به شرکت هایی چون "اکسون موبیل و هالیبرتون"، و کلا به صادرات امریکا "۲۵ میلیارد دلار زیان وارد آورد".

در آستانه ی یکی از انتخابات نیز سرکرده ی اتاق صنایع و بازرگانی آلمان و ایران، در پیوند با گسترش مناسبات اقتصادی "آشکار" امریکا و ایران که میان سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸ سه برابر شد، گفته بود: "من شخصا اطلاع دارم که قراردادهای امریکاییان در این رابطه برای امضا آماده اند. طوری که

طرف ایرانی فقط باید آن را تایید کند تا قرارداد رسمیت یابد ... شرکت ها می خواهند جای پای خود را در ایران سفت کنند."

در پشت این قراردادهای آماده ی "امضا"، بانک هایی چون "سیتی گروپ" و "دویچه بانک" جاداشتند، تا باز هم جایگاه واردکنندگان انگلی در ایران را بربالانند. به گزارش "ایلنا"، و به درپذیرفت و اعتراف هموند کمیسیون کشاورزی "مجلس اسلامی"، وزارت بازرگانی رژیم ولایی در ایران (در کنار بسیاری از نهادهای دولتی و نیمه دولتی و خصوصی) "به دنبال منافع وارد کنندگان است تا تولید کنندگان".

به دگرگفت، برندگان این "نظام" انگلی-وارداتی در برون مرز، کنسرن های جهانی، و هم کاسه های آنان در درون مرز، پاسداران بالاجایگاه و بنیاد-موقوفه خواران فربه و بازاریان بزرگ بوده و هستند (با وارداتی "قانونی" در مرز ۳۰۰ میلیارد دلار در درازای ۵ سال، و وارداتی "غیرقانونی" با شماریدهایی "نجومی"). کنسرن های جهانی از این راه، بخشی از بیکاری و بحران کشورهای متروپل را به ایران و بسیاری از کشورهای بالنده (روبه رشد) فرامی پراکنند.

نگریستنی اینکه، در این هنگامه همراهان پنهان "نظام" (از آن میان، شماری از برندگان "جایزه ها" در برون مرز، و پاره ای از ملی-مذهبی های "رادیکال" در درون مرز)، آگاه یا ناآگاه، از بایستگی "طولانی شدن" روند گذار از رژیم، و پرهیز از "تندروی ها" می سُخندند. گاهنامه ی آلمانی "اشپیگل" هم همراه با این "منتقدان" آرزو می کند که با "بازی با زمان" و "خرید گاه"، بازسازی "اپوزیسیون" دلخواه، در ایران سامانیده شود.

برای آن که "سود" برآمده از این اندیشه های "منور" را برای کنسرن های جهانی (و ویژگان شرکت های نفتی-نظامی-مالی) گمانه زنیم، به زیان های ماهانه ی ماندگاری "نظام" (یا سود ماهانه و "نامستقیم" کنسرن ها) نیم-

نگاهی می اندازیم: تنها در چهار زمینه، همانا واردات قاقاق و توریسم و ترانزیت و فرارمغزها، زیان ماهانه ای نزدیک به پنج تا ده میلیارد دلار.

تنها یک نمونه ی آن در آغاز سده ی بیست و یک میلادی را می توان در آینه ی درآمدهای گردشگری ایران نگریست: بنا به گزارش خبرگزاری های ولایی، درآمد توریستی ایران نزدیک به یک میلیارد دلار بود، با آنکه ترکیه نزدیک به ۱۹.۵ میلیارد دلار، و چین در مرز ۲۱۰ میلیارد دلار از این رهگذر درآمد داشتند. این به هنگامه ای است که سه کشور ایران و هند و چین برجسته ترین کشورهای تاریخی آسیا شناخته شده اند، و کشور ما از چشم انداز کیش گردشگری، در میان ده کشور برتر جهان جاگرفته است.

برای پایان دادن به این "خواری تاریخی"، بخش مردمی خیزش که می خواهد چیرگی بر واپس ماندگی استعماری را، با کوشش برای نوزایی تاریخی-فرهنگی درآمیزد، در برابر کاری کارستانی ایستاده است.

آگاهی و هشیاری و کارایی توده ها، پذیرفت و تضمینی است برای دراندازی دگرگونی های بنیادی. در اینگون برش ها نکوست که کار روشنگرانه و خرافه ستیزانه را هزار چندان کنیم، و آن را ناگسست پی گیریم.

ناآگاهی (و زان میان واپس گرایی، ژاژخایی، پنداربافی) و ناهشیاری و ناکارایی، یا تن دادن به گرایش های آشکار و ناآشکار رفورمیستی و ناسیونالیستی و شوینیستی بورژوازی بومی، به گمان بسیار می تواند سه پیامد داشته باشد:

پیامد گمانید نخستین، سازش میان "بالایی ها" و "میانی ها" و بازخوانی "شکست اصلاحات نخستین" است.

پیامد گمانش دوم، می تواند فرساییدن جنبش و دنبالیدن درازگاه آشوبش و بحران مانند دوران مشروطه و جنبش ملی شدن نفت، و درهم شکاندن پایانی آن باشد.

سومین و ناگوارترین گمانه زنی، تنش و یا جنگی است که بازندگان آن، مردم ما و منطقه و جهان اند، و برندگان آن، سودجویان و تندروان درون و برون مرز (در این تنش آفرینی های شدنی، به گمان بسیار "خوزستان" با اندوخته های نفتی و گازی اش، می تواند همان نقشی را بازی کند که "قفقاز" با تولیدات ابریشم و نفت اش در سده ی نوزده میلادی). در اینگون تنش ها، شکست های بزرگ در میدان های جنگ می تواند برای ایران پیامدهایی داشته باشد چون سده ی نوزده میلادی: همانا تن دادن به "ترکمن چای" هایی تازه.

شوربختانه، آشوبش و بحران ژرف و درازگاه اقتصاد جهانی در سده ی بیست و یک میلادی، زمینه های درخورتر و مناسب تری برای برآمدن این گون تنش های خونین و خانمان سوز فراهمانده است، آنهم به شیوه های بساگونگون و بساپیچاپیچ.<sup>۱</sup>

با همه ی سرکوب های سخت، توده ها نشان داده اند که هنوز این توان را دارند که کشور را از ترکش این ترفندهای استعماری، و از آن میان جنگ

<sup>۱</sup> نمونه ای تاریخی از آن: شبکه سد-د-اف آلمان با انتشار گزارشی در آغاز سده ی بیست و یک میلادی، از یک عملیات مشترک اطلاعاتی میان آلمان و ایالات متحده در سال های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۳ (انقلاب ایران، نه سال بعد، همانا سال هزار و نهصد و هفتاد و نه میلادی) پرده برداشت. سه رسانه واشنگتن پست آمریکا، سد.د.اف آلمان و اس.آر.اف سوئیس گزارش دادند سازمان سیای آمریکا و سازمان اطلاعاتی آلمان، دهه ها پنهانی، صاحب یکی از بزرگترین شرکت های تولید ابزارهای رمزگذاری بوده اند: شرکت سوئسی کریپتو ای جی. این شرکت تولیدهایش را به بیش از ۱۲۰ کشور از جمله ایران، دولت های نظامی آمریکای جنوبی، واتیکان، هند و پاکستان می فروخت. ابزارهای رمزگذاری به شیوه ای دستکاری می شدند که بتوانند رمزها را بشکنند. این ابزارها در ۴۰ درصد ارتباط های دیپلماتیک و دیگر تماس های میان دولت ها به کار می رفت. روزنامه واشنگتن پست این عملیات را کودتای اطلاعاتی قرن نامید. این شرکت زیر نظر ماموران سی ای ای، میلیون ها دلار از مشتریان شان بابت فروش ابزارهای ضدجاسوسی و رمزگذاری گفتگوهای پنهانی دریافت می کرد؛ اما همه اطلاعات مشتریان اش را به سرویس های جاسوسی آمریکا و آلمان و شاید اسرائیل و سوئد می داد. این رسانه ها مدعی شده اند شنود گفتگوهای ایرانی ها در جریان گروگان گیری کارمندان سفارت آمریکا در ایران و لودادن ۱۹ هزار پیام محرمانه نظامی و دیپلماتیک ایران در واره ی جنگ عراق از "خدمت" های این شرکت به سازمان سیا بوده است.



های درچپانیده ی خارجی و داخلی، و نیز، بازخوانی شکست های سه گانه ی صد سال گذشته (انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب بهمن)، در پناه و امان دارند.

نگاه کن که ز هر بیشه در قفس شیری ست  
بلوچ و کرد و لر و ترک و گילה مرد اینجاست  
میان این همه نامردمی و نامردی  
نشسته در غم مردم هنوز مرد اینجاست  
بیا که مسئله ی بودن و نبودن نیست  
حدیثِ عهد و وفا می رود نبرد اینجاست<sup>42</sup>

جنبش کارگری بالنده ی کشورمان که با یکان های کلیدی و گلوگاه های اقتصادی در پیوند است، می تواند با سوی دهی به خیزش های خیابانی ای که ریشه در نادارترین محله ها دارند، کار دشوار اما شدنی پرچمداری پوشش مردمی را گردن گیرد، و استوار بر تجربه ی بالا در "کار سازمانی" و پایبند به "سنن انقلابی" و مرزبند در "گستره ی اقتصادی" (و پیشاپیش آن، برجها ندن اصل چهل و چهار قانون اساسی)، واره ی گذار از "خلافت خون و خرافه و نفت" را، از درون و نه برون مرز، مدیریت کند.

واگذاری کار "مدیریت گذار" به لایه های رنگارنگ بورژوازی و خرده بورژوازی بنیادگرا یا نابنیادگرا، دیر یا زود، برآیندی نخواهد داشت جز بازخوانی شکست های سه گانه ی صد سال گذشته، همانا ناکامی در انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب بهمن. رویکردهای کمابیش خودایستای کارگران و رنجبران در بازه ی گذار، به معنای شکل دادن موزاییک سیاسی آینده ی ایران است به سود اشکوبه ها و لایه های یابین اجتماعی، پیش از پایان کار "نظام".

اگر بابکیان از بازخوانی اشتباه های پیش و پس از انقلاب بهمن خوددارند، به گمان بسیار هیچ نیروی درمرز و فرامرزی نخواهد توانست درفش توده های درد و کار و پیکار را زیرکشد.

## بازاریان و اصلاح طلبان

در انتخابات سال هفتاد و شش خورشیدی بازاریان یکی از بزرگترین پشتیبانان اردوی اصلاح طلبی در "نظام" ولایی بودند، و در ستیز با دگرسانی های گریزناپذیر بنیادی.

بازار تهران آن زمان پر بود از فرتورها و عکس های خاتمی.

چرایی این پشتیبانی را، آمارهای رسمی جمهوری اسلامی پس از گذشت هشت سال "دولت اصلاحات" به خوبی می پاسُخند: بالش شتابان بخش خدمات، و در گام نخست، افزایش چشمگیر دستاوستگری و دلالی. در واره ی ریاست جمهوری خاتمی، چیزی نزدیک به ۲۷۰ میلیارد دلار از درآمدهای نفتی و گازی بر باد رفت.

اصلاح طلبان وابسته به بورژوازی بومی، در کوران جوشش های توده ها کمابیش همیشه در کنار پراگماتیست ها و تندروها، گامیدند. آنان به مثابه ی یکی از پایه های سیاسی "نظام"، با پافشاری بر پیاده سازی "طرح تحول اقتصادی" - با همه ی درگیری های درونی و برونی بر سر "سهم" - به سود "بالایی" ها، دستکم دو کار کردند:

نخست، زمینه ساختن برای امنیتی-سپاهی تر شدن "نظام"، و دوم، آرام کردن توده ها برای "عبور" ولاییان از بحران اقتصادی-سیاسی.

"طرح تحول اقتصادی" که همه ی ولاییان (و در کنارشان رسانه های بیگانه) آشکار و ناآشکار پشت داشته و می دارند، نهان-نامی است هم برای اندوزش نیازهای مالی روزافزون کودتاچیان، و هم برای انباشت دلارهای نفتی-گازی فزاینده ی سوداگران.

بنا به گزارش گاهنامه ی آلمانی تاتس، با "حذف یارانه ها" چیزی نزدیک به صد میلیارد دلار به حساب ولاییان ریخته خواهد شد. از این مبلغ تنها چیزی نزدیک به سی میلیارد دلار از راه کمک های دولتی ماهانه به مردم (و به گمان بسیار، به بخشی از نیروهای سرکوبگر نیز) می پردازند، نزدیک به هفتاد میلیارد دلار آن باری، برای نوسازی و جاسازی ماشین سرکوب سپاهی-بسیجی هزینه خواهد شد.

در بازه ای کوتاه، بخش چشمگیری از افزایش درآمدهای نفتی بی پیشینه در کشورمان (تنها در واره ی نخست زمامداری نظامیان، همانا ریاست جمهوری "پینوشه ریشدار" احمدی نژاد، نزدیک به ۳۰۰ میلیارد دلار)، افزون بر پر کردن حساب های بانکی ولاییان، برای آمودن و گستردن بیشاتر ماشین سرکوب کاربردی شد.

پیرامون هزینه های سنگین نبرد با "فتنه" گران، داده های درستی در دست نیست، هرآینه، افزایش شمار "رزمایش ها" و رویکردهای "ضد شورش" و باشش و حضور آشکار و ناآشکار سپاهی ها و بسیجی ها و امنیتی ها در شهرها و کانون های برجسته، از افزایش چشمگیر هزینه ی پاسداری از "نظام" می سُخند.

تنها چند روز پس از "حذف یارانه ها"، رئیس مجلس اسلامی یکی از آماج های "طرح تحول اقتصادی" را آشکاراند: در آینده بسیج، در کنار سپاه پاسداران، هر چه بیشتر به بخش های اقتصادی درخواهد آمد. بی گمان بخشی از هزینه های بسیجیان سرکوبگر، از راه همان هفتاد میلیارد دلار "صرفه جویی"، اندوزش و تامین خواهد شد.

"طرح تحول اقتصادی" بیشتر و بیشتر از اینکه راهکاری باشد اقتصادی، رویکردی است در راستای هر چه نظامی-امنیتی تر کردن "نظام"، آن هم برای پشتیبانی از سودارها و منافع سرمایه داری انگلی-وارداتی-استعماری ایران.

چیزی نیست جز گسترش باز هم بیشتر تیول داری نظامی-اقتصادی ایلخانی و صفوی و قاجاری، یا الگوبرداری "اسلامی" از کودتاچیان امریکای لاتین در دهه ی شصت و هفتاد میلادی. شوربختانه در کوران بحران اقتصاد جهانی، صدای چکمه ها را نه تنها در کشورهای بالنده (رو به رشد)، بلکه حتی در اروپا می توان شنید.

"تحول" تازه ی اقتصادی برای "عبور از بحران" را، می توان اینگون بازخواند: سه نیروی نیرومند "نظام" که با بندهای گوناگون به کنسرن های نفتی-نظامی-مالی جهانی گرهیده اند، نخست بازاریان بزرگ (و در گرانیگاه آنان اتاق های بازرگانی درون و برون مرز و دسته هایی چون جمعیت موتلفه اسلامی)، دوم بنیاد-موقوفه خواران فربه (و در کانون بنیادهای زیردست "بیت رهبری"، و برای نمونه، بنیاد مستضعفان با پانصد و پنجاه شرکت و بیش از دویست میلیارد دلار سرمایه، و نیز آستان قدس رضوی با سرمایه ای نزدیک به پانزده میلیارد دلار)، و سوم پاسداران بالاجایگاه (و در گرانشگاه آنان ستاد خاتم الانبیا با شرکت در پروژه های نظامی و نفتی

و گازی "کلان"، و دارای "سهام ویژه" در قاچاق کالا) می خواستند هزینه های روزافزون "سرکوب" جنبش مردمی را، نه از حساب های بانکی خود و خصوصی های همتایشان، بلکه از جیب بی چیزان اندوزش و تامین کنند. با افزایش تنگناهای اقتصادی-اجتماعی-سیاسی، و پس از آنکه کوشش برای دسترسی به انباشته های مالی از راه دریافت مالیات از بازاریان (به درپذیرفت و اعتراف نماینده ی "ولی فقیه" در کیهان، آنان در "بهشت مالیاتی" بسر می بردند)، کمابیش به بن بست رسید، کودتاچیان فشار به لایه های پایین اجتماعی را افزودند.

این بازه های زمانی، آن واره های دریابنده و سهنده ای هستند که می توان در درازنای شان، جنبش ملی و دمکراتیک کشور را ژرفاند، آن را با اعتصاب های یکان های اقتصادی در پیونداند، و همزمان با آن، آگاهی طبقاتی کارگران و رنجبران را بالاند.

ناخرسندی توده ها از دست درازی ها و گستاخی های فزاینده ی رژیم، و ترس ولایی ها از واکنش های مردمی را، می توان در آینه ی سه رویکرد تازه درنگریست.

نخست، افزایش سهنده و محسوس اعتصاب های کارگری و واخواهی های مردمی حتی با بودنِ هنگامه ی نیمه-نظامی، و از آن میان، شماری از اعتصاب های کامیاب که به کاهش بهای سوخت انجامید.

دوم، رویکرد دلیرانه و کم پیشینه ی یکی از سندیکاهای کارگری ایران و تهدید به اعتصاب در صورت آزاد نکردن فریبرز رییس دانا.

و سوم، واپس نشینی هایی از سوی رژیم با آزادی چند تن از آزادیخواهان و دادخواهان دربند.

برای به شکست کشاندن "طرح تحول اقتصادی" یا اینگون "تحول" های اجتماعی توده-ستیز، کنشگری سامانیده تر و گسترده تر کارگران و مزدبگیران و رنجبران کشورمان بایستی است گریزناپذیر. این سان کنشگری ها - از آن میان، همکاری کارگران کارخانه ها و پیکارگران خیابان ها<sup>۱</sup> - "میتواند" کماکم زمینه ای سازد برای پایاناندن به سرکوب و کشتار و تاراج لگام گسیخته ی پشتیبانی شده از سوی بورژوازی بومی.

جنبش کارگری بالنده ی کشورمان که با یکان های کلیدی و گلوگاه های اقتصادی در پیوند است، می تواند با سوی دهی به خیزش های خیابانی ای که ریشه در نادارترین محله ها دارند، کار دشوار اما شدنی پرچمداری پویش مردمی را گردن گیرد، و استوار بر تجربه ی بالا در "کار سازمانی" و پایبند به "سنن انقلابی" و مرزبند در "گستره ی اقتصادی" (و پیشاپیش آن، برجھاندن اصل چهل و چهار قانون اساسی)، واره ی گذار از "خلافت خون و خرافه و نفت" را، از درون و نه برون مرز، مدیریت کند. واگذاری کار "مدیریت گذار" به لایه های رنگارنگ بورژوازی و خرده بورژوازی بنیادگرا یا نابنیادگرا، دیر یا زود، برآیندی نخواهد داشت جز بازخوانی شکست های سه گانه ی صد سال گذشته، همانا ناکامی در انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب بهمن. رویکردهای کمابیش خودایستای کارگران و رنجبران در بازه ی گذار، به معنای شکل دادن موزاییک سیاسی آینده ی ایران است به سود اشکوبه ها و لایه های پایین اجتماعی، پیش از پایان کار "نظام".

<sup>۱</sup> نمونه ای آغازین از اینگون کنشگری های خیابانی-کارخانه ای، در کوران "دومین بهار خاوری" در عراق دیده شد، که به بسته شدن یک میدان نفتی برای نخستین بار در جنوب آن کشور انجامید (پاره ای از گاهنامه های باختری، نمونه وار در آلمان، به ناراست این خیزش منطقه ای را "دومین بهار عربی" خواندند، با آنکه این جنبش برخاسته از لایه های "پایینی" و کمتر "میانی"، کشورهایی چون آذربایجان و گرجستان و ایران و دگرکشورهای خاوری-ناعربی را نیز دربرگرفته بود).

اگر بابکیان از بازخوانی اشتباه های پیش و پس از انقلاب بهمن خوددارند (که شماری از رویدادها در درون مرز و حتی کمابیش در برون مرز، نشان از این پختگی اندیشه ای-کرداری دارد<sup>۱</sup>)، به گمان بسیار هیچ نیروی درمرز و فرامرزی نخواهد توانست درفش توده های درد و کار و پیکار را زیرکشد. کنش های دادورانه و خردمندانه و دوراندیشانه از سوی نیروهای ملی و دمکرات، و زان میان، پراکندن اندیشه های هموندانه ای که ریشه در انقلاب مشروطه و رستاحیز گیلان و جنبش ملی شدن نفت دارند، می توانند پیش درآمدی باشند برای راهبری توده ها از سوی نیروهای ناسنتی و دادخواه در گذار نبردهای بساخت پیشاروی.

می توان گمانید که، در فرایند چیرگی پایانی بر سامانه ی ولایی و سیاست های بهره کشانه-استعماری، سنگر نخستین، سپاهیان، سنگر بلندتر دومین، بنیاد-موقوفه خواران، و سومین و بلندترین راهبند تاریخی، سنگر بازاریان بزرگ و بنگاه های مالی-مونتاز سترگ در کشور باشند.

این فشردنوشتار را با درد دل هایی از مردم مان، می پایانیم:

"پدرم سال ها روی زمین های آستانه (آستان قدس رضوی) کشاورزی کرد و در حالی که الان پیر و از کار افتاده شده، باید با اجازه ی آستانه با ترس و لرز زمین رو بده افراد دیگه برایش کشت کن! خدایا از ما حرکت بود تو برکت کن، ما رو از شر این ها خلاص کن که برای خونه ای که سند داریم و داریم توش زندگی می کنیم هم باید به آستانه اجازه بدیم ... این مالکیت آستان قدس در حالی که اکثر کشاورزان منطقه از قشر فوق العاده

<sup>۱</sup> همانا نبرد با هرگونه برآمد نهان و ناهان رفورمیسم و ناسیونالیسم و شوینیسم در تویه ی جنبش مردمی، و ویژگان در درونه ی جنبش کارگری، که از لابلای دیدگاه ها و جاگیری های سیاسی-اقتصادی-فرهنگی شماری از رزمندگان و کنشگران ژرف اندیش کشورمان کمابیش خواندنی است.



آسیب پذیر جامعه هستند، همیشه مقروض به آستان قدس باقی می مانند و از طرف دیگه، کارکنان اداره باندی رو تشکیل دادند که احقاق حق شهروندان در اولویت های پایین آن ها قرارداره. سال ها فریاد ما رو کسی نشنید ... مردم زیاران در استان قزوین نیز سالها با آستان قدس رضوی بر سر تملک اراضی کشاورزی و حتی مسکونی کش مکش دارند و چون طرف مردم ارگان قدرتمند و با نفوذی است، حق مردم زحمتکش این منطقه نیز توسط این ارگان عریض و طویل پایمال شده است."

(از تارنمای "تابناک" در ایران)

"طرح تحول اقتصادی" که هر سه پایه ی "نظام" (و در کنارشان رسانه های بیگانه) آشکار و ناآشکار پشت اش داشته و می دارند، نهان-نامی است هم برای اندوزش نیازهای مالی روزافزون کودتاچیان، و هم برای انباشت دلارهای نفتی-گازی فزاینده ی سوداگران.

بنا به گزارش گاهنامه ی آلمانی تاتس، با "حذف یارانه ها" چیزی نزدیک به صد میلیارد دلار به حساب ولاییان ریخته خواهد شد. از این مبلغ تنها چیزی نزدیک به سی میلیارد دلار از راه کمک های دولتی ماهانه به مردم (و به گمان بسیار، به بخشی از نیروهای سرکوبگر نیز) می پردازند، نزدیک به هفتاد میلیارد دلار آن باری، برای نوسازی و جاسازی ماشین سرکوب سپاهی-بسیجی هزینه خواهد شد.

تنها چند روز پس از "حذف یارانه ها"، رئیس مجلس اسلامی یکی از آماج های "طرح تحول اقتصادی" را آشکاراند: در آینده بسیج، در کنار سپاه پاسداران، هر چه بیشتر به بخش های اقتصادی درخواهد آمد.

بی گمان بخشی از هزینه های بسیجیان سرکوبگر، از راه هفتاد میلیارد دلار "صرفه جویی" برنامه ریخته، اندوزش و تامین خواهد شد.

"طرح تحول اقتصادی" بیشتر و بیشتر از اینکه راهکاری باشد اقتصادی، رویکردی است در راستای هر چه نظامی-امنیتی تر کردن "نظام"، آن هم برای پشتیبانی از سودارها و منافع سرمایه داری انگلی-وارداتی-استعماری ایران.

چیزی نیست جز گسترش باز هم بیشتر تیول داری نظامی-اقتصادی ایلخانی و صفوی و قاجاری، یا الگوبرداری "اسلامی" از کودتاچیان امریکای لاتین در دهه ی شصت و هفتاد میلادی. شوربختانه در کوران بحران اقتصاد جهانی، صدای چکمه ها را نه تنها در کشورهای بالنده (رو به رشد)، بلکه حتی در اروپا نیز می توان شنید.

## "خاوری" ها در موزاییک تازه ی اقتصادی-سیاسی جهان

بالاگرفتن ناخرسندی های توده ای در آستان سده ی بیست و یک میلادی، از اروپای خاوری و امریکای لاتین گرفته تا افریقا و آسیا، به نیروهای دمکرات ایران یاری می رسانند.

این جنبه های جهانی درونه هایی کمابیش همسان دارند: کوشش برای بخشبندی و تقسیم دوباره ی درآمدها و دارایی ها به سود لایه های پایین اجتماعی در گستره ی کشوری، و تلاش برای دستیابی به بهرا و سهم بیشتر به سود کشورهای واپس مانده در پهنه ی فراکشوری.

پویش های رنگارنگ توده ای بویژه کنسرن های جهانی را نشانه گرفته اند. این تکابنگاه های وابسته و پیوسته به میلیاردرها و کلان-میلیونرهای چارسوی سپهر، نقش دراندازنده و تعیین کننده ای در پدیدش آشوبش ها و بحران های اقتصادی-اجتماعی جهان، دارند.

پیکار آزادمندان و دادوران جهان، ویژگیان جنبش جهانی کارگری، و کامیابی های بیشترشان، بی گمان چشم اندازهای نوینی در کرانه ی "نوسرزمین تاریخ آدمیزادی"<sup>1</sup>، و نیز در گستره ی نوسامانه ی اقتصاد جهانی پرداز خواهد زد.

<sup>1</sup> جامعه ای هموندانه و رها از بهره کشی

در این چالش های تاریخی، کشورهای بالنده ای (رو به رشدی) چون ایران نه تنها برای نوساختن نهادهای اجتماعی هنوز وامانده ی خود، بلکه همزمان، برای پایاناندن به پیوستارها و مناسبات کهنه ی استعماری و دست یابیدن به خودگردایی و استقلال راستین نیز می کوشند.

کشورهای واپس مانده در واره های گوناگون رهایی از بندهای تاریخی اند. شماری از آنان چون چین و کمابیش هند و برزیل در بازه ی پایانی آن، دسته ای از کشورها مانند ایران و ترکیه و مصر در واره ی میانی، و گروهی از آنان چون افغانستان و عراق و پاکستان در برش آغازین آن جادارند.

در سیمایگیری موزاییک تازه ی اقتصادی-سیاسی جهان، "خاوری" ها با در دست داشتن ۷۵ درصد از انباشته های نفتی و نزدیک به ۳۰ درصد از انباریهای گازی جهان، و هم چنین جاداشتن در دو گذرگاه درازبُردی (استراتژیک)، همانا تنگه ی هرمز و کانال سوئز، می توانند دراندازانه نقش آفرینند.

اگر خیزش داورانه و آزادمندانه ی "خاوری ها" بژرفد، می شود امیدوار بود که پس از پانصد سال، "مارهای مخوف" برآستی به آژیر و خطر افتند ("مارهای مخوف" ناموار و لقبی بود برای بازرگانان ونیزی در سده های میانه، که دستادست اسقف های کاتولیک روم سیصد سال انحصار داد و ستد با خاور را چنگ داشتند، و سپس بخش بزرگی از بازارها را به بازرگانان انگلیسی و دگره ی آراسته به "کشتی های توپدار" باختند).

در این کشاکش جهانی، اگر خاور خرافی از خواب چند صد ساله بیدارد، و به جای تنگ نگری و خشک اندیشی و تنش آفرینی بیهوده، خردمندانه و دادگرانه و دلاورانه بورزد، می توان چشم داشت که بامدادش بیآغازد، و با

تابشِ نوشید<sup>۱</sup> بر این گاهوارِ دیرگاهِ فرهنگِ آدمیزادی، گیتی مان نیز فروزان تر گردد.<sup>۴۳ ۲</sup>

در میان "خاوری ها"، ایرانی ها آمادگی بیشتری برای درآمدن به "عصر خرد" از خود نشان می دهند. انگیزه ی آن را می بایست بویژه در زمامداری چنددهه ای "خرافه پرستانی" درجست که هم چون "اخوان المسلمین" های مصر و سودان و ترکیه،<sup>۴۴ ۳</sup> ریشه در دالان ها و شبکه های ناپیدای و پیدای بازار سنتی، اقتصاد انگی-وارداتی و نهادهای امنیتی جهانی دارند. این شبکه ها که وابسته و پیوسته اند بویژه به کنسرن نفتی-نظامی-مالی جهانی، با همه ی ژست ها و دادخواست های ضد امپریالیستی، سرشته ای سخت ضد ملی و ضددمکراتیک دارند. حساب دین باوران ملی-دمکرات باری، از این "مارهای مخوف خاوری" جداست: اگر که "پا از گلیم خود درازتر نکنند"، و دست از "سواری"<sup>۴۵ ۴</sup> خیزش های مردمی، آنهم با یاری ناآشکار و آشکار سودجویان برون و درون مرز، بردارند.

<sup>۱</sup> نوشید: نوخورشید

<sup>۲</sup> برگرفته از تارنمای هنرمندان و نویسندگان: "بهار راستین خاوری را پس از سده ها خاوری و خرافه گری، تنها کارگران و رنجبرانند که پیام آور و مژده دهند، آنانند سترنده ی سیل آسای نفت-صومعه های سپهرستمگران".

<sup>۳</sup> پشتیبانی دیدگاه ها و اندیشه های واپس گرا و رادیکال و نهادها و سازمان های برخاسته از آن، مانند اخوان المسلمین، حماس، حزب الله، فداییان اسلام و دگره، کارترین شیوه ای است که در چند سده ی گذشته، در آغاز از سوی انگلستان و پس از آن با همکاری امریکا و انگلستان، به منافع اقتصادی کشورهای صنعتی سودهای هنگفت و بادآورده رسانده است. جان ملکم که از نخستین فرستادگان رسمی انگلستان به ایران در آغاز سده ی نوزده بود و چارچوب سیاست آن کشور را در ایران تا حدودی زیادی تعیین می کرد، خیلی زود به اهمیت گرایش های واپس مانده در ایران و تأثیرش بر توده ها پی برد. از دیدگاه او نیروهای سنتی-اسلامی و روحانیون، تنها عامل قابل بهره برداری موثر برای فشار از پائین به حکومت های مرکزی و فشرده ی ایران هستند که می توان روی آن حساب کرد. در پایان دوران قاجار و آغاز توان گیری دولت رضاشاه نیز، دست اندرکاران سیاست انگلستان در ایران از توانایی پیشوایان دینی و امکان بهره برداری از آنان با "وجه مختصری خرج" آگاه بودند.

<sup>۴</sup> برگرفته است از سروده ی شاملو:

بهتان مگوی

که آفتاب را با ظلمت نبردی در میان است.

در بازه های تاریخ ساز، آگاهی و هشیاری و کارایی رهروان و راهبران پویش توده ای، ویژگان سرکردگان جنبش کارگری، پذیرفت و تضمینی خواهد بود برای پیروزی نیروهای ملی-دمکرات در راستای دگردانیدن های بنیادین: نه تنها در کشورمان، بلکه به گمان بسیار در خاور زمین.

این نویسه را با سخنانی از پژوهشگر مکزیکی سزار چاوز، و نیز فریادهایی از دلاور-زنان مان، می انجامانیم:

"آن گاه که دگرگونی اجتماعی می آغازد، بازگشت ناپذیر است. نمی توانید ناآگاه کنید، کسی را که خواندن آموخته است. نمی توانید خوار سازید، کسی را که سرافراز است. نمی توانید زیربفشارید، مردمی را که دیگر نمی ترسند."

و این هم فریادهای خاک خون خورده ی زنان شوربخت ما، رهروانِ گذارِ پرسنگلاخ و خونبارِ "جنبش بابکی" آینده ی مان، پیکارگرانی اند از کلاله ی "کردیه ها" (زهرا بهرامی ها):

"شما نمی دانید که بر سر ما چه آمد آن روز. صدای من قطع نخواهد شد تا این رژیم منحوس و ضد ایرانی شرش را بکند از سر ما. ما در خون شنا می کنیم. ما دیگر نمی نشینیم. ما می رویم اول صف. به ما نگوئید بنشینید، ما نمی نشینیم. به ما نگوئید سکوت کنید، سکوت نمی کنیم. دیدار بعدی در خیابان های تهران با مشت های گره کرده و با خشم فراوان ایرانی، با خشم رستم بزرگ و بابک خرم دین."

---

آفتاب از حضور ظلمت دل تنگ نیست  
 با ظلمت در جنگ نیست.  
 ظلمت را به نبرد آهنگ نیست،  
 چندان که آفتاب تیغ برکشد  
 او را مجال درنگ نیست.  
 همین بس که یاری اش مدهی  
 سواری اش ندهی.

## خودبینان

ستیزی تاریخی با کاتوزیان زر و زور و تزویز خوی

یارب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید  
دود آهیش در آینه ی ادراک انداز  
ملک این مزرعه دانی که ثباتی نبود  
آتشی از جگر جام در املاک انداز  
"حافظ"

## نیم-نگاهی به چهار دگردیسی آذرگون

نگارنده در ارزیابی تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران، بخشبندی ای را برگزیده است چهاربازه ای. گزینش این چهار واره کمابیش تازگی دارد، چرا که بیشتر پژوهشگران درون و برون مرزی، تاریخ ایران را به دو بازه ی پیش و پس از اسلام بخش کرده، و به ارزیابی سپرده اند. از دیدگاه نگارنده، شیوه ی لایه بندی چهاربازه ای می تواند به روشنی دگرگونی های زیربنایی و روبنایی پارینه و کنونه، بیشتر یاری رساند.

بنا بر این بخشبندی تاریخی، ایران در پایان چهارمین پاره ی تاریخ خود، و در آستان پنجمین برش اش ایستاده است. واره ی چهارم با سوگ گستری ها و تندروی های دینی می آغازد و می پایاند. صفوی ها آغازنده ی آن، و ولایی ها، گوییا، پایاننده ی آنند.<sup>۴۱</sup>

برای پایانیدن این واره ی تاریخی، هنگامه ی درونی آرام آرام می فراهم. چهار دگردیسی "کوچک ولی امیدبخش" در میان نیروهای مردمی، نیم-سو آتور و آذرخشی هستند بدین تاریک-دالان های تاریخی.

<sup>1</sup> برای داده های بیشتر، بنگرید به کتاب های "در بستر تاریخ ایران" یا "ایران در آستان پنجمین برش تاریخی" از همین نویسنده. نمایه ی آوریده از این چهار بازه ی تاریخی، برگرفته است از کتاب "در بستر تاریخ ایران".



## فرایند رشد یکجانشینی

آغاز کشاورزی و دامداری (20.000 سال یا 13.000 پیش)  
 رشد جوامع روستایی (از نزدیک به 7.000 سال پیش از میلاد)  
 پیدایش شهرها (5.000 تا 3500 سال پیش از میلاد)

## بخشی از تمدن نخستین ایران (2941 سال)

1. ایلام پیشین (از نزدیک به 3500 تا 1500 سال پیش از میلاد) 2000 سال
2. ایلام میانه (از 1450 تا 1100 سال پیش از میلاد) 350 سال
3. ایلام نو (از 1100 تا 559 پیش از میلاد) 541 سال

## دوران دوم (1418 سال)

1. مادها (767 تا 559 پیش از میلاد) 208 سال
2. هخامنشیان (559 تا 331 پیش از میلاد) 228 سال
3. سلوکیان (331 تا 247 پیش از میلاد) 84 سال
4. پارت ها (247 پیش از میلاد تا 224) 471 سال
5. ساسانیان (224 تا 651) 427 سال

## دوران سوم (850 سال)

1. امویان (651 تا 750) 99 سال
2. عباسیان (750 تا 1258) 508 سال

## خاندان های محلی ایرانی (نزدیک به 234 سال)

- الف. طاهریان (821 تا 873) 52 سال
- ب. صفاریان (867 تا 900) 33 سال
- پ. سامانیان (900 تا 999) 99 سال
- ت. زیاریان (928 تا 1090) 162 سال
- ث. بوییان (932 تا 1055) 123 سال

## خاندان های ترک و خاوری (279 سال)

- الف. غزنویان (977 تا 1038) 61 سال
- ب. سلجوقیان (1038 تا 1194) 156 سال
- پ. خوارزمیان (1194 تا 1256) 62 سال

## 3. خاندان های مغول (245 سال)

- ایلخانان (1256 تا 1353) 97 سال
- تیموریان (1405 تا 1501) 96 سال

دوران چهارم (نزدیک به 500 سال)

1. صفویان (1501 تا 1731) 230 سال
2. افشاریان (1736 تا 1744) 8 سال
3. زندیان (1760 تا 1776) 16 سال
4. قاجارها (1796 تا 1925) 129 سال
5. پهلوی ها (1925 تا 1979) 54 سال
6. ولایی ها (از 1979)

این تابلوی تقریبی از روی سرچشمه های گوناگون ایرانی، انگلیسی، آلمانی و روسی تهیه شده است. از میان تاریخ های عرضه شده، آن هایی را برگزیده ایم که با داده های نوین بیشتر انطباق داشته اند. به ویژه در بخش های نخست و دوم، می بایست پژوهش ها ژرفا یابند.

نخست اینکه، نشانه های تازه ای از رویکردهای جدای از "بالا" و جبهه ای می آشکارند. این امر می تواند به پیکرگیری جبهه ی راستین نیروهای ملی-دمکرات - دستکم در عمل - یاری رساند. در اینگون بازه ها که به گمان بسیار با "خانه تکانی های درونی" نیز همراه خواهد بود، دستیابی به یک "برنامه ی جامع و فراگیر" سیاسی-اجتماعی-اقتصادی بایستی است گریزناپذیر (چون "گفتمان های مطالبه محور" در خیزش ۸۸).

دوم اینکه، جنبش زنان با خواست های خودایستاتر و روشن تر، و کمابیش آگاه به بایستگی همراهی با جنبش دادخواهانه ی ملی-دمکراتیک کشورمان، دوباره در میدان رزم چشمگیرتر نقش می آفریند. این دگرسانی، هم برتافته است از جان فشانی های "کردیه های" ما، و هم برگرفته است از خواست های بالنده ی جنبش. اگر این گام ها سنگین تر برداشته شوند، بی گمان پژواک آن را در جنبش زنان کشورهای همسایه خواهیم شنید.

سوم اینکه، جنبش دانشجویی با همه ناروشنی در نگرش ها و شناوری در پنداربافی ها، خود را با جنبش کارگری همراه تر می کند، و بدین گون پس از آسیب های سهمگین "انقلاب فرهنگی"، گاماگام به جایگاه انقلابی و تاریخی خود می نزدیکد. بیهوده نیست که "امنیتی ها"، نیروی سرکوب خود را بیشاتر بر روی دانشجویان دمکرات و دادخواه کانونانده اند.

چهارم و بویژه اینکه، پیکار کارگران در کارخانه ها هر چه بیشتر با واخواهی های خیابان ها درمی آمیزد. نبرد سخت کارگران که نیاز به سازماندهی بهتری دارد، برونه و درونه ی دگرنده و بالنده ای می گیرد: اعتصاب های اقتصادی، واخواهی های کمابیش سیاسی، و درخواست های گاه بساروشن طبقاتی و بنیادی.

این دگردیسی های کوچک ولی امیدمند را می توان بالاند.

بدان آرزوی که دفتر بازه ی چهارم تاریخ مان را دادوران، و پیشاپیش شان کارگران و رنجبران، ورزاتر بربندند و نودفتر ناخرافی و خردمندانه ی سرزمین مان را زودتر بگشایند.

این کوتانوشته را با گزارش یک بازرگان ونیزی از دیووشی های قزلباشان تیزخوی شیعه در آغاز بازه ی چهارم تاریخ ایران، می پایانیم.

"(شاه اسماعیل، «مرشد کامل» کیش گُستر<sup>۱</sup> ۴۷ ۴۸) سپس روی به تبریز نهاد. در آن جا با هیچ مقاومتی روبرو نشد. با این همه بسیاری از مردم شهر را قتل عام کرد ... سیصد تن از زنان روسپی را به صف در آوردند و هر یک را دو نیمه کردند. سپس هشتصد تن از ملازمان را که در دستگاه الوند پرورش

<sup>1</sup> از "مثنوی معنوی" مولوی، صوفی "متشرع"، که در زیرنویس های دیگری بدان آمازه و اشاره کرده ایم (راهنمایی "معنوی"، نادانسته یا دانسته، برای "امامت" یا "خلافت" آفرینان و "انقلاب فرهنگی" گستران):

صد هزاران سر بُرید آن دِلستان  
تا امان یابد سرِ اهل جهان  
حلق انسان چون بُبرد هین ببین  
تا چه زاید، کن قیاس آن بر این  
حلق ثالث زاید و تیمار او  
شربت حق باشد و انوار او  
زان ز اهریمن رهیدستیم ما  
که خریدی جان ما را عَمی (آ)  
چشم نرگس کور شد بازش بساخت  
حلق نی بُرید و بازش خود نواخت  
غیر تو هر چه خوش است و ناخوش است  
آدمی سوز است و عین آتش است  
هر که را آتش پناه و پُشت شد  
هم مَجوسی گشت و هم زردشت شد

مولوی در جایگاه یکی از نشان گذارترین "متفکران معارف عرفانی-اسلامی" در باختر آسیا، به "امت" بودن و "نبویت" و "امامت" پذیرفتن "رعیت" می باورید (چون نبی نیستی ز امت باش - چون که سلطان نه ای رعیت باش) و "تا آخر عمر مشخصات مکتب اولیه ی ("صوفیان متشرع" و آموزیده از پدر و آموزگارش) را از دست نداد و هرگز مانند یزید بسطامی و منصور حلاج و عین القضاة همدانی «پرده دری» نکرد" که این را می توان تا دفتر پایانی "مثنوی معنوی" روشنای درنگریست.

یافته بودند، سر بریدند. حتی سگان تبریز را کشتار کردند ... سپس مادر خود را فراخواند که از جهتی با سلطان یعقوب خویشاوندی داشت و چون معلوم شد که به عقد یکی از امیران در نبرد دربند درآمده بود، پس از طعن و لعن فراوان، فرمان داد تا او را در برابرش سربریدند. گمان نمی کنم از زمان نرون چنین ستمکاره ی خون آشامی به جهان آمده باشد."

آنانی که پشت سنگر "مبارزه با دشمنان انقلاب" جامی گیرند تا تکاگری و انحصارطلبی خویش را بیوشانند، مانند آغاز انقلاب، نه هموردان و رقیبان "ضد انقلابی"، بلکه بیشتر، هموردان توانمند انقلابی را نشانه گرفته اند. آماج آنان، "سوار شدن" بر جنبش است در برش گذار، و پس از "عبور از بحران"، (و استوار بر دارایی های درونی ها و پشتیبانی های برونی ها)، ساختن "آلترناتیو کوچک و کنترل پذیری" است از "غیرخودی ها"، برای موزاییک اقتصادی-اجتماعی-سیاسی-فرهنگی آینده ی "غیرولایی".

و اینجاست پرسش کلیدی در بازه ی گذار: آیا نیروهای مردمی، از "جنگ کوسه ها" بهره برداری ابراری می کنند و بایک وار پرچم جنبش را به دست می گیرند، و یا باز هم چون دهه ها و سده های پیشین، توشه ای می شوند در دهان "کوسه" هایی از تبار نوبختیان و برمکیان.

## سامانه ی ناکارا، سودرسان "بالایی ها"

در کوران خیزش هشتاد و هشت، ابراهیم یزدی در یک گفتگوی رسانه ای، به درستی یادآور شد که سامانه ی ولایی درازگاهی است که به بن بست رسیده، یا "قفل" شده است. آن چه او در آن گاه یادآوراند، امروز نیز پابرجاست:

"مجموعه ی عملکرد نظام جمهوری اسلامی دارد آرام آرام به سوی قفل شدن کلان حرکت می کند. یک اشکال کلیدی و اساسی در مجموعه ی مناسبات وجود دارد که هر کاری می کنند اوضاع بدتر می شود ... به نظر می رسد مجموعه ی نیروهای درون جمهوری اسلامی آرام آرام همگی به این نتیجه می رسند که این سیستم فاقد کارایی است ... چرا ایشان (هاشمی رفسنجانی) اکنون مطرح می کند که به مرحوم آذری قمی گفته بود که این ولایت فقیه که شما دنبالش هستید، ناصرالدین شاه می شود."

برای نگشودن این "قفل ها"، نه تنها "انقلاب فرهنگی" نوین (که دانشجویان با جنبشی سراسری "ناقوس" مرگش را زود به ندا درآوردند) و "بسیج هفتاد هزار نفری برای برخورد با مظاهر بدحجابی" و "مانور سرکوب اعتراض های خیابانی" را برنامه می ریختند، بلکه بازگشت به بازه ی "جنگ هشت ساله" نیز زمزمه می شد. در این زمینه گفته های فرمانده سپاه

پاسداران، که خود و یا دستیارانش، آگاه و ناآگاه بر طبل جنگ می کوبیدند، بسا هُش دهنده بود.

این "پینوشه های ریش دار" که بخشی از گلوگاه های اقتصادی را در چنگ خود گرفته اند، با تنش آفرینی های درون و برون مرزی، می توانند کشور را به آتش کشانند، عملاً سودارها و منافع کنسرن های نفتی-نظامی-مالی را در منطقه اندوزش و تامین کنند، و به جنبش های رهایی بخش در باختر آسیا آسیبی سترگ رسانند.

یادآوریم که ولایان، درآمدن نیروهای نظامی بیگانه به منطقه ی خلیج فارس را زیر پوشش همین تنش آفرینی های "ضداستکباری"، و با دنبالاندن بیهوده ی جنگ ایران و عراق زمینه ساختند.

در این کشمکش ها و شانه کشی ها بر سر دلارهای نفتی-گازی-کانی کشور و منطقه ای، از آن میان، سخن بود از طرح هیأت وزیران برای پیاده سازی ماده پنجاه و سه قانون برنامه پنجم توسعه، و درآمیزی وزارت خانه های رفاه و امور اجتماعی و کار و راه و مسکن و صنایع و معادن و بازرگانی، و بویژه وزارت نیرو و نفت.

درگیری ها باری، برآستی بر سر چگونگی پخش دلارهای نفتی میان "خودی ها"، و واگذاری داریک ها<sup>۱</sup> و مالکیت های همگانی به لایه های چندگانه ی بورژوازی بومی بود. به گزارش "تابناک"، می توان "ادغام مجموعه صنعت نفت کشور در وزارت نیرو را سرآغازی برای انجام واگذاری تصدی دولت در بخش نفت به «بخش خصوصی» دانست".

<sup>۱</sup> داریک یا داریگ برابر مالکیت، از دار (داشتن) و "یک" یا "یگ" که بیشتر پسوند پیوستگی یا نسبت است برای فریافته ای (مفهومی) یا پدیده ای: همسان با تار یا تیره، و برگرفته ی آن تاریک. پسوند "اک" که احمد کسروی آن را برای ساختن همنا یا مترادف "مالکیت" کارگرفته، همانا "داراک"، بیشتر پسوند پیوستگی است برای چیزی، چون خوراک و پوشاک و دگره. باری، می توان هر دو را کاربرد.

آش چنان شور شده بود که در همین گزارش می خواندیم: "باید امیدوار بود که روند خصوصی سازی در این حوزه به سرنوشت خصوصی سازی و اختصاصی سازی در برخی حوزه های دیگر، از جمله صنعت خودرو دچار نشود".<sup>۱</sup>

به دگرگفت، تاختن به دستاوردهای جنبش صد ساله ی ایران، و ویژگان به یکی از بخش های دراندازنده و تعیین کننده ی اقتصاد، به بازه ای تازه دررسیده است. آن هم با آنکه اصل چهل و چهار قانون اساسی، به گفتمان داریک و مالکیت اندوخته های ملی، و بویژه به چگونگی داریک انباشته های نفتی و گازی کشور به روشنی پرداخته است.

نیروهای ملی-دمکرات، و ویژگان کنشگران کارگری، می توانند این "حکم ادغام" را نیز چون "طرح تحول اقتصادی"، با فشار از پایین، بچالشدن و ستیز با آن را به ابزاری برای سازماندهی بهتر جنبش مردمی فرارویانند.

ویژگان در این بازه هاست که توده ها می توانند آرام آرام برای خیزشی دیگر آماده شوند، و بدین گون همان "دو گام"، و گاه "چندگام" بلندی را بردارند که بیشتر جنبش های پیروزمند پشت سر نهاده اند.

برای اینگون بزنگاه ها که به گمان بسیار دشوارتر و پرچالش تر و خونین تر خواهد بود، رواست که زمینه های بایسته را بهترچینیم. در این راستا بررسی همه سویه ی شیوه های پیکار در انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب بهمن و دگرخیزش های دور و نزدیک جهان، در نبرد با

<sup>۱</sup> "ماfiای" خودروسازی که به گفته ی رسانه های ولایی گوییا دولت و معاون رییس جمهور هم از پس آن برنمی آید، نه تنها از دلارهای نفتی-گازی وام داده شده به شهروندان برای بازار فروش خود، بلکه از "صندوق های ذخیره ارزی" وابسته به صادرات نفت و گاز و فرآورده ها برای روزآمدسازی خط تولید مونتآژی خویش، تغذیه می شد.



فرمانروایانی که سرکوب تنها پاسخ شان به پرسش توده هاست، از برجستگی ویژه برخوردار است.

این کوتاه-نویسه را با بخشی از یکی از بیانیه های دانشجویان پیکارگر و "انقلاب فرهنگی" ستیز، می پایانیم:

"دانشجویان همیشه صدای اعتراض کارگران، معلمان و تمامی اقشار جامعه بوده اند و ایجاد فضای امنیتی در دانشگاهها در واقع برای خاموش کردن این صدای اعتراض بوده، برای همین ۲۵ اردیبهشت روز اعتراض و اعتصاب سراسری دانشجویان در تمام دانشگاههای ایران بر علیه فضای امنیتی در دانشگاهها اعلام شده است. ما دانشجویان حمایت خود را از این فراخوان اعلام کرده و همینطور اعلام می کنیم که ما نیز در ۲۵ اردیبهشت تمام کلاسها را تعطیل کرده و در میدان قلم دست در دست هم جمع می شویم و فریاد مرگ بر دیکتاتور سر می دهیم و «خواهان برچیده شدن حراست و بسیج و تمام ارگانهای سرکوب در دانشگاهها» هستیم. همچنین ما دانشجویان تمامی جوانان، زنان، معلمان، کارگران، پرستاران و تمام مردم را به حمایت از دانشجویان فرا می خوانیم و از آنها می خواهیم که همراه دانشجویان، ۲۵ اردیبهشت را بر علیه فقر، تبعیض، استبداد و اعدام، به روز فریاد سراسری تبدیل کنیم."

در رده آرایشی های نیروها، بجاست به سه گرایش خرده بورژوازی- بورژوازی آژیرناک صد سال گذشته در درونه ی جنبش توده ای، ویژگان جنبش کارگری ایران (که همسانی هایی با دگرکشورها دارند)، ژرف بنگریم و با هرگونه بازخوانی پیدای و ناپیدای آن بسستیزیم: رفورمیسم، ناسیونالیسم، شوینیسم.

در زمینه ی همکاری های بازه ای بویژه در واره های گذار، گرانیگاه تنوریک برای جنبش انقلابی کارگران و رنجبران استوار است بر همبستگی های ضد سرمایه داری-ضدانحصاری، و نه تنها ضدنولیبرالی: چه در ستیز با انحصارهای سوداگر درونی و همپالگی های منطقه ای شان، و چه در نبرد با تکابنگاه های فراملی و ویژگان کنسرن های نفتی-نظامی-مالی.

بازتاب کاربردی این تنوری انقلابی در نبرد روزمره ی توده های کار با خودکامگی سرمایه، چه در کشورهای وامانده و چه در کشورهای پیشرفته، پافشاری است بر خدمات اجتماعی ای چون درمان و بهداشت و آموزش و بیمه و مسکن رایگان یا بسارزان همگانی، و اندوزش و تامین هزینه های آن از راه "همگانی" یا دولتی-دمکراتیزه کردن یکان ها و گلوگاه های برجسته ی اقتصادی (و نه محدود ماندن به گدایی مالیاتی و مالی از نفت-خواران و رانت-رُبیان رنگارنگ)، و در نمونه ی ایران، پیاده سازی بی کم و کاست اصل چهل و چهار قانون اساسی، آنهم بویژه در کوران خیزش های بزرگ کارگری-توده ای و از راه مصادره ی بی درنگ یکان ها و دارایی های صدها میلیارد دلاری به تاراج رفته.

و این هم یادآوردی به سیاستمدان و کنشگرانی که برآستی به «پایینی ها» یا «مستضعفین» و «گفتمان های مردمی» می اندیشند: سیاست چیزی نیست جز گویش فشرده ی اقتصاد. این آن چیزی است که زراندوزان ایران و جهان هزاره هاست می دانند، و رنج انبانان چارسوی سپهر ده هاست کمابیش می خوانند.

زراندوزانند نیازمندان، بدانان ما را چه نیازی؟

زراندوزان ز ورز ما که می مانند،

وامانند.

تهی توشان بدون-شان توشه انبانند و برزانند،

زربیزند اگر زیب اند.

## "برجام" خون-انجام<sup>۱</sup>

«در این مرحله مهم ترین مسئله فعالان سیاسی و مدنی و صنفی مطالبه محور در رابطه با فرایند انتخابات این است که نامزدهایی که از برخورد مفهومی، گامی فرا نهاده و به طور مصداقی شعارهایی را مطرح کرده‌اند، چه راهکارهای عملی و مهندسی شده‌ای برای تحقق این وعده‌ها دارند؟ همچنین مخاطبان‌شان چه تضمین و اعتمادی برای عمل به این راهکارها می‌توانند داشته باشند؟ در دوران انتخابات، فضای جامعه به طور نسبی بازتر میشود و نیاز به اخذ رای، ارتباط دولتمردان یا طالبان قدرت و مسئولیت با مردم را فعال‌تر و شفاف‌تر می‌کند. اما تجربه تلخ جامعه ایران بیانگر بسته شدن و یا کانالیزه شدن این ارتباط پس از کسب قدرت است. معمولاً مسئولان پس از انتخاب شدن، رتق و فتق امور را در محیط‌ها و فضاها محدود و غیر شفاف و به دور از نگاه افکار عمومی - به عنوان صاحبان و میزبانان ونه میهمانان این کشور - انجام می‌دهند.»

برگرفته از بیانیه دوم «گفتمان‌های مطالبه محور» در کوران خیزش هشتاد و هشت

<sup>۱</sup> برجام، آمازه و اشاره ای است به پیمان نامه ی میان ولاییان و باختریان پس از سال ها رایزنی نهران و نانهان دیپلماتیک در آغاز سده ی بیست و یک میلادی، که ترامپ رییس جمهور جمهوریخواه امریکا پس از اوپاما از حزب دمکرات، از "پذیرش همه ی آن" به انگیزان های ویژه ای، خودداشت. "پارلمان بازار" یا اتاق بازرگانی، به درستی نوشت که این پیمان چیزی نبود جز "برجام نفتی". این زدوبند اقتصادی، بویژه بر پیمان نامه های نفتی بساستعماری درازگاه، همسان با عراق اشغال شده، استواریده بود.

علیرغم «مهندسی انتخابات»، رویکردهای «مطالبه محور» و اعتراضی در کوران انتخابات شوراها و ریاست جمهوری در سراسر ایران، از آن میان در اصفهان و شیراز، نشان دادند که خیزش هشتاد و هشت و «گفتمان های» مردمی هنوز زنده اند و از توان کمابیش درخوری برای سازماندهی های نوین برخوردارند.

تکان های توده ای، خواسته یا ناخواسته در موزاییک سیاسی ایران دگرگونی هایی در انداختند، و ویژگان، دو نیروی اقتصادی را چالشاندند: از یک سو باند امنیتی-دولتی ها (احمدی نژاد-مشایی ها) را از بخشی از پهنه های سیاسی برون راندند، و از دگرسو به باند سپاهی-بنیادی ها (جلیلی-قالیباف ها) آسیب هایی رساندند. بیهوده نبود که پس از این شکست بازه ای، همانا از دست دادن بخشی از نهادهای نان و آب دار دولتی، آنان شوراها را بیش از پیش نشان گرفتند.

پیرامون چگونگی رده بندی نیروها در شوراها هم اکنون نمی توان دآوری کرد.

انتخابات ریاست جمهوری و برآمدن حسن روحانی از صندوق های رای باری، آشکاراند که دار و دسته های بازاری-لیبرال، در ستیز با باندهای امنیتی-دولتی و سپاهی-بنیادی (آگاه از ناخشنودی توده ها از رویکردهای چند ساله ی کودتاچیان، و با کانونش آماجمند بر خواست پایاناندن تحریم ها برای دستیابی به سهم پیشین در رانت های نفتی-گازی)، به یک پیروزی واره ای رسیدند.

هماهنگی آشکار و ناآشکار میان پراگماتیست ها (به سخنگویی رفسنجانی) و اصلاح طلب ها (به نمایندگی خاتمی)، و نیز همراهی ناآشکار موتلفه ای-بازاری ها با آنان (علیرغم گرایش بخشی از آن ها به ولایتی)، زمینه ی این دگردییسی برنامه ریزی شده از سوی بخشی از بورژوازی بومی ایران را

فراهماند. آماج دار و دسته های بازاری-لیبرال عبارت بود از دستیابی به "سهم پیشین یا بالاتر" در دلارهای نفتی-گازی از راه پیوند اقتصادی نهان و ناهان میان ولاییان و باختریان، که اکنون میست بدان آمازه و اشاره کرده بود: همانا دستکم ۲۵ میلیارد دلار داد و ستد پنهان تنها با شرکت های چون هالیبرتون و اکسون موبیل.<sup>۱</sup>

در این دگرسانی انتخاباتی بی گمان کنسرن های جهانی، و از آن میان غول های نفتی-مالی که چشم به راه پیمان نامه ها و سرمایه گذارهای نان و آب داری چون بازه ی «سردار سازندگی» و «دولت اصلاح طلبان» بودند، نقش آفریدند، آنهم، پس از رایزنی های پنهان میان ولاییان و باختریان و ویژگان در عمان. "برجام" خون-انجام،<sup>۲</sup> پیامدی بود از تلاش و تقلای دیوانیان بلندپایه و نهادها و سازمان های نزدیک به بورژوازی بومی ایران.

برای آن که درنگریم که اکنون نیز چون تاکنون، همدستی پراگماتیست-اصلاح طلب ها و موتلفه ای-بازاری های خلافت خواه و کاتوزگرای، به بن بست دولت های رفسنجانی-خاتمی (همچون دولت کودتاجیان-سپاهیان) خواهد انجامید و مانند گذشته اقتصاد تک محصولی-نفتی و انگلی-وارداتی پی گرفته خواهد شد، خواندن ارزیابی های پیشین نویسنده، و از آن میان کتاب داده و چشم اندازها را، به بابکیان سرزمین مان پیش می نهم.

در رده های "پایینی ها"، بجاست به سه گرایش بورژوایی-خرده بورژوایی آژیرناک صد سال گذشته در درونه ی جنبش توده ای، و ویژگان در جنبش کارگری ایران (که همسانی هایی با دگرکشورها دارد)، ژرف بنگریم و با

<sup>۱</sup> برگرفته از گزارش "ایران اکنون میست" که جداگانه نیز آورده ایم: تحریم های جدید علیه ایران می تواند به شرکت هایی چون "اکسون موبیل و هالیبرتون"، و کلا به صادرات امریکا "بیست و پنج میلیارد دلار زیان وارد آورد".

<sup>۲</sup> آمازه و اشاره ای است به کشتارهای ددمنشانه ی صدها پیکارگر خیابانی در سال نود و هشت خورشیدی، پس از افزایش بهای بنزین و بالاگرفتن واخواهی های سراسرکشوری.

هرگونه بازخوانی پیدای و ناپیدای آن بستیزیم: رفورمیسم، ناسیونالیسم، شوینیسم (در این باره بنگرید به یادداشت های پایان این نوشتار).

در زمینه ی همکاری های بازه ای بویژه در واره های گذار، گرانگاه تئوریک برای جنبش انقلابی کارگران و رنجبران استوار است بر همبستگی های ضد سرمایه داری-ضدانحصاری، و نه تنها ضدنولیبرالی<sup>۱</sup>: چه در ستیز با انحصارهای سوداگر درونی و همپالگی های منطقه ای شان، و چه در نبرد با تکابنگاه های فراملی و ویژگان کنسرن های نفتی-نظامی-مالی.

بازتاب کاربردی این تئوری انقلابی در نبرد روزمره ی توده های کار با خودکامگی سرمایه، چه در کشورهای وامانده و چه در کشورهای پیشرفته، پافشاری است بر خدمات اجتماعی ای چون درمان و بهداشت و آموزش و بیمه و مسکن رایگان یا بساارزان همگانی، و اندوزش و تامین هزینه های آن از راه "همگانی" یا دولتی-دمکراتیزه کردن یکان ها و گلوگاه های برجسته ی اقتصادی (و نه محدود ماندن به گدایی مالیاتی و مالی از نفت-خواران و رانت-رُبیان رنگارنگ)، و در نمونه ی ایران، پیاده سازی بی کم و کاست اصل چهل و چهار قانون اساسی، آنهم بویژه در کوران خیزش های بزرگ کارگری-توده ای و از راه مصادره ی بی درنگ یکان ها و دارایی های صدها میلیارد دلاری به تراج رفته.

و این هم یادآوردی به سیاستمدان و کنشگرانی که برآستی به «پایینی ها» یا «مستضعفین» و «گفتمان های مردمی» می اندیشند:

سیاست چیزی نیست جز گویش فشرده ی اقتصاد. این آن چیزی است که

<sup>۱</sup> در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی، سیاست ضدنولیبرالی بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی کشورهای بالنده (رو به رشد)، بیشتر کانونیده بود بر گدایی بیشتر مالیاتی از رانت-رُبیان (و در کشورهای نفتحیز، نفت-خواران) و کلاهدرداری کمتر دیوانی از پیشزگیران. در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری نیز خواست های جناح چپ سوسیال دمکراسی در همین چارچوبه ها می گنجیدند، و آنان و دگرچپ نماها به گستره ی داریک ها و مالکیت های سرمایه داری، که گویا هنوز "مقدس" و ستایوند و ورجاوند بودند، نزدیک نمی شدند.

زراندوزان ایران و جهان هزاره هاست می دانند، و رنج انبانان چارسوی سپهر ده هاست کمابیش می خوانند.

برجهاندن خواست های برآستی بنیادین اقتصادی ابزاری است برای پیکار با گرایش های سیاسی آژیرناک وابسته به بورژوازی در اندرون پویش های کارگری-مردمی از سویی، و کمک به بالاندن آگاهی طبقاتی کوشندگان درونه ی جنبش کارگری از دگرسویی.

برای پرهیز از بازخوانی شکست های تلخ پیشین و بازآفتی به دام زراندوزان، یا "سواری" دادن بدانان، می بایست ترفندهای سیاسی-اقتصادی آنان را برکشاند، شتابان به کنشگران جنبش های کارگری و دانشجویی و زنان و دگران رساند، و بر پایه ی آن، نیروی سیاسی سامانیده و سترگی برای پیاده سازی آرمان های دیرینه ی مان، همانا استقلال و آزادی و عدالت اقتصادی-اجتماعی، پدید آورد.

و این هم پرسش هایی از داوداران و مدعیان پشتیبانی از رنجبران و بیچیزان در کوران جنجال های انتخاباتی و ناانتخاباتی گوناگون:

چرا دادخواهان و تهی دستان را سرکوبیده اند و سرمی کوبند؟

خواست های آنان چیست که به سرکوب و کشتار آن ها می انجامد؟

داوداران "تغییرات مردمی"، چگونه و با چه ابزاری می خواهند یا می توانند در چارچوب "نظام" خواست های بنیادی "پایینی ها" را برآوردند و بر نادارای تهی توشان برآستی نقطه ی پایان بگذارند؟

## زراندوزانند نیازمندان، بدانان ما را چه نیازی؟

ارمعانی به پیکارگران مردمی در کوران جنبش آبان ماه نود و هشت

زراندوزان ز ورز ما که می مانند،

وامانند.

تهی توشان بدون-شان توشه انبانند و برزانند،

زربیزند اگر زیب اند.

ب.آ.

## در "املاک" آتش انداز

ستیزی تاریخی با کاتوزیان زر و زور و تزویز خوی

یارب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید

دود آهیش در آینه ی ادراک انداز

ملک این مزرعه دانی که ثباتی نبود

آتشی از جگر جام در املاک انداز<sup>۴۹</sup>

حافظ

## ستیز با سه گرایش آژیرناک

رفورمیسم، ناسیونالیسم، شوینیسم

یادداشت یکم: اریش هونکر واپسین رهبر آلمان دمکراتیک (که به ترفند دارایان و سوداگرانی از آلمان باختری، که آرزوی دستیابی به "ثروت های" مصادره ی شده ی شان از سوی کارگران پس از جنگ جهانی دوم و خصوصی کردن گسترده ی اقتصاد هموندانه ی آلمان خاوری را داشتند، در همان زندانی تپانیده شد که در جوانی فاشیست ها او را چپانیده بودند) در کتاب ماندگار خود "درباره رویدادهای دراماتیک"، که بجاست آن را هر چه زودتر به زبان دری برگردانید، می نگارد: "رفرمیسم هم اینک انگیزه ی برجسته ی کژانش جنبش ما، بزرگترین آژییری است که می بایست خود را از آن رهانید، اگر خواستار گامیدن استواریم در گذار پیکار برای سوسیالیسم ... ما کمونیست ها پایبندترین میهن پرستان بودیم



و هستیم. هر کس که مردم را به جنگ و تاخت برای ستیز با دگرمردمان می راند، کینه با نژادها و ملت های دیگر را برمی انگیزد، دادخواست میهن پرستی را وانهاده است. طبقه ی کارگر آلمان پروایید به درآمدن به نوسرزمین تاریخ آدمیزادی. او دوباره خواهد پروایید".<sup>۰</sup>

یادداشت دوم: آیین، ایدئولوژی برجسته ی پیونداریهای فئودالی، و ناسیونالیسم، ایدئولوژی چیره ی پیوستارهای بورژوایی است. در شماری از کشورهای بالنده (رو به رشد)، بویژه در باختر آسیا، سرمایه داری بومی که بیشتر ریشه در بازرگانان و زمینداران و موقوفه خواران و کسبه و بخشی از لایه های میانی دارد، آمیزه ای از این دو ایدئولوژی را برای گذار از مناسبات پیشاسرمایه داری به سرمایه داری برگزیده است. در این میان، ناسیونال-سنتی های لایه های میانی (و نه بورژوازی دارامند بومی)<sup>۱</sup> که در پیکارهای سخت و خونبار میان کارگران و سرمایه داران شرکت می جویند، از یک سو با ورشکستگی روزافزون اقتصادی به کارگران می گرایند، و از دگرسو با ژرفش جنبش پایینی ها به سوی سرمایه داران می غلتند. همراه ساختن لایه های میانی (سنتی یا ناسنتی) با جنبش کارگری، یکی از «دشووارترین پهنه های پیکار» برای پیاده سازی سامانه ی رها از بهره کشی در کشورهای بالنده و پیشرفته است، چه در کوران خیزش توده ای و چه پس از پیروزی جنبش کارگران و رنجبران.

یادداشت سوم: بدین باریکه می بایست بساژرف نگریت که «با مافوق سود کلان، می توان سران کارگری و لایه های بالای آریستوکراسی کارگری را خرید و سرمایه داران کشورهای پیشرفته همین کار را می کنند و این لایه را به هزاران شیوه: مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان، می خرند. این لایه های کارگران بورژواشده یا "آریستوکراسی کارگری" که از نظر شیوه ی زندگی و میزان درآمد و مجموعه ی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا هستند، تکیه گاه عمده انترناسیونال دوم و در ایام ما تکیه گاه عمده ی اجتماعی (نه نظامی) بورژوازی را تشکیل می دهند. زیرا اینان عمال واقعی بورژوازی در

<sup>1</sup> محمد خاتمی، رئیس جمهور واره ی اصلاحات، نزدیکاً یک ماه پس از واخواهی های آبانماه سال نود و هشت خورشیدی، گفته بود، «با پیوستن "طبقات بالا" و متوسط جامعه به معترضین طبقه کارگر، هیچ نیروی نظامی یا امنیتی، یارای دست زدن به اقدامی علیه آنها را نخواهد داشت... و چنین تنشی به رویارویی میان رژیم با مردم مبدل خواهد شد». همراهی واره ای بخشی از بورژوازی دارامند بومی با جنبش کارگری، تنها با آماج دستیابی به زمامداری است و نشستن بر تخت پیشازمامداران.

جنبش کارگری، کارگزاران کارگری طبقه ی سرمایه دار و مبلغ واقعی رفرمیسم و شووینیسیم هستند. بسیاری از آنان در جنگ داخلی میان پرولتاریا و بورژوازی، ناگزیر در جبهه بورژوازی، در جبهه ی "ورسای" علیه "کمونارها"، سنگرمی گیرند» / از پیشگفتار امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری.<sup>۵۲</sup>

آن چه هشیاری بیشتر را درمی خواهد، در پیوند است با کوشش های تازه در منطقه ی خلیج فارس برای گسترانیدن درگیری های نظامی، و درباره ی ایران، تلاش برای بازخوانی رویدادهایی چون لیبی و بحرین، یا تنش های دهه ی هشتاد سده ی بیست میلادی. در این زمینه "پینوشه های ریش دار" ایران و همتهای تندروی جهانی شان، با همه ی انقلابی نمایی های "اسلامی" یا "دمکراسی" خواهی های لیبرالی، آشکار و ناآشکار در کنار واپس مانده ترین نیروهای منطقه جامی گرفتند.

آماج همه ی آنان سرکوب جنبش های "به راستی" ملی-دمکراتیک منطقه، و از آن میان، به خاک و خون کشاندن "خیزش" دادخواهانه ی مردم ماست. "خیزش" دادورانه ی پیروزمند ما کمابیش از همان برجستگی برخوردار است، که انقلاب فرانسه برای اروپا، چرا که "عصر نوینی" را در باختر آسیا ندا خواهد داد.

اگر برای شکست انقلاب فرانسه، پادشاهان واپسگرای اروپایی هم بستند و جنگی نابرابر را از سال 1792 تا 1794 به انقلابی ها درتپانیدند، برای درهم شکندن چهارمین خیزش بزرگ ایرانیان در صد سال گذشته نیز، نه تنها واپسگرایان منطقه، بلکه هارترین باندهای جهانی رده آراسته اند. انگیزه ی آن کمابیش روشن است: پیروزی نیروهای راستین ملی-دمکرات در ایران، سودارها و منافع همه ی دزدان منطقه ای، و در پی آن، دلارهای بادآورده ی کنسرن های نفتی-نظامی-مالی جهانی را آشکارا به آذیر می کشاند.

## چه کسانی در مسلسل‌ها خشاب می نهند؟

از آغاز سده بیست و یک میلادی و همزمان با درازگاه‌ترین آشوبش و بحران اقتصادی جهان، تاکنون سه جنگ پیاپی به منطقه‌ی ما درتپانیده اند: نخست جنگ با صدام، دوم لشکرکشی برابر طالبان، و سومین آن، نبرد با قذافی (این نوشتار در دهه‌ی یکم سده بیست و یک میلادی نگاشته شده).

گویا جنگ در لیبی هم چون درگیری‌های پیشین و پسین، و برای داغ نگاهداشت بازار خونبار، باری سودزای جنگ-افزارها،<sup>۱</sup> می‌بایست سرشستی فرسایشی گیرد. دنبالش این تنش‌ها، نه تنها سودارها و منافع کنسرن‌های جنگی، بلکه درآمدهای نجومی کنسرن‌های نفتی-مالی را پذیرفت و تضمین می‌کنند.

هزینه‌ی این ستیزارها برای لایه‌های پایینی کشورهای متروپل و نفتخیز بساسنگین است. ژوزف اشتیگلitz برنده‌ی جایزه‌ی نوبل در اقتصاد، تنها هزینه‌ی جنگ دوم عراق را برای امریکا در مرز سه هزار میلیارد دلار می‌ارزیابد، آن هم در هنگامه‌ای که دولت بوش گشادبازهای مالی آن را میان صد تا دویست میلیارد دلار گمانیده بود. اندوزنگان و تامین‌کنندگان این هزینه‌های سنگین، در گام نخست مالیات‌دهندگان لایه‌های پایینی و میانی امریکا بوده و هستند.

<sup>۱</sup> همانا بازار وابسته به کمپلکس‌های صنعتی-نظامی، و در رسانه‌های باختری بویژه بکاررفته برای تکابنگاه‌های برزنده در "صنعت جنگ".

برای آن که سود کنسرن های نفتی-نظامی-مالی از این تنش ها را پرداز  
 زنیم، نمونه ای می آوریم: بنا به گزارش دویچه وله، علیرغم آشوبش و  
 بحران اقتصاد جهانی، تنها دو کنسرن نفتی شل و اکسون موبایل در سال  
 ۲۰۰۸ با درآمدی بیش از هزار میلیارد دلار، از همه ی دوازده کشور هموند  
اوپک، دلارهای نفتی بیشتری به جیب زدند. اگر به این درآمد "سالانه" ی  
 "ساکت-سزارهای جهان"، درآمدهای کمپلکس های نظامی-صنعتی، با  
 فروش جنگ-افزار به منطقه، و غول های مالی، با جابجایی سرمایه های  
 منطقه به کشورهای متروپل (نمونه وار، سرریز ۴۲ میلیارد دلار سرمایه ی  
 شاهزدگان بحرینی به بانک های سوییس پس از تنش های درونی) را  
 بیافزاییم، انگیزه ی این سیاست های استعماری بیشتر می آشکارند.

هر یک از این درگیری های درچپانده به منطقه، روند فرایش اقتصادی-  
 اجتماعی-سیاسی-فرهنگی در این کشورهای بالنده (رو به رشد) را چند  
 سال، و حتی چند دهه واپس می راند. آن هم به گاهی که همه ی این کشورها  
 برای پایانندن به واماندگی تاریخی، هم چون ژاپن و چین، به یک "پرش"  
 اقتصادی و بالش تولید ناخالص ملی در مرز ده درصد برای یک تا سه دهه،  
 سخت می نیازند.

نه تنها در سده ی بیست و یک، باری در پایان سده ی بیست میلادی نیز  
 جنگ هشت ساله ی ایران و عراق که با چهارصد هزار تا یک میلیون قربانی،  
 پرکشته ترین درگیری پس از جنگ جهانی دوم، جنگ کره، و جنگ ویتنام  
 شناخته شد، برای ایران نزدیک به ششصد میلیارد دلار، و برای عراق در  
 مرز چهارصد میلیارد دلار زیان جا گذاشت. در هر یک از این کاشانه سوزی  
 ها، افزون بر سودهای بادآورد از یک سو، و جاسازی دست نشانندگان از  
 دگرسو، تازه ترین و آژیرناک ترین رزم-ابزارها را آزمودند.

بخشی از سودهای بادآورده باز می گردد به بزرگترین فروش جنگ-افزارها در درازای یک دهه، از آن میان از سوی کمپانی بزرگ امریکایی "لاکهد مارتین" و شرکت انگلیسی "بریتیش ایرو اسپیس" و شرکت روسی تولید کننده ی سیستم موشکی "اس ۴۰۰" به بهانه ی "خطر ایران"، که تاکنون کم پیشینه بوده است. دگرکوشش ها برای جاسازی دست نشانندگان کهنه و نو به یاری رزم-افزارها ها، در پیوند بود با دگردیسی های بحرین و یمن و عربستان و ایران و مصر و تونس، از "بالا" و از "پایین".

یکی از آزمون های فنی در کشتارهای همگانی، به گزارش روزنامه آلمانی "یونگه ولت"، درمی پیوست با آزمایش دو گونه موشک اتمی با کلاهک هایی از اوران غنی شده "دی یو" در "جنگ رهایی بخش" لیبی. پیرامون این تنش ها، بخشی از هستای و واقعیت را می توان از زبان شورشیان دلتای نیجر شنید. آنان می گفتند، "بخش بزرگی از دارایی های نفتی نیجریه را کنسرن های نفتی به چپاول می برند و بهرا و سهم بومیان از این دارایی ها بسا ناچیز است. (بدین روی) آن ها به یکان های نفتی می تازند و بساگاه صدور نفت را دستخوش دشواری می کنند".

داده هایی در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی پیرامون اقتصاد آشوب زده ی امریکا که نگرانی "صندوق بین المللی پول" در نشستی را نیز برانگیخت، و هم چنین برنامه ریزی برای افزایش هزینه های سپاهیگری در بودجه ی این کشور، هُش دهنده اند، و از توانمند بودن هارترین نیروهای سیاسی نزدیک به کنسرن ها، بویژه تکابنگاه های نفتی-نظامی-مالی جهانی، گزارش می دهند.

آن چه هشیاری بیشتر را درمی خواهد، در پیوند است با کوشش های تازه در منطقه ی خلیج فارس برای گسترانیدن درگیری های نظامی، و درباره ی ایران، تلاش برای بازخوانی رویدادهایی چون لیبی و بحرین، یا تنش های

دهه ی هشتادِ سده ی بیست میلادی. در این زمینه "پینوشه های ریش دار" ایران و همتهای تندروی جهانی شان، با همه ی انقلابی نمایی های "اسلامی" یا "دمکراسی" خواهی های لیبرالی، آشکار و ناآشکار در کنار واپس مانده ترین نیروهای منطقه جامی گرفتند.

آماج همه ی آنان سرکوب جنبش های "به راستی" ملی-دمکراتیک منطقه، و از آن میان، به خاک و خون کشاندن "خیزش" دادخواهانه ی مردم ماست. "خیزش" دادورانه ی پیروزمند ما کمابیش از همان برجستگی برخوردار است، که انقلاب فرانسه برای اروپا، چرا که "عصر نوینی" را در باختر آسیا ندا خواهد داد.

اگر برای شکست انقلاب فرانسه، پادشاهان واپسگرای اروپایی هم بستند و جنگی نابرابر را از سال ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۴ به انقلابی ها درتپانیدند، برای درهم شکندن چهارمین خیزش بزرگ ایرانیان در صد سال گذشته نیز، نه تنها واپسگرایان منطقه، بلکه هارترین باندهای جهانی رده آراسته اند. انگیزه ی آن کمابیش روشن است: پیروزی نیروهای راستین ملی-دمکرات در ایران، سودارها و منافع همه ی دزدان منطقه ای، و در پی آن، دلارهای بادآورده ی کنسرن های نفتی-نظامی-مالی جهانی را آشکارا به آژیر می کشاند.

هش داشتنِ واترسان ها و واتکان های<sup>۱</sup> تنش آفرینان برون و درون مرزی بایستی است گریزناپذیر. اگر در آغاز انقلاب، جنگ ایران و عراق زمینه ی کژانش و انحراف دیدگاه همگانی از آشوبش اندرونی و جاناندازی واپسگرایان دو کشور همسایه را فراهماند، جنگی بزرگتر میان ایران و کشورهای گستره ی خلیج فارس، و در بالای آنان عربستان، می تواند این دست نشانندگان سیاست های استعماری را برای چند دهه بر تخت های ولایی-وهابی میخکوب کند. هشیاری و همکاری و رزمندگی دلیرانه ی

<sup>۱</sup> تهدیدها و تحریک ها

نیروهای ملی-دمکرات منطقه، پذیرفت و تضمینی است برای به شکست کشاندن این سیاست ها.

در ترفندهای نوین، همچون سال های نخست انقلاب، خوزستان یکی از مهم ترین آماج هاست. ویژنگاه نیروهای ملی-دمکرات ایران به رویدادهای این منطقه ی نفتخیز، و کوشش در راه سازماندهی پیکار در چارچوب خواست های فراگیرنده، باری ژرفنده (به جای بزرگ کردن خواست های نافرگیر و ناژرف)، همان گونه که کارگران پتروشیمی ماهشهر و پالایشگاه آبادان و کارخانه های نورد و لوله سازی در جنوب کشور نشان دادند، برجسته است.

رخدادهای تلخ و کشتارهای خونین مردم بی گناه را در بازه ی کنونی، می توان در راستای تحت شعاع نهادن "دو رویداد" برجسته در کشورمان ارزیابید: نخست، اعتصاب های کارگری چند هزار نفره در ایران و ویژگان در خوزستان (که گویی از فرارویدن جنبش به بازه ای تازه می سُحندند)، و دوم، پایداری دلیرانه ی زندانیان سیاسی در آستانه ی روز کارگر.

می توان چشم داشت که با تنگ تر شدن گستره ی رزمایش و مانور "دزدان ولایی" و "دزدان دریایی"، رویدادهای خونین پارینه، در پهنایی فراختر بازخوانده شوند (اگر که هشیوارانه تر سیاست نوزیم).

این ترفندها در چند سده ی گذشته در کشور ما و در بساکشورهای واپس مانده آزموده شده، و "کارایی" خود را برای بهره کشان و استعمارگران به پایایی و اثبات رسانده اند.

"خاموش-شاه های" ایران، و "ساکت-سزارهای" جهان، نه دولت های سامانیده و کارا، نه اپوزیسیون های بالنده و توانا، و نه آلترناتیوهای ملی-دمکرات راستینه و رزمنده را در کشورهای بالنده (رو به رشد) برنمی تابند.



در دنبالیدنِ هنگامه ای نابسامان یا پرتنش یا "پات"، و در نبودِ دیوان سالاری یا دولتمندی کارای و مردمی در خاورزمینِ نفتخیز، بیشترین سودها نهفته است: چه برای نهادهای توانمند بازاری-کاتوزی-سپاهی-مونتازی درمرزی، و چه برای تکابنگاه های نفتی-نظامی-مالی فرامرزی.

در چند سده ی گذشته، بخش بزرگی از تاریخ ایران و کشورهایمانند ما، نمایی بوده است از زمامداری این بُنکدارانِ پیوسته به "شاه ها و شیخ ها و سزارهای" آشکار و ناآشکار.

در سده ی خونین و پرتنش هیجده میلادی و در نبودِ دیوان سالاری پایدار و توانمند، سوداگران درون و برون مرزی دستادست موقوفه خواران، بسابیشتر بر یکان های اقتصادی و پهنه های بازرگانی و گذرگاه های درازبُردی (استراتژیک) چیریدند.

در سده ی نوزده میلادی، با بودنِ دولت مرکزی نیز، هنگامه های نابسامان یا پرتنش یا "پات"، دنبالیدند. در این واره، ایل های زرهیده و مسلح از سوی دولت بریتانیا در جنوب، از دولت مرکزی بیشا می توانیدند و میدانکارانه زمامداری بیگانگان در جنوب، هم چون فرمانروایی همتاهایشان در شمال را پذیرفت و تضمین می کردند.

سده ی بیست و آغاز سده ی بیست و یک میلادی نیز کمابیش بازخوانی همان رویدادهاست: نه در واره ی پهلوی ها، و نه در بازه ی ولایی ها، ایران از پایایی اجتماعی-اقتصادی و بالایی شتابان و درازگاه برخوردار نبود. برآیند ناتوانایی های پهلوی ها، ناآرامی های دهه ی بیست و پنجاه خورشیدی، و بازتاب ناکارایی های ولایی ها، تنش های پیاپی درمرزی و فرامرزی چند دهه ای بود و ناکامی ها و ناداری های توده های میلیونی.

ما در این انبار گندم می کنیم

گندم جمع آمده گم می کنیم

می نیندیشیم آخر ما بهوش  
 کین خلل در گندم است از مکر موش  
 گر نه موشی دزد در انبار ماست  
 گندم اعمال چل ساله کجاست؟<sup>۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷</sup>

<sup>۱</sup> سروده ی مولوی: ما در دگرپانویس ها فشردهگون به نظم های دگرستیزانه و آسمان گرایانه ی وی و یژگان در "مثنوی" پرداخته ایم، و نه به شعرهای هنرمندانه و زمین گرایانه اش، که شماری از آنان بسازیب اند و دل انگیز. او چون بسیاری از دیگر هنرمندان و ورزندگان این واره ی مغول-تار تاریخی، "سرگردان" است میان گرایش های زمینی و آسمانی از سویی، و برخوردهای دانشورانه و نادانشورانه (و نیز بساسرگردان در چون و چند گزینش دستورزبان و واژگان دری و عربی، ویزوار در نوشتارهای بالای سروده هایش).

فردوسی خردستای گویا این تارواره ی درازنای تاریخی را پیش دیده بود:

چو ضحاک شد بر جهان شهریار  
 بر او سالیان انجمن شد هزار  
 نهان گشت آیین فرزندگان  
 پراکنده شد نام دیوانگان  
هنر خوار شد، جادویی ارجمند  
 نهان راستی، آشکارا گزند

احسان طبری با آموزه به دیدگاه های مولوی که از "صوفیان متشرع" و "امت" تراشان بود، بر "نقش تاریخی ایدئولوژی های قرون وسطایی ما که به سود انسانیت اندیشیده و قلم زده بودند" می نگرد، و احمد کسروی از "گمراهی کهن" (که) زهر خود را در کالبد توده ها به هر سو دوانیده بود و "بدکاری بزرگی از اروپایی ها در (بازگستری آن میان) توده های شرقی" می سُخند. چیزی میان این دو دیدمان است، سره و راست. در پشتیبانی از "اسلام سیاسی" گرایان در کوران انقلاب بهمن سال پنجاه و هفت، و دنبال گیری "خط امام" با نام "نبرد که بر که" در آستانه ی بناییدن جمهوری "اسلامی"، احسان طبری در جایگاه نشان گذارترین تئوریسین چپ ایران، برجست نقش آفرید، با آنکه تاریخ شناسان و کارشناسانی چون الیانفسکی خاورشناس نامور شوروی و اخگر اقتصاددان ایرانی و معاون طبری در بخش تئوریک، بدان خُرده می گرفتند. یکی از انگیزه ها در بودمان "هنر خواری"، ناتوانی دانشی، و "سرگردانی" اندیشه ای در میان بسیاری از دست اندرکاران "قرون وسطایی ما" را، حتی در پایان سده های میانی و پیدایی نخستین نموده های پیوستارهای سرمایه داری، می توان در باشش گرایش های رنگارنگ و بساگسترده ی "آیینی" و "آسمانی" خردستیز درجست. در چنین روزگاران زمینیه های بایسته برای برخاستن دانشمندان و فرزندگان، و در پی آن، آفرینش های خردمندانه و خیزش های دانشورانه و ئویش های فنمندان (تکنولوژیک) فراهم نبود. افزون بر آن، ویرانی های پیایی و نابالی های نیروهای تولیدی در برش زمامداری چادرنشینان خواری، به فروپاشی اقتصادی و ناشکوفایی درازگاه دانشی-فنی-فلسفی انجامیده بود. سده ها می گذشت که در خاورزمین از «علما و فلاسفه» ی برجسته ای چون رازی و بیرونی و ابن سینا که در نوزایی دانشی-اندیشی سرآمد جهان بودند، نام و نشانی نبود. در این بازه ی تاریخی، زندگانی بر "حکیمان" و دانشمندان و خردمندان و نواندیشان کمیاب مان، بساخت می گذشت. (دیدگاه الیانوفسکی پیرامون انقلاب بهمن پنجاه و هفت: "استفاده کاملاً ماهرانه و استتار شده ی روحانیون از دولت بازرگان و رییس جمهور بنی صدر به نفع خودشان، تقریباً از دید توده های مردم مخفی ماند،

ناگوارترین گمانه زنی، تنش و یا جنگی است که بازندگان آن، مردم ما و منطقه و جهان اند، و برندگان آن، سودجویان و تندروان درون و برون مرز (در این تنش آفرینی های شدنی، به گمان بسیار "خوزستان" با اندوخته های نفتی و گازی اش، می تواند همان نقشی را بازی کند که "قفقاز" با تولیدات ابریشم و نفت اش در سده ی نوزده میلادی). در اینگون تنش ها، شکست های بزرگ در میدان های جنگ می تواند برای ایران پیامدهایی داشته باشد چون سده ی نوزده میلادی: همانا تن دادن به "ترکمن جای" هایی تازه. شوربختانه، آشوبش و بحران ژرف و درازگاه اقتصاد جهانی در سده ی بیست و یک میلادی، زمینه های درخورتر و مناسب تری برای برآمدن این گون تنش های خونین و خانمان سوز فراهمانده است. با همه ی سرکوب های سخت، توده ها نشان داده اند که هنوز این توان را دارند که کشور را از ترکش این ترفندهای استعماری، و از آن میان جنگ های درچپانیده ی خارجی و داخلی، و نیز، بازخوانی شکست های سه گانه ی صد سال گذشته (انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب بهمن)، در پناه و امان دارند.

ولی انتقاد علنی از بازرگان و بنی صدر به دلیل طرفداری از بورژوازی و غرب زدگی از جانب محافل وسیع اجتماعی مورد تایید واقع شد. این انتقادات چنین تصویری بوجود می آورد که تضاد میان روحانیون که عملاً قدرت حاکمه بودند و اجرا کنندگان غیرروحانی حکومت بر سر چگونگی کیفیت و سمتگیری رشد و تکامل اجتماعی-اقتصادی کشور، یعنی راه رشد سرمایه داری یا غیرسرمایه داری، متمرکز شده است. شق اول یعنی سمتگیری سرمایه داری به رییس جمهور بنی صدر و شق دوم یعنی راه رشد غیرسرمایه داری به روحانیون نسبت داده می شد. ولیکن در واقع تضاد اصلی میان آن ها، فقط در شکل نظام دولتی ایران بود که آیا ایران بورژوازی، باید کاملاً یک کشور تئوکراتیک باشد یا کشوری دارای حکومت عرفی، که در آن صورت نیز روحانیون در آن نقش بسیار موثری داشته باشند. / دیدگاه طبری: "مسئله بر سر رساندن کاروان مدنیت ایران در علم و هنر و صنعت و کشاورزی و رفاه عمومی و عدالت اجتماعی به عالی ترین سطح ممکن است و این عالی ترین سطح با این سطح نازلی که اکنون علیرغم سیصد سال تلاش در آن هستیم تفاوت فاحشی دارد. آری از زمان صفویه ما کوشیده ایم که خود را به سطح جهانی برسانیم و در حالی که دیگران نصف شهر عشق را گشته اند، ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم ... سومین امکان (خطر یکم امپریالیسم، خطر دوم بورژوازی لیبرال) امکان زیاده روی آن بخشی از پیروان خط انقلابی است که صرف نظر از صداقت یا عدم صداقت، می تواند با غرقه شدن در تعصبات و تنگ نگرایی های گروهی، موجب دلسردی و تفرقه و انفراد انقلاب شود و این خطر بویژه در صورت فقدان امام یعنی یک رهبری مورد قبول عام، بیشتر خواهد شد. / کشتار سال شصت و هفت در "ایران بورژوازی" را خمینی فرمان داد).

## دگرنگاری

پیرامون شیوه ی نگارش در بخشی از این کتاب<sup>۱</sup>

### یادداشت یکم:

واژه های آمیزده یا مرکب را دانسته، گاه پیوسته و گاه گسسته نویسیده ایم، چرا که شماری از آنان در نوشته ها این گون جافتاده اند. با این همه می توان در نگارش آنان نیز روشی یکسان برگزید. از پیشوندها، پیشواژه ها، پسوندها<sup>۲</sup> و نیز پسواژه ها نه در یک معنا، بلکه در چند معنای جافتاده در زبان امروزه، سودستاده ایم.<sup>۳</sup> در گزینش کارهاواژه و واژه ها به فشردگی و رسایی و نیز امکان جاناندازی آنان ویژنگریسته ایم.<sup>۴</sup> بدین روی، از کاربردن شماری از کارواژه ها و واژه های درست اما ناآشنا برای خوانندگان کنونی کم و بیش پرهیزیده ایم. آزمون های آینده خواهد آشکاراند که تا کدام کرانه ها می توان برای "رستاخیز" در بافتار زبانی و "مرزبندی" در دستور زبانی<sup>۵</sup> - همانا دگرگونی

<sup>۱</sup> در زمینه ی کارواژه ها در زبان فارسی کتابی از سوی نویسنده رو به نگارش است.  
<sup>۲</sup> پسوند را «مزید موخر» یا افزوده ی پسین نیز خوانده اند، که اکنون کمابیش ورافتاده است. در فرهنگ های فارسی مزید را «افزون کرده شده» (و نه افزوده)، و موخر را «خلاف مقدم» (و نه پسین) هم نوشته اند.

<sup>۳</sup> برای نمونه، پسوند «وار» برای چگونگی و دارندگی و ماندگی و چندبارگی در زبان فارسی جافتاده و برای خواننده و شنونده تا اندازه ای رسا شده است، بدین روی آنان را در این معناها کاربرده ایم. هستند پژوهشگرانی که در این پهنه و دیگر زمینه های واژه سازی، دگرمی اندیشند: «این قاعده ای است، هر واژه (با پیشوند و پیشواژه و پسوند و پسواژه، یا بدون آن) برای یک معنی و هر معنایی برای یک واژه». این هنجاره یا «قاعده» را می توان بیشتر در زبان دانشورانه - و اندکی کمتر در زبان نادانشورانه - کاربرد، تا دریافتن دانش-واژه ها آسان تر گردد: برای نمونه سامانیدن واژه هایی چون واقعی و حقیقی و درست و راست و دگره، که حتی در نوشته های امروزی اجتماعی-اقتصادی-فلسفی نیز، «هرج و مرج» گونه می آیند.

<sup>۴</sup> نگرش ویژه داشته ایم، یا ویژنگریسته ایم (ویز از ویزیدن: «بیامیزد و بکوبد و بویزد»)  
<sup>۵</sup> در زبان ما چون همه ی زبان های پیشرفته ی جهان، بجا و بایسته است که تنها یک دستورزبان روان باشد. در زبان دودبیره ی کنونی، همزمان دو دستورزبان دری و عربی کارآیند. بدین روی نه تنها تک-واژه های سودمند و نیازیده، بلکه انبوه-واژه های ناآشنا و نانیازیده به زبان افزوده می شوند. دبیره ی کنونی و روان در باختر آسیا، دبیره ای میرا و "قرون وسطایی" است و با کنار راندن همه سویه ی کاتوزیان و همتایان بنیادگرای شان از نهادهای آموزشی-دیوانی-دادگستری، به گمان بسیار به تاریخ خواهد پیوست. یکی از برجسته ترین شیوه ها برای دستیابی به "مرزبندی" در زبان دری، که فرهیختگانی چون احسان طبری و احمد کسروی نیز بر بایستگی آن پای فشرده اند، از دیدگاه نگارنده بهره گیری روشمندانانه و پیگیرانه از زبان "یک دبیره" یا "یک دستورزبانی" است. از این راه می توان تک-واژه های سودمند و نیازیده ی بیگانه را "خودی" یا "دری" ساخت و از آنان بهره گرفت: چون بلعیدن و بلعیده و بلعش و دگره، به جای انبوه-واژه های نظم و انتظام و منظم و دگره.

هایی ناگزیر و بنیادی برای امروزاندن<sup>۱</sup> دری یا فارسی - ره نوردید. در هر دوی این پهنه ها، پایواژه ها یا مصدرها جایگاهی دارند بسا برجسته و دراندازنده.

یادداشت دوم:

بیشترین نوواژه ها در این کتاب - و نیز واپسین کتاب های نویسنده - را "روشنمانندانه" و با آغازیدن از پایواژه ها یا مصدرها برگرفته ایم. در این زمینه نمونه ای می آوریم از نوپایواژه ی "سامانیدن":

سامانیدن - بسامان شدن	مصدر ساختگی	منظم شدن
ساماناندن - سامان دادن	مصدر ساختگی	منظم کردن
سامانیدن - سامان داشتن	مصدر ساختگی	نظم داشتن
ساماناندن - سامان دادن	مصدر ساختگی	نظم دادن
سامانیدن - سامانه داشتن	مصدر ساختگی	نظم داشتن
ساماناندن - سامانه دادن	مصدر ساختگی	نظم دادن
سامانیدن - سامانش داشتن	مصدر ساختگی	انتظام داشتن
ساماناندن - سامانش دادن	مصدر ساختگی	انتظام دادن
سامانه	system	نظام
سامان		نظم
ناسامان - بی سامان		بی نظم
سامانیده - بسامان		منظم
سامانش		انتظام
سامانیدنی - سامان پذیر		قابل انتظام
سامانیدنی - سامان پذیر		نظم پذیر
ناسامانیدنی - سامان ناپذیر		نظم ناپذیر
سامانیدنی - سامانه پذیر		نظام پذیر
ناسامانیدنی - سامانه ناپذیر		نظام ناپذیر
سامانمند - سامانه‌مند	orderly; systematized; in good order	نظام‌مند
سامانمندی - سامانه‌مندی		نظام‌مندی
سامانندگی - سامان دهی - سامان بندی	systematization	نظم دهی
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		نظم پرداز
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		منظم کننده
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		نظم دهنده
ساماننده - سامانگر - سامانه پرداز - سامانه دهنده		نظام دهنده
ساماننده - سامانگر - سامانشگر - سامانش دهنده		انتظام دهنده

<sup>۱</sup> روزآمد یا به‌روز ساختن (امروزیدن و امروزاندن برابر روزآمد شدن و روزآمد ساختن)

در این روشِ واژه سازی، برای نمونه پذیرفتن را با قبول کردن، در پذیرفتن را با اعتراف کردن، و پذیرفتن را با ضمانت گشتن برابر نهاده ایم، و جدایی‌ها یا جداشده هایی برای قبول و اعتراف و ضمانت و دگره، از آنان برستانده ایم (مانند پاییدن و پایاییدن برابر ثبات داشتن و ثبات دادن با جدایی‌های آنان: پایید یا تثبیت، پایا یا ثابت، پاییدگی یا ثبات، ناپاییدگی یا بی ثباتی، پایاید یا اثبات). همین شیوه را درباره ی واژه های درآمده به زبان کنونی کارگرفته ایم. بدین گونه چالشیدن و چالشاندن برگرفته از واژه ی ترکی چالش - چون فهمیدن و فهماندن - برابر با چالش کردن یا زد و خورد کردن، و نیز به چالش کشاندن یا به زد و خورد کشاندن آمده اند. بسیاری از تک-واژه های آشنا و رسا از همسایگان و خویشاوندانمان در باختر آسیا را نیز از این راه می توان، و از دیدگاه نویسنده می بایست، به زبان دری کنونی «روشمندان» و «مرزمنده» افزود.

#### یادداشت سوم:

به باژگون دیدگاه شماری از پژوهندگان زبان دری درباره ی پرهیزیدن از کارواژه های دوریشه ای (چون انباشتن و انباریدن یا گفتن و گویندن)، ما به برداری از آنان را بجا و درست می دانیم، نه تنها برای ساختن نوواژه های بیشتر، بلکه برای آفریدن نوشته های رنگین تر. بویژه سرودارها و نوشتارهای<sup>۱</sup> آهنگین و قافیه-مند نیازمندان به این انبان-واژه های همگون اما ناهموزن.

#### یادداشت چهارم:

برای فشردنویسی و آسان گویی، در گزینش نوواژه ها در آغاز به افزودن پیشوندها و پسوندها رو آورده ایم، و «سپس» به پیشواژه ها و پسواژه ها، نمونه ها و آزمون هایی در این زمینه از واپسین کتاب هاب نویسنده: آزادمندان برابر آزادی خواهانه (دمکراتیک)، دادورانه برابر دادجویانه (عادلانانه)، زوروری برابر زورگویی، ریاواری برابر ریاکاری، تکاگری برابر انحصارگرایی، تکابنگاه برابر انحصار، فرابنگاه برابر شرکت فراملی و دگره.

#### یادداشت پنجم:

در بخشی از این کتاب کوشیده ایم از کارواژه های (فعل های) چندبخشی، که فراوان در زبان کنونی (دری، درباری، تاجیکی، پارسی، فارسی) و زبان های خویشاوند آن در چندین سده ی گذشته فراگسترده، کمی بپرهیزیم. همکاری های روزافزون منطقه ای و داد و ستدهای فزاینده ی فرهنگی در باختر آسیا، همپا با دگرذیسی های اقتصادی-اجتماعی در برش گذار از پیوندارهای کهن فنودالی به پیوستارهای نوین، «نوزایی» در زبان های محلی را ناگزیر می سازد. این امر بویژه از این دیدگاه برمی جهد، که از سوی زمامداران دست نشانده ی منطقه، کوشش هایی دیده می شود برای جاناندازی

<sup>1</sup> کتبی و شفاهی را نویسه ای و گوینده ای، و نثری و شعری را نوشتاری و سروداری خوانده ایم.

زیرکانه ی زبان انگلیسی به عنوان زبان دولتی-دانشگاهی و کشوری-منطقه ای (کمابیش چون هندوستان و پاکستان و فیلیپین و اندونزی در برش چیرگی استعمار).

برای جلوگیری از این کار، بدین گروه از کارشناسان در باختر آسیا می نیازیم<sup>۱</sup>: آنانی که چون همتایانشان «در سده های نخستین تسلط اسلام برای تنظیم و تنسیق لغت، صرف و نحو، و ادب زبان عربی به آن کوشش های ارجمند و پرثمر برخاستند و زبان عربی را به اوج شگرفی در دوران خویش رساندند ... (و) اینک برای پرورش زبان مادری خویش اگر برایشان میدان و وسایل کار و رهنمود درست و اسلوب علمی و نقشه دورنمایی آماده باشد، مسلماً نبوغی کمتر از پارینه»<sup>۲</sup> نخواهند داشت.

از آن جا که زبان شمار چشمگیری از مردم باختر آسیا دری است، و این زبان پس از زبان پهلوی و عربی زبان گسترده ی دیوانی در این پهنه، از جمله در میان عثمانیان و صفویان و هندیان و ترکستانیان بوده - و این خود «برآیندی بود از همبستگی بازارهای باختر آسیا» با همه ی کشاکش ها - نگرش ویژه بدین زبان و کوشش برای برابری آن با دگردیسی های اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی بایسته است. در زبان های پیشرفته ی امروزین، کارواژه ها که از پایه های برجسته ی زبان شمرده می شوند، بیشتر یک بخشی و ساده اند. در زبان ما نیز می توان آنان را آسانید، و بدین گونه زمینه را برای رویش نوواژه های فشرده و ساده اما پربار، هموارید. برای نمونه «ارزیابی کردن» (analyse or anlyze انگلیسی، analyser فرانسه، analysieren or untersuchen آلمانی) آمیزه ایست از «ســــــــــــه کارواژه!!!»: ارزییدن و یابیدن و کردن. برای آسانیدن آن می شود دو راه برگزید: برارزییدن (همسان با برسیدن، و برگرفته ی آن بررسی) و ارزیابیدن. ما در واپسین کتاب ها «ارزیابیدن» را برگزیده ایم، چرا که گمانیده ایم می توان آن را «ساده تر» فراگسترد (مصدر را پایواژه<sup>۲</sup>، فعل را کارواژه، کلمه را واژه و حرف را بندواژه گرفته ایم).

#### یادداشت ششم:

برای نمایاندن امکان ها در ساختن آمیزه ها و افزوده ها از کارواژه های یک-بخشی نافراگذارده و فراگذارده (نامتعدی و متعدی)، نمونه ای می آوریم: گزیدن (انتخاب کردن) و گزیناندن (انتصاب کردن). برگرفته از گزیدن

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیدن، بازگزیدن، درگزیدن، فراگزیدن، فرازگزیدن، فروگزیدن، واگزیدن، ورگزیدن، برون گزیدن، درون گزیدن، پس گزیدن، پیش گزیدن، بس گزیدن، بیش گزیدن، دورگزیدن، دیرگزیدن، زودگزیدن، روگزیدن، زیرگزیدن، ناگزیدن

نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیدن، دشوار گزیدن، تک گزیدن، تهی گزیدن، جدا گزیدن، خرد گزیدن، هیچ گزیدن، هرگز گزیدن، پی گزیدن، پا گزیدن، چشم گزیدن، دست گزیدن، خون گزیدن، دل

<sup>۱</sup> نیاز داریم (نیازیدن و نیازاندن)

<sup>۲</sup> این دو واژه را، بنا بر واکنش شماری از دست اندرکاران به برابرهای پیشنهادی "واژه-کار" و "پایه-کار" به جای فعل و مصدر، در این کتاب دگرانده ایم.

گزیدن، سرگزیدن، برباد گزیدن، چند گزیدن، چون گزیدن، چه گزیدن، کس گزیدن، همان گزیدن، هیچیک گزیدن، نیمه گزیدن، یگانه گزیدن، تاگزیدن، تک گزیدن  
 نمونه هایی از گروه سوم: گزید، گزیده، گزیدگی، گزیدمان، گزیدمانی، گزیدی، گزیدنی، گزیدار، گزیداری، گزیدگاهی / گزین، گزینی، گزینش، گزینشی، گزینشگاه، گزینه، گزینا، گزینایی، گزینان، گزینانی  
 برگرفته از گزیناندن

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیناندن، درگزیناندن، فراگزیناندن، فرازگزیناندن، و ... (هم چون بالا)  
 نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیناندن، دشوار گزیناندن، تک گزیناندن، تهی گزیناندن و ... (هم چون بالا)

نمونه هایی از گروه سوم: گزیناند، گزینانده و ... (هم چون بالا)  
 چرا می بایست از چنین انباشته های پرباری از واژه ها و کارواژه ها بیش و کم درگذشت (صرف نظر کرد) و با آسان گیری، به کارواژه های دوبخشی و چندبخشی کم زا یا نازا رو آورد. در کمتر زبانی این توانایی های چندگانه ی واژه سازی دسترس است.

#### یادداشت هفتم:

به منظور برتاباندن دشواری ها در کارواژه ها (فعل ها)، نوشته ای برمی گزینیم از زبان انگلیسی با برگردان روزمره آن به زبان فارسی:

This organisation „send“ voluntary helpers to areas in Africa to “start” schools, “educate” women, “train” people in professional skills, “help” them to “re-build” their villages after war, “teach” people about HIV, or “give” medical help.

در نوشته ی بالا هفت کارواژه ی یک-بخشی، و یک کارواژه ی یک-بخشی پیشوندی به کار آمده است. بنگریم به برگردان روزمره آن:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «باز کنند»، زنان را «درس دهند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «مشغول شوند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازی کنند»، مردم را پیرامون ایدز «آموزش دهند»، یا به آنان کمک های دارویی «برسانند».

برگردان کنونی آن دارای تنها دو کارواژه ی یک-بخشی (فرستادن و رساندن) است و پنج کارواژه ی دوبخشی (باز کردن و درس دادن و مشغول شدن و بازسازی کردن و آموزش دادن). اما این گون نیز می توان نگاشت:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «بگشایند»، زنان را «بیاموزانند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «بپردازند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازند»، مردم را پیرامون ایدز «بیگاهند»، یا به آنان کمک های



دارویی «برسانند» (هم چون زبان انگلیسی با هفت کارواژه ی یک-بخشی، و یک کارواژه ی یک-بخشی پیشوندی).

به دیگر سخن، در زبان دری کارواژه های یک-بخشی بی شماری هست که کم به کار می آیند یا به کار نمی آیند. این امر زمینه را فراهم می سازد برای سترونی در ساختن آمیزه ها و افزوده های کارواژه ها، و نیز امر واژه سازی به گونه ی همگانی. چرا که در زبان ما کارواژه ها جایگاه بسافرازی دارند در واژه سازی. برای نمونه با «بازساختن» می توان دهه ————— واژه ساخت اما با «بازسازی کردن» تنها چند واژه. از همین نمونه اند «گزیدن» یا «انتخاب کردن»، «افزودن» یا «اضافه کردن»، «آمیختن» یا «مخلوط کردن»، «پاریدن» و «دریدن» یا «پاره کردن».

### یادداشت هشتم:

نمونه ای «ادبی» از دگرنگاری کارواژه ها (فعل ها) را در زیر می آوریم، که برگردانی است از زبان انگلیسی، برگرفته از پیش درآمد کتاب «کیمیاگر». <sup>۶۱</sup> نوآوری مهدی اخوان ثالث در چکامه ی «قصه ی شهر سنگستان» نیز گونه ای است از دگرنگاری کارواژه ها، آن هم آهنگین و بسادلنشین: درخشان چشمه پیش چشم من «خوشید»، فروزان آتشم را باد «خاموشید» <sup>۶۲</sup>

کیمیاگر کتابی را که کسی از کاروانیان با خود آورده بود، برگرفت. برگ زنان، داستانی یافت پیرامون نرگس. کیمیاگر، افسانه ی نرگس، جوانی که هر روز به دریایی می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد، می شناخت. او چنان خویش را می شیدایید، که در بامدادی به دریا درافتاد و دم فروبست. در جایی که او درافتاد، گلی شکفت که نرگس خوانندش.

این اما آنچه نبود که نویسنده، داستان را با آن پایاناند.

او گفت، آنگاه که نرگس مُرد، فرشتگان جنگل برتافتند و دریای شیرین پیشین را بازیافتند، دگرگشته از اشک هایی شور.

«چرا می گریی؟» فرشتگان پرسیدند.

«من برای نرگس می گریم» دریا پاسخید.

«آری، جای شگفتی نیست که تو در سوگ نرگس می گریی»، آنان گفتند، «با آنکه ما در جنگل همیشه او را می پاییدیم، اما تنها تو زیبایی او را از نزدیک درمی نگریستی.»

«اما ... آیا زیبا بود نرگس؟» دریا پرسید.

«چه کس بهتر از تو آن را می داند؟» فرشتگان گفتند با شگفتی. «به هر روی، در کران تو بود که او هر روز می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد!»

دریا خاموشید چندگاهی. در پایان گفت:

«من برای نرگس می گریم، اما هرگز در نیافتم که نرگس زیباست. من در ژرفای چشمانش، زیبایی خویش را بازمی یافتم.»

آنچه او هیچگاه ندانست آنکه، نرگسی که غرق تماشای دریا بود، هر روز گنج های زیبای ناپیدا و ژرف زندگانی را می کاوید، و نه زیبایی خویش را.  
«چه داستان دل انگیزی»، کیمیاگر اندیشید.

زندگی زیباست ای زیباپسند

زنده اندیشان به زیبایی رسند

آنچنان زیباست این بی بازگشت

کز برایش می توان از جان گذشت

دگرنگاری کارواژه ها: خوشید (خوشه کرد)، خاموشید (خاموش شد)، برگرفت (به دست گرفت)، بنگرد (نگاه کند)، می خمید (خم می شد)، خویش را می شیدایید (شیدای خویش بود)، پایاناند (به پایان رساند)، برتافتند (پیدا شدند)، می گریی (گریه می کنی)، پاسخید (پاسخ داد)، می پاییدیم (مراقبت می کردیم)، درمی نگرستی (زیر نظر داشتی)، باز یافتند (دوباره یافتند)، درنیافتم (درک نکردم)، می کاوید (جستجو می کرد)

(در بخش پایانی برگردان، افزوده هایی ادبی از نگارنده گنجانده شده، و نیز سروده ای از هوشنگ ابتهاح «سایه»)

#### یادداشت نهم:

در زبان دری به واژه سازی از راه فراگذاری کارواژه ها (متعدی نمودن فعل ها) بی مهری شده است. شمار فراوانی از کارواژه ها را می توان - و از دیدگاه نگارنده می بایست - از این گُدار به اندوخته ی زبانی افزود: چه از راه بکارگیری بیشتر کارواژه های جافتاده و ساختن نوکارواژه ها، و چه از راه آمیزه ها و افزوده های آن. از این راه نیز می توان فشرده تر و پربارتر نگاشت: برای نمونه «شکوفاندن» یا «شکفاندن» از «شکفتن» و «شکوفتن» و «شکوفیدن»، به جای «شکوفا ساختن» که آمیزه است از «دو کارواژه» (همانند کارواژه های فراگذارد یا متعدی جافتاده ای چون «رهاندن» از «رهیدن» به جای «آزاد کردن»، یا «پوشاندن» از «پوشیدن» به جای «پوشش دادن»).

#### یادداشت دهم:

به جای «بجدا و بفرما» در واپسین نوشتارها می توانستیم «جدایی بیانداز و فرمانروایی کن» را نیز برگزینیم، که از آن فروزده ایم (تن زده ایم یا صرف نظر کرده ایم). چرا که در برابر کارواژه (فعل) یک-بخشی و ساده ی لاتین imperia می بایست فرمانروایی کن را می نشانیدیم که آمیزه ایست از «سه کارواژه!!!»: فرمودن و رفتن و کردن. کارواژه ی پهلوی یک-بخشی فرمودن، که فرمان و فرمانروایی و فرمانرانی از آن برتابیده، برابر کمابیش بجایی است برای این واژه ی ساده ی لاتین. جدایییدن (لاتین آن divide) و جدا را نیز بر پایه ی ساختار زبان دری، می توان درست انگاشت (جدا و جدایییدن مانند جنگ و جنگیدن یا بلع -عربی- و بلعیدن). جدا که واژه ایست پهلوی، به گمان بسیار

می بایست برتافته باشد از کارواژه ای از همان زبان یا زبان های خویشاوند آن، که در گذر زمان فرورمده. برآیند این فرورمردگی چیزی نبوده است جز روی آوری «ناچاره» به کارواژه های دوبخشی ای چون جدا کردن، جدا ساختن، جدا نمودن، جدا افکندن، جدا انداختن و دگره (غیره). افزوده: به جای «بفرما» شاید بتوان «بفرمان» را نیز برپایه ی نوکارواژه «فرمانیدن» برگزید تا با «فرمودن» به معنای «گفتن بزرگوارانه» اشتباه نشود.

### یادداشت یازدهم:

برای برتاباندنِ نارسایی های روزافزون و گامگام در کاربردِ کارواژه ها و واژه هایِ دری در ادب خاورزمین، به شیوه ی نگارش سه سراینده ی سرشناس در باختر آسیا، همانا فردوسی و خیام و حافظ، نگاهی انداخته ایم. فردوسی از نمایندگان آغازین زبان دری است در بازه ی شکوفایی آن، و حافظ از نمایگرانش است پیش از در رسیدنِ برشِ صفوی و فروافتیِ تندوارِ آن. از آوردن نمونه ها از واره ی صفوی تا بازه ی ولایی درگذشته ایم، چرا که در درازنای این چند سده نارسایی ها در کارگیریِ کارواژه ها و واژه های دری، سوای اندک گستره هایی، بسابالیده است.

سروده هایی با سرشته های فلسفی:

از فردوسی

جهانا مپورور چو خواهی درود

چو می بدروی، پروریدن چه سود؟<sup>۶۳</sup>

بساز و بناز و به بازی مرنج

چه یازی به کین و چه نازی به گنج؟<sup>۶۴</sup>

از خیام

"ترکیب" پیاله ای که درهم پیوست

بشکستن آن روا نمی دارد مست

چندین سر و پای نازنین از سر دست

بر مهر که پیوست و به کین که شکست

از حافظ

این چه "استغنا"ست "یارب" وین چه "قادر" "حکمت" است

کاین همه زخم نهان هست و "مجال" آه نیست<sup>۶۵</sup>

"الا یا ایهاالساقی ادرکاسا و ناول ها"

که "عشق" آسان نمود "اول" "ولی" افتاد "مشکل" ها<sup>۶۶</sup>

## یادداشت دوازدهم:

در پایان یادداشت ها، دیدگاه دو پژوهشگر تاریخ ایران و آشنا به دشواری های زبان کنونی، و نیز، نمونه هایی از واژه سازی های پیشینیان را دسترس می نهم، تا انگیزه ای گردد برای ژرف-کاوی های تبارهای امروزه و آینده در همه ی زمینه های زبان، و ویژگیان، در پهنه ی پایواژه ها و کارواژه ها.

از احسان طبری: زبان "نقش فراگیر مهمی دارد و در معرفت و فرهنگ ما (و مقوله ی «جامعه»، یعنی جهان زیستمند و ذیشعور و خودآگاه) تاثیر فعال می کند و تنها وسیله ی منفعل تفاهم نیست، بلکه در شکل گیری اندیشه و بینش ما موثر است<sup>۶۷</sup> ... زبان پدیده ایست بغرنج و شگرف که نقش قاطع را در تفاهم و آمیزش افراد جامعه، توارث و انتقال فرهنگ ها، لایه بندی و مجرایابی منطق و تفکر انسانی ایفا می کند و پیدایش شعور و خودآگاهی و مدنیت انسانی بدون آن محال است. زبان پارسی در یک مرحله ی بغرنج گزار و تحول کیفی است. در کشور ما تا آنجا که مشاهده می شود یک سیاست علمی برای اداره ی آگاهانه ی سیر تکاملی زبان و تسریع این سیر در مجاری سالم و ضرور، وجود ندارد. (این زبان) دچار هرج و مرج شگرفی است که ناشی از سیر خود به خودی آنست (و) در عصر ما، عصر انقلاب اجتماعی و علمی و فنی، در صورتی که به خود نجنبد بیش از پیش به افزار ناقصی برای تفکر و بیان بدل می گردد<sup>۶۸</sup> ... برخی تصور می کنند صرف و نحو (دستور زبان) عربی و تلفظ فصیح عربی تنها ملاک واقعی برای درست نویسی و درست گویی در مورد واژه های عربی است که در فارسی متداول است و متاسفانه گاه تا شصت-هفتاد درصد زبان ما را در تصرف خود دارد<sup>۶۹</sup> ... لبریز شدن زبان از لغات و اصطلاحات بیگانه اعم از عربی و مغولی و ترکی «زائد بر نیاز» از گرایش های منفی رشد زبان (است)<sup>۷۰</sup> ... ما دورانی از گذار در گزینش معادل ها (در زبان) طی می کنیم و سرانجام باید اصل یکسانی در این گستره عملی شود<sup>۷۱</sup> ... کارواژه ها یا فعل عنصر بسیار متحرک و فعال در نسج زبان است و ضعف آن موجب ضعف عمومی ارگانسیم زبانی است. متاسفانه وضع در فارسی کنونی چنانست که ذخیره افعال بیسط بسیار محدود است و باید به کمک مصادر معین افعال ترکیبی ساخت. وضع در زبان پهلوی چنین نبود. بسیاری مصادر مرکب امروزی در آن زبان مصادر بسیطی داشت که به کمک پی افزودها و سرافزودها رنگامیزی فصیح و رسایی به زبان می داد. وضع کارواژه ها حتی در فارسی دری در دوران اوج و رونق آن چنین نبود<sup>۷۲</sup> ... اندیشه ی عمده ی شادروان کسروی درباره ی آن که هر زبانی از جهت لغوی باید «مرزی» داشته باشد و گویندگان بدان زبان که مرزدارانند نباید اجازه دهند که واژه های بیگانه خیل خیل و گروه گروه از سمت باختر، گاه خاور، به عرصه ی زبان رخنه کنند و آن را از استقلال زبانی بیاندازند، اندیشه ی درستی است. ولی کسروی به مقیاس وسیع دست به احیا و استعمال لغات پهلوی زد و زبانی تصنعی آفرید<sup>۷۳</sup> (پیرامون الفبا و خط): تغییر خط علاوه بر تسهیلات عمده ای که در درست خوانی و درست نویسی ایجاد می کند، به تدریج به هرج و مرج موجود در تلفظ کلمات و املاء آن ها و نیز قواعد صرف و نحو خاتمه خواهد داد و به عامل تنظیم کننده ی مهمی در حیات داخلی زبان بدل خواهد شد<sup>۷۴</sup>."

از احمد کسروی: "زبان برای آنست که گوینده به دستگیری آن خواسته های خود را به شنونده بفهماند و این بسته به آنست که گوینده و شنونده هر دوشان کلمه ها و جمله ها را بشناسند که دیگری را نیازی به اندیشه درباره ی آن ها نیفتد ... واژه ها تنها برای نشان دادن معنی هاست. از اینرو زبان باید «مرزدار» باشد که واژه هایش شناخته گردد.<sup>۷۵</sup> ... یک زبان زنده و نیک، توانا باید بود و توانایی با فزونی واژه های (بیگانه) نمی باشد. توانایی یک زبان با آن می باشد که به هنگام نیاز واژه های نوینی از آن پدید توان آورد و هر معنای نوینی را با آن توان فهمانید ... آن همه زبان های اروپا که با همدیگر پیوستگی می دارند، کدام یکی درهای خود را به روی آن دیگری بازگزارده؟ از آنسوی، اگر در نتیجه درآمدن عرب به ایران، فارسی با عربی پیوستگی یافته، عربی نیز (می بایست) با فارسی همین حال پیدا کرده (باشد). پس چه شده که عربی درهای خود را به روی فارسی باز نکرده؟<sup>۷۶</sup> ... یکی از آکهای (آسیب های) فارسی، فزونی بیجای کارواژه های یاور می باشد زیرا در جاهایی که می توان جداشده آورد و نیازی به کارواژه ی یاور نیست نیز باز با آن می آوردند. مثلاً می گویند: ناله کرد، زاری کرد، خنده نمود، درخواست کرد، زندگی کرد، نهان کرد، و هم چنین بسیار مانند این ها، که باید بگویند نالید، زارید، خندید، درخواست، زیست، نهاد.<sup>۷۷</sup> ... فارسی از میان زبان هایی که ما می شناسیم آماده ترین آن ها برای پذیرفتن سامان و آراستگی می باشد. این است، فارسی (نوین) از آسان ترین زبان ها خواهد بود.<sup>۷۸</sup> ... (پیرامون الفبا و خط): بی گفتگوست که باید الفبای ما دیگر گردد. اگر امروز ما این را بکار نبندیم ... همچنان می ماند و به جایی نمی رسد.<sup>۷۹</sup>"

از ابن سینا (نمونه هایی از واژه سازی های رسا به یاری کارواژه ها): اندریافت از اندریافتن برابر درک، بهره پذیر از بهره پذیرفتن برابر قابل تقسیم، جنبنده از جنبیدن برابر متحرک، جنبایی از جنبیدن برابر حرکت، آرمیده از آرمیدن برابر ساکن، دیداری از دیدن برابر مرئی، نهاد از نهیدن برابر وضع، کنا از کردن برابر فاعل، داشت از داشتن برابر ملک، درنگناک از درنگیدن برابر بطئی، روآبود از روآبودن برابر اجازه، برینش از بریدن برابر قطع، نگرش از نگرستن برابر ملاحظه، روینده از روییدن برابر نامیه، یادداشت از یادداشتن برابر حافظه، بستناکی از بستن برابر انجاماد.<sup>۸۰</sup>

### پایانه:

شماری از پایاژه ها یا مصدرهای کارآمده در واپسین کتاب های پژوهشی-ادبی نویسنده (برای نمونه مهریدن و مهرانیدن برابر مهر داشتن و مهر دادن)

زاریدن و زاراندن

باریدن و باراندن

بایستن و بایاندن

بسیاریدن و بسیاراندن

نیروییدن و نیرویاندن

برزیدن و برزاندن

پارویدن و پارویاندن  
ناویدن و ناواندن  
ورزیدن و ورزاندن  
مرگیدن و مرگاندن  
تمرگیدن و تمرگاندن  
سخنیدن و سخناندن  
دهیدن و دهاندن  
شیداییدن و شیدایاندن  
یاریدن و یارانندن  
بیزاریدن و بیزارانندن  
آزاریدن و آزارانندن  
آواریدن و آوارانندن  
آغازیدن و آغازانندن  
مهریدن و مهرانیدن  
جاییدن و جایانندن  
ستیغیدن و ستیغانندن  
سوگیدن و سوگانندن  
بیداریدن و بیدارانندن  
خاموشیدن و خاموشانندن  
تولیدن و تولاندن  
ژرفیدن و ژرفانندن  
پیروزیدن و پیروزانندن  
گُمیدن و گُمانندن  
گامیدن و گامانندن  
چیریدن و چیرانندن  
خمیدن و خمانندن  
پایانیدن و پایانانندن  
جداییدن و جدایانندن

فرمانیدن و فرمانانیدن  
بازیدن و بازانیدن  
کوریدن و کورانیدن  
گُمانیدن و گُمانانیدن  
پیداییدن و پیدایانیدن  
آشکاریدن و آشکارانیدن  
گریزیدن و گریزانیدن  
برویدن و بروانیدن  
داشتن و دارانیدن  
ساییدن و سایانیدن  
نماییدن و نمایانیدن  
آویزیدن و آویزانیدن  
آژیدن و آژانیدن  
بالیدن و بالانیدن  
گوالیدن و گوالانیدن  
افرازیدن و افرازانیدن  
نیازیدن و نیازانیدن  
یازیدن و یازانیدن  
کژیدن و کژانیدن  
تاویدن و تاوانیدن  
شکبییدن و شکبیانیدن  
پاریدن و پارانیدن  
امیدواریدن و امیدوارانیدن  
همواریدن و هموارانیدن  
امروزیدن و امروزانیدن  
پروازیدن و پروازانیدن  
خودداشتن و خوددارانیدن  
ناکاریدن و ناکارانیدن  
کم رنگیدن و کم رنگانیدن  
زورنوشتن و زورنویشانیدن  
زورگماردن و زورگمارانیدن  
درآییدن و درآیانیدن  
دررفتن و دررفانیدن  
درگذریدن و درگذرانیدن  
بازداریدن و بازدارانیدن

باززاییدن و باززایاندن  
درلنگیدن و درلنگاندن  
وادیدن و وایناندن  
واچیدن و واچیناندن  
واتولیدن و واتولاندن  
ورلنگیدن و ورلنگاندن  
فروژرفیدن و فروژرفاندن  
فراگردیدن و فراگرداندن  
وارهیدن و وارهانندن  
درربودن و درربانندن  
درنشستن و درنشاندن  
باززیاییدن و باززیایانندن  
برروییدن و برویاندن  
فرونگردیدن و فرونگرانندن  
درسپردن و درسپرانندن  
سرگشتن و سرگردانندن  
دریاییدن و دریایانندن  
فراخیزیدن و فراخیزانندن  
فروافتادن و فروافتانندن  
وانهاندن و وانهانندن  
خوددوختن و خوددوزانندن  
پی گرفتن و پی گیرانندن  
وادوزیدن و وادوزانندن  
زمین گرفتن و زمین گیرانندن





از کتاب های نویسنده<sup>۱</sup>

- ۱- در بستر تاریخ ایران
- ۲- داده ها و چشم اندازهها
- ۳- بن بست های روبنایی در جامعه ی ایران
- ۴- جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی
- ۵- نشیب و فرازهای جامعه ی ایران در روند نوزایی
- ۶- کنکاشی در خیزش هشتاد و هشت
- ۷- ایران در آستان پنجمین برش تاریخی
- ۸- پان اسلامیسیم، سلاطین نفت عربستان و خلفای نفت ایران
- ۹- اشرافیت روحانی در آینه ی تاریخ ایران
- ۱۰- ویژگی های زمامداری کلاسیک خاوری-ایرانی
- ۱۱- بازار و بازاریان
- ۱۲- نام ها و ننگ ها
- ۱۳- سه سده ی سرنوشت ساز
- ۱۴- لایه بندی ها و رده آرابی های نوین اجتماعی
- ۱۵- پیچی تاریخی
- ۱۶- هنوز تهمه ی زرتشت در دریاچه ی چیچسته است
- ۱۷- آزیرها برای که به ندا در می آیند
- ۱۸- کارواژه ها در زبان فارسی
- ۱۹- راز چشم ها (ادبی)
- ۲۰- سه نسل (ادبی)
- ۲۱- میان دو نُت (ادبی)
- ۲۲- از چه یا برای چه، از که یا برای که (ادبی)
- ۲۳- به یاد آر (ادبی)
- ۲۴- بهارباران (ادبی)
- ۲۵- سرای (ادبی)
- ۲۶- A look at the History of Iranian Civilization and the Renovation Phases
- ۲۷- Iran: The Effects of Social and Economic Changes
- ۲۸- و بیش از صد پژوهش و ارزیابی اقتصادی-اجتماعی-تاریخی-ادبی

<sup>۱</sup> کتاب های انتشار یافته و آماده ی انتشار (داده های بیشتر [www.b-arman.com](http://www.b-arman.com))



## سرچشمه ها

- 1 Honecker, Erich – Zu dramatischen Ereignissen, Germany
- 2 آرمان، بهروز – پیچی تاریخی، آلمان 2019، برگ های 153 و 158
- 3 German-Foreign-Policy, Partnerpflege in Mittelost 21.08.2013
- 4 Unsere Zeit, Corona-Virus Sicherung der Konzerne, Germany  
13.03.2020
- 5 Friedens-Info, Deffener 2020, Germany, Feb. 2020
- 6 برگرفته از تارنمای اشپیگل، اگوست 2011
- 7 برگرفته از تارنمای اشپیگل، اگوست 2011
- 8 دویچه وله 30 اگوست 2011
- 9 آموزه به نوشتارهای گوناگونی از دویچه وله
- 10 نامه مردم - شماره ۱۰۰۵، ۱۸ مرداد ۱۳۹۵
- 11 اکونومیست، 9 شهریور 1390
- 12 اوباما - سخنرانی در وزارت امور خارجه امریکا 2011
- 13 گفتگوی اشپیگل با پریکاموف، برگرفته از آینده، 2011-07-25
- 14 برگرفته از واشنگتن پست درباره ی "مدل لیبی"، از آرشیوهای نویسنده
- 15 برگرفته از سخنرانی کلینتون، از آرشیوهای نویسنده
- 16 آموزه به مقاله ای درباره کردستان، برگردان از اخبار روز
- 17 دنیای اقتصاد - قراردادهای مستقیم با جنوب عراق، شماره های گوناگون
- 18 برگرفته از ویکیپدیا، داده های گوناگون
- 19 Attentäter von Norwegen, Süddeutsche Zeitung  
28.07.2011
- 20 اشاره به بازرگانان ونیزی که دست در دست کلیسای کاتولیک روم، سیصد سال بر بازارهای مدیترانه چیره بودند: از پژوهش نویسنده پیرامون واره ی صفوی
- 21 به گزارش دویچه وله، بمب گذاری در گردهمایی جوانان بر علیه سفر پاپ به آن کشور، در اسپانیا خنثی شده بود.

- 22 آمازه به قطع ارتباطات تلفنی و مخابراتی در چند شهر انگلستان و امریکا  
 23 گزارش از خبرگزاری های آلمان و اشاره به "جنگ در اشتوتگارت"، گفته های دبیر اول  
 پیشین حزب دمکرات مسیحی آلمان  
 24 برگرفته از "مانیفست حزب کمونیست"  
 25 اشاره به نماینده ای از جمهوری خواهان در ایالت تگزاس امریکا  
 26 آمازه به گفته های "بلر" درباره ی احتمال یورش به ایران  
 27 برگرفته از اخبار روز، از آرشیوهای نویسنده  
 28 سرمایه گذاری صد میلیارد دلاری دولت سعودی در میدان های گازی، دنیای اقتصاد، فوریه  
 2020  
 29 آرمان، بهروز - داد ها و چشم اندازها، آلمان سال 2007 برگ 255  
 30 Fondsprofessionell, Jan. 2018, Germany, p 16  
 31 Publik, Verdi, Germany Jan. 2020, p 9  
 32 فیلسوف های شومن یا شومن های فیلسوف، تارنمای انجمن آرا، 27.02.2011  
 33 طبری، احسان - ایران در دو سده ی واپسین، تهران 1360، ص 108-109  
 34 آرمان، بهروز - رشته پژوهش های «اشرافیت روحانی در آینه ی تاریخ ایران»  
 35 طبری، احسان - ایران در دو سده واپسین- تهران 1360، ص 75-86  
 36 سیمونیا، ن.آ. - سرنوشت سرمایه داری خاور، بهمن 1367، ص 9 و 21  
 37 آرمان، بهروز - هنوز تخمه زرتشت در دریاچه چیچسته است آلمان 2019، برگ های  
 12-11  
 38 طبری، احسان - دو سده ی واپسین، برگ های گوناگون  
 39 نامه مردم، شماره 1096، 14 بهمن نود و هشت  
 40 سیمونیا، ن.آ. - سرنوشت سرمایه داری خاور، بهمن 1367، ص 58  
 41 مولوی، جلال الدین - مثنوی معنوی، تهران 1382، برگ های گوناگون  
 42 ابتهاج، امیر هوشنگ (سایه) - سیاه مشق، تهران 1381، برگ 250  
 43 تارنمای کمپین هنرمندان و نویسندگان و کنشگران حقوق بشر، پاییز نود و هشت خورشیدی  
 44 آرمان، بهروز - بن بست های روبنایی در جامعه ایران، آلمان 2007، برگ 94  
 45 شاملو، احمد - مجموعه آثار، تهران 1380، ص 900  
 46 آرمان، بهروز - در بستر تاریخ ایران، آلمان 2007، برگ 20  
 47 مولوی، جلال الدین - مثنوی معنوی، تهران 1382، برگ های 170-172  
 48 طبری، احسان - جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، آلمان 1387 برگ 449  
 49 حافظ - دیوان اشعار، برگ های گوناگون  
 50 Honecker, Erich - Zu dramatischen Ereignissen, Germany  
 51 Gooya News, Feb 8, 2020  
 52 لنین، ولادیمیر ایلیچ - امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری، سوئد 1978، ص 25-26  
 53 مولوی، جلال الدین - مثنوی معنوی، تهران 1382، برگ 21  
 54 طبری، احسان - منتخب مقالات، درباره ارتیه ادبی، آلمان، سال ناروشن برگ 44  
 55 کسروی، احمد - بهاییگری، شیعیگری، صوفیگری، آلمان 1367، برگ های 240-243  
 56 اولیانفسکی، ر - سرنوشت انقلاب ایران، برون مرز 1362، برگ 10  
 57 طبری، احسان - نوشته های فلسفی و اجتماعی، جلد دوم، آلمان 1386، برگ های 281 و  
 286  
 58 معین، محمد - فرهنگ فارسی یک جلدی، تهران 1380، برگ 966

- 59 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه 65
- 60 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 225
- 61 Coelho, Paulo – *The Alchemist, Prologue*, New York 1993, p xiii
- 62 اخوان ثالث، مهدی – آواز چگور، قصه ی شهر سنگستان، تهران 1369، برگه 373
- 63 خیام، عمر بن ابراهیم – رباعیات، تهران 1381، برگ 182
- 64 فردوسی، ابولقاسم – پندهایی از شاهنامه فردوسی، تهران 1369، برگ 132
- 65 خیام، عمر بن ابراهیم – رباعیات، تهران 1381، برگ 182
- 66 دیوان حافظ – از نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران برگ 1
- 67 طبری، احسان – دو مقاله فلسفی، آلمان 1375 برگه 14
- 68 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 259 و 215
- 69 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 219
- 70 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 224
- 71 طبری، احسان – جستارهایی از تاریخ، سال انتشار ناروشن، آلمان برگه 87
- 72 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 217
- 73 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 242
- 74 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 212-213
- 75 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه 21
- 76 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه های 27-28
- 77 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه های 31-32
- 78 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه های 31-32
- 79 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه 81
- 80 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 265-266